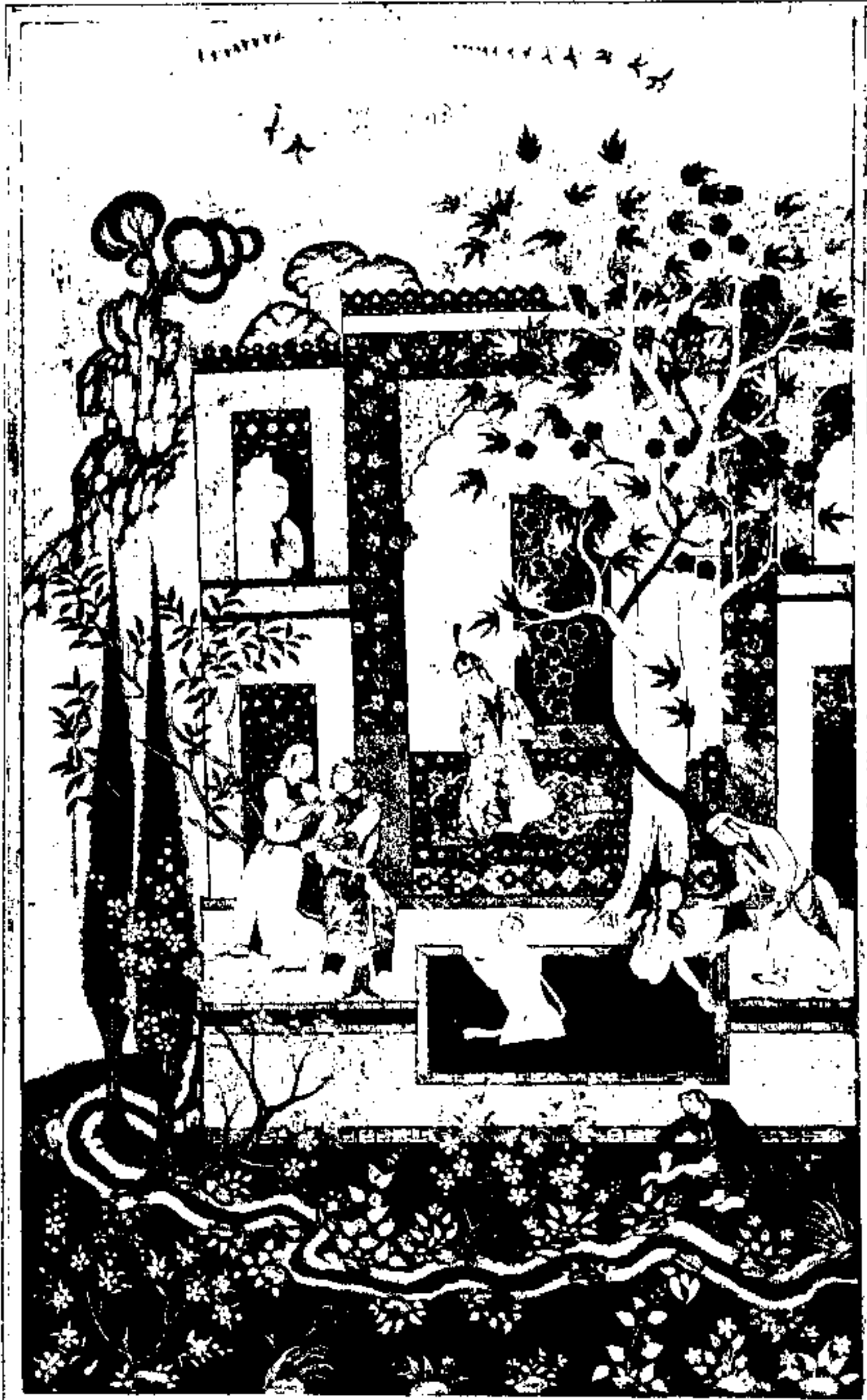


نقش و نثر



فنی و فکری



Serial Number 65

March 1968

HONAR va MARDOM

(Art and People)

Published by : Directorate General of Cultural Relations,
Ministry of Culture & Arts

182, Avenue Hoghoughi Tehran, Iran.

Annual Subscription \$1.50, deposited in advance in A/C
No. 178 of Bank Saderat Iran, Avenue Khajeh Nassireddin Tusi,
Tehran, Iran.



میناتور کار آقا رضا مصور

بهر و مردم

از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر

اسفند ماه ۱۳۴۶

دوره جدید - شماره شصت و پنجم

در این شماره :

۲	چگونه معبد چغازنبیل کشف شد
۶	نمایش در قرون وسطی در کشورهای اروپا و
	بررسی مدارک مربوط به پوشاک ایرانیان و رسیدگی به نوشته‌ها و نظریات
۱۱	شرق‌شناسان در این باره
۲۵	ایران در آینه جهان
۳۰	الاشت زادگاه اعلیحضرت رضاشاه کبیر
۴۹	آثار تاریخی جلفا
۵۶	فرهنگ و دانستیهای علمی و عملی برای نگهداری و مرمت آثار هنری
۶۴	تاریخچه کتاب و کتابخانه‌های ایران
۷۱	عکاسی رنگی

مدیر : دکتر ا. خداپننده‌لو
 سردبیر : عنایت‌الله خجسته
 طرح و تنظیم از صادق بربرانی

نشریه اداره کل روابط فرهنگی

نشانی : خیابان حقوقی شماره ۱۸۲ تلفن ۷۱۰۵۷ و ۷۳۰۷۳

چگونه معبد چهار بنییل کشف شد

دکتر عیسی بهنام
استاد دانشکده ادبیات

در سال ۱۸۹۰ ژاک دمرگان زمین‌شناس معروف گزارش داد که در ناحیه معروف به چغازنبیل معادن نفت وجود دارد. ظاهراً در نتیجه همین گزارش بود که شرکت نفت ایران به وجود آمد. در حدود ۵۰ سال بعد از آن تاریخ مهندسانی که مشغول کار نفت در آن ناحیه بودند به باستان‌شناسانی که در شوش کاوش میکردند آجری فرستادند که روی آن نوشته‌هایی بود و همین آجر موجب آغاز یک رشته کاوشهایی در چغازنبیل شد که منتهی به کشف آثار جالبی گردید. بنابراین میتوان گفت که نفتی‌ها دین خود را به باستان‌شناسان در این مورد ادا کردند.

بسیاری از ماها با قیافه مرحوم دمکنم آشنا هستیم. وی قسمت عمده عمر خود را در شوش گذراند و از سال ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۹ در چغازنبیل مشغول تجسس بود. ولی مدت اقامت سالیانه دمکنم و وسایل کار او با عظمت تپه چغازنبیل تناسب نداشت. در واقع قسمتی از خاک این ناحیه که حاوی آثار باستانی است به یکصد هکتار میرسد و برج معبد آن که در قدیم زیگورات نام داشته در حال حاضر ۲۵ متر ارتفاع دارد.

در قرن سیزدهم پیش از میلاد در جلگه وسیعی که در حدود ۳۰ متر ارتفاع بالای رودخانه دز از شعبات کارون قرار گرفته پادشاهی به نام اوتناش‌گال شهر مقدسی بنا نمود که بزودی مرکز زیارت تمام ایلامی‌ها گردید و این شهر به نام سازنده آن دور اوتناش نامیده شد. «دور» احتمالاً همان کلمه باب، مانند باب‌عالی در ترکیه، میباشد که به معنای شهر است. بنابراین دور اوتناش یعنی شهر اوتناش.

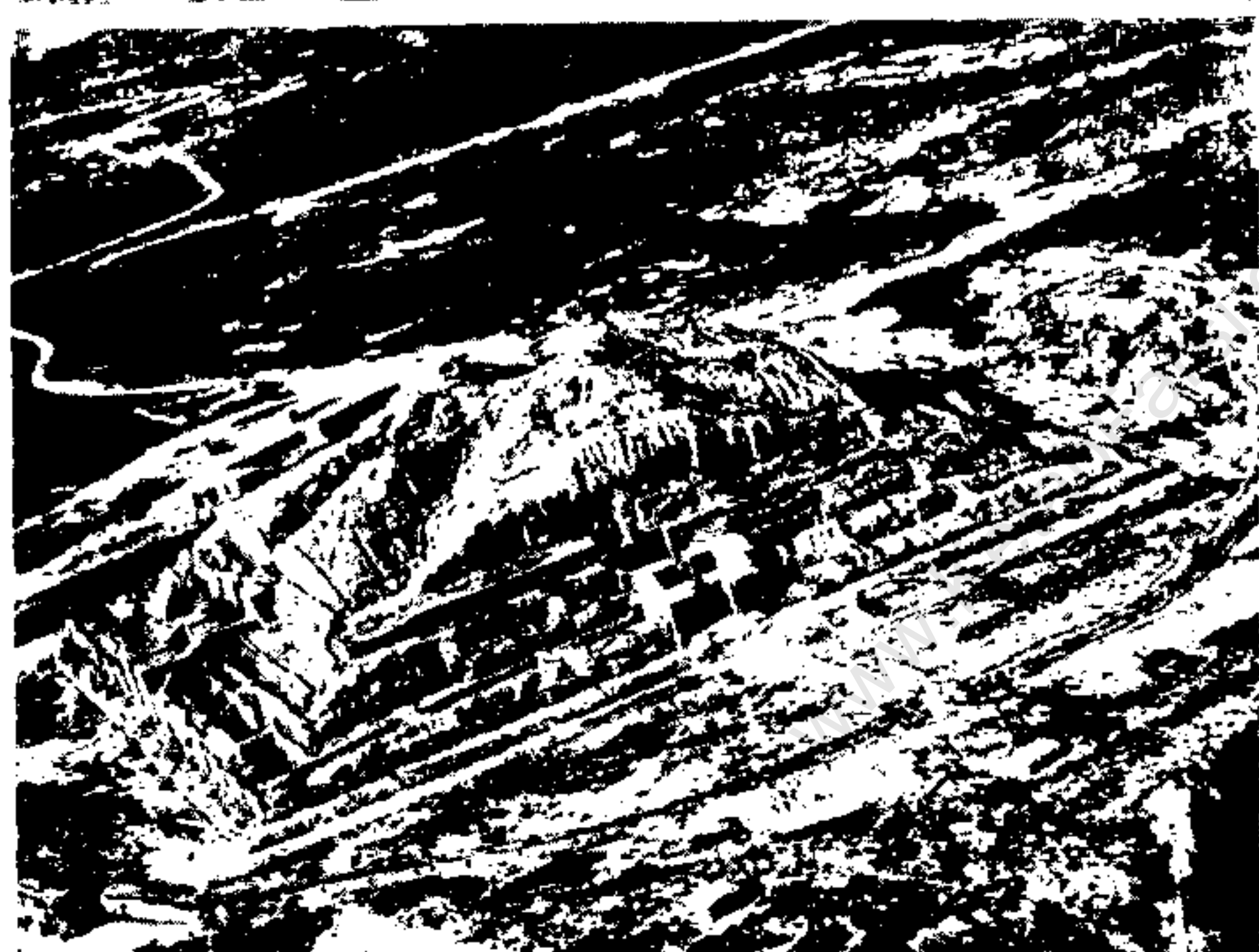
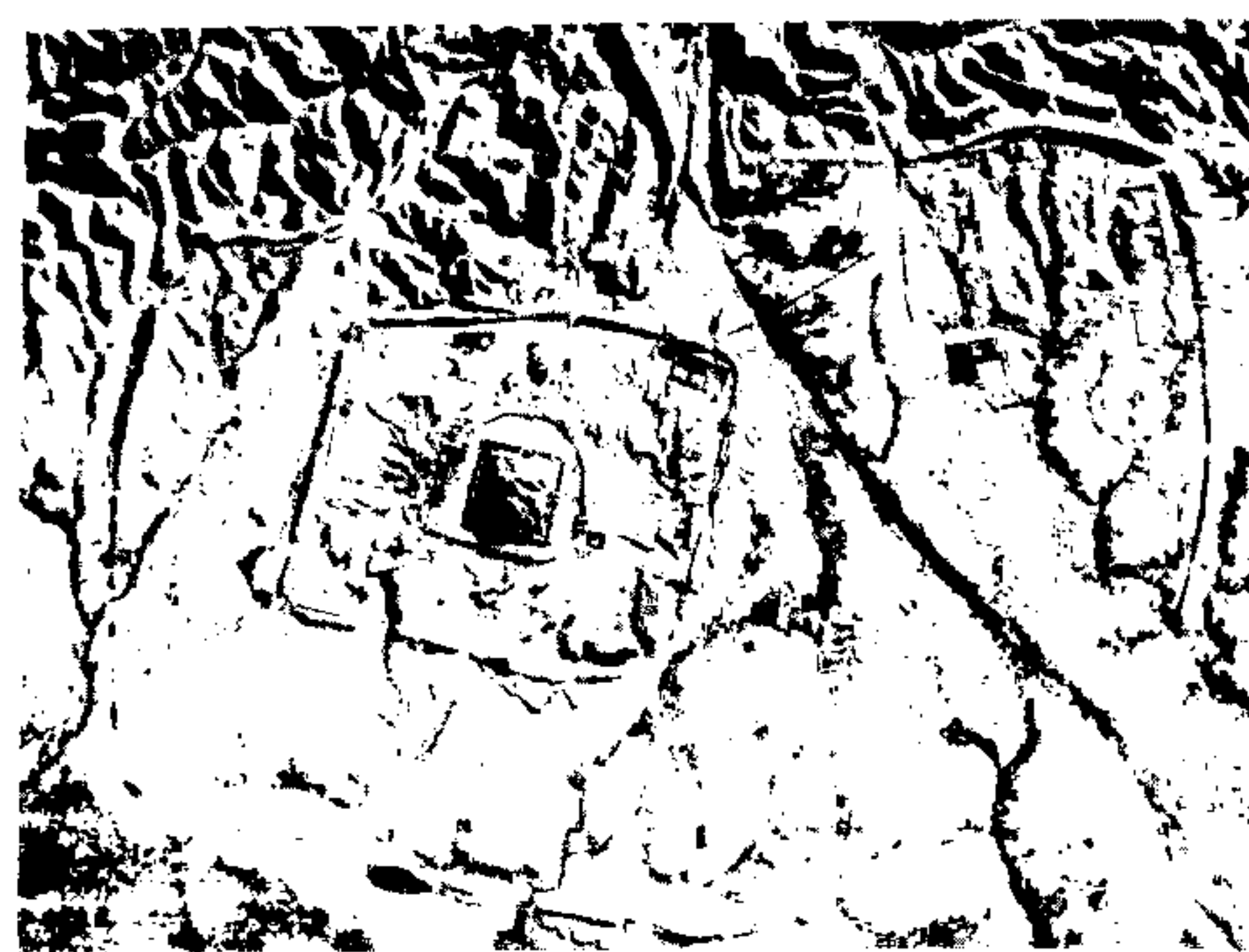
بین شهر شوش پایتخت قدیم ایلام و این شهر جدید ۳۰ کیلومتر فاصله بود و یک کاروان میتوانست یک روزه آنرا طی کند. میان دور اوتناش و شهر «هیدالو» در جنوب شرق آن که اکنون نزدیک شهر شوشتر است نیز همین فاصله وجود داشت. شهر «هیدالو» در کنار کارون کمی پس از

خروج آن رودخانه از کوهستان ساخته شده بود. احتمال دارد قبلاً نیز جلگه مزبور مورد سکونت مردمی بوده است. چون در گوشه و کنار آن سفال‌هایی از هزاره چهارم پیش از میلاد (حدود ۳۶۰۰ پ. م.) نیز پیدا شده بدون اینکه بتوان محل شهری از آن زمان را مشخص نمود. ظاهراً اوتناش‌گال در حدود ۲۰ سال پادشاهی کرد (۱۲۶۵ تا ۱۲۴۵ پ. م.) و احتمالاً بلافاصله پس از نشستن به تخت پادشاهی ساختمان زیگورات چغازنبیل را آغاز نموده است. احتمالاً این معبد در زمان اوتناش‌گال به اتمام نرسید ولی قسمت عمده آن ساخته شد. در واقع روی هیچ‌یک از ۶۵۰۰ آجری که از زیر خاک بیرون آمده و روی هر کدام از آنها کتیبه‌ای هست نام امیری جز «اوتناش‌گال» خوانده نشده است.

مطلب جالب این است که پس از مرگ اوتناش‌گال دیگر توجهی به معبد چغازنبیل نشد و شوتروک ناخوتنه پادشاه معروف دیگر ایلام در قرن ۱۲ پ. م. توجه خود را بدختر مقابله رود دز معطوف ساخت و شهر «ناهوتیرما» را در محل کنونی دهنو برپا نمود.

بعد از مرگ اوتناش‌گال معبد چغازنبیل باز مورد توجه ایلامی‌ها بود ولی شهرت قدیمی خود را از دست داده بود. این معبد تا تاریخ ۶۴۰ پ. م. به وجود خود ادامه داد و در آن تاریخ آسوربانیپال آنرا خراب کرد و از کار انداخت.

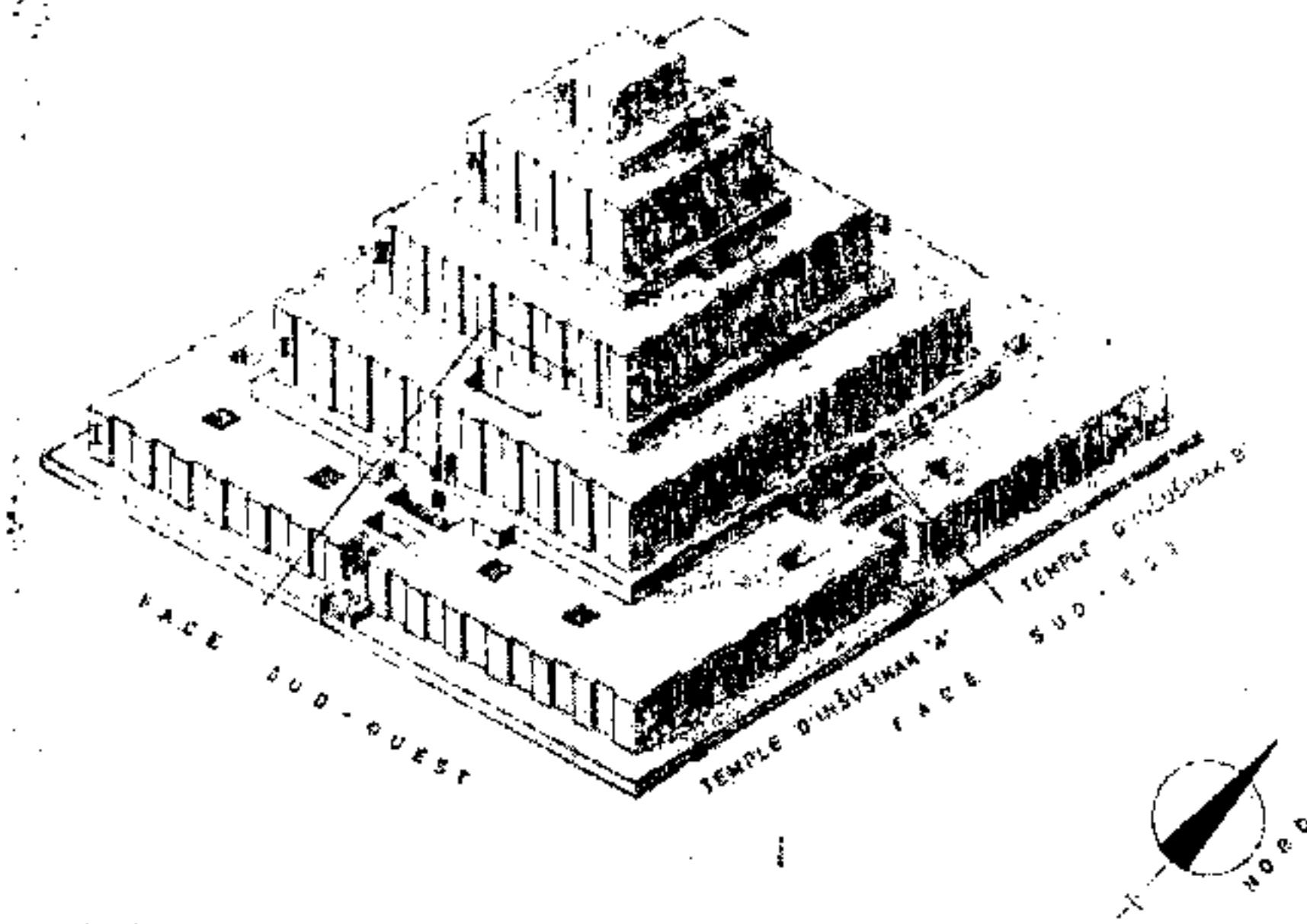
سالنامه‌های آسوربانیپال شرح این ویرانی را چنین میدهد «پادشاه ایلام «اومانالداس» در برابر آسوربانیپال فرار اختیار کرد و به دور اوتناش پناه برد ولی بزودی آنجا را ترک کرد و به آنطرف رود ایدیده که همان دز امروزی است رفت و در آنجا شهر مستحکمی بود (که روی خرابه‌های آن امروز ده نو ساخته شده) ولی با وجود طغیان رودخانه لشکریان آشور از آن عبور کردند و شهر مستحکم را غارت



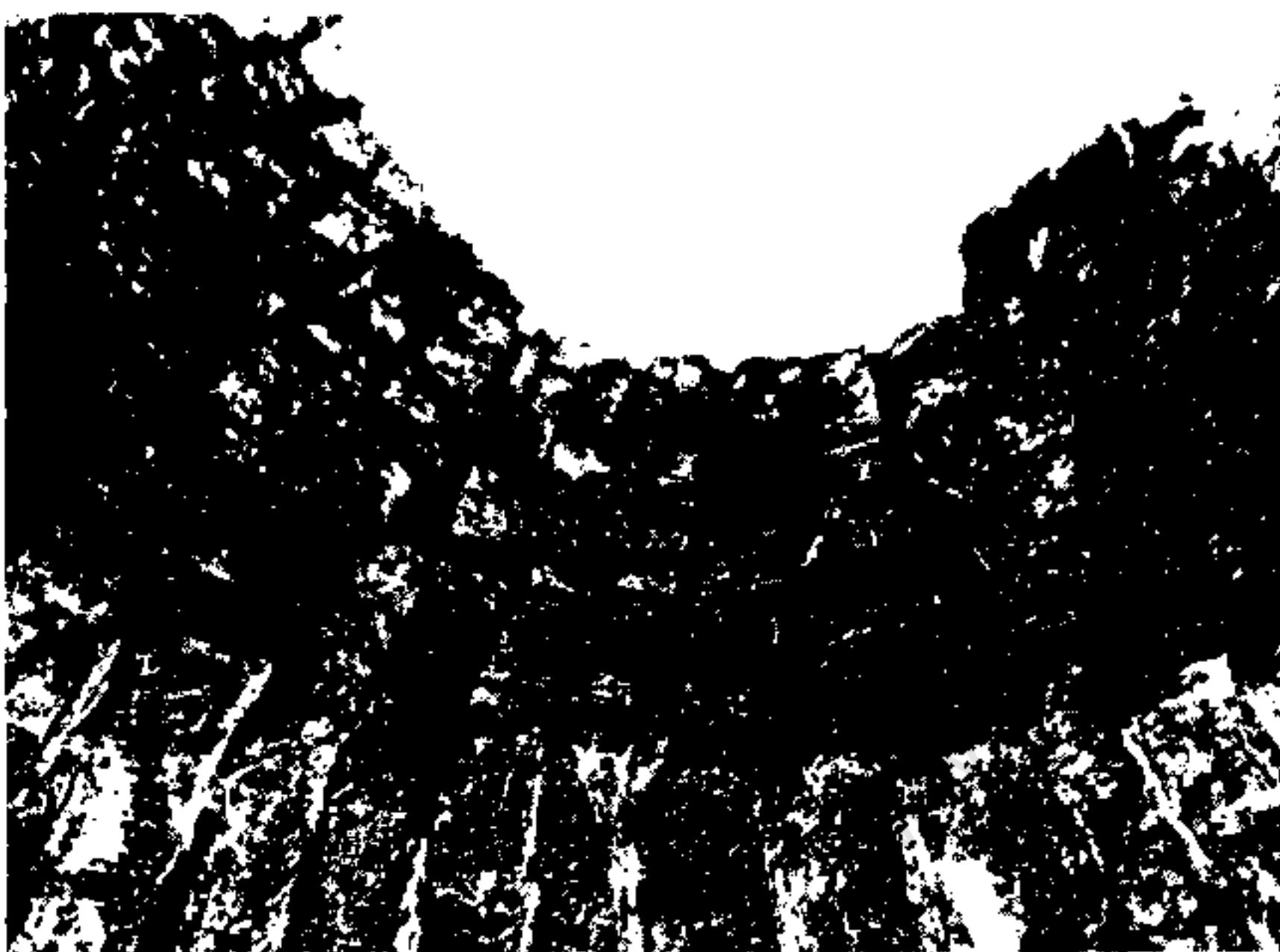
۱- عکس هوایی ایگورات چغا زنبیل پس از خاکبرداری- در این عکس ملاحظه میشود که این معبد در میان سه حصار قرار گرفته بوده است و رودخانه‌ای از کنار آن می‌گذشته است .

۲- منظره نزدیک‌تری از معبد چغا زنبیل هنگامی که قسمتی از شمال و شرق آن معبد را از زیر خاک بیرون آورده‌اند .

۳- این اشیاء گلی لعاب‌دار که باستان‌شناسان به آن معلوم نیست به چه سبب میخ نام نهاده‌اند عبارت از صفحه‌های مدوری است که روی آن‌را با لعاب سبزرنگ یا آبی پوشانده بودند و نام پادشاه یا سازنده بنا روی آن کنده شده بود . نظیر چنین میخ‌هایی در تخت جمشید نیز پیدا شد که از جنس گِل لاجورد بوده و نام داریوش شاه روی آن کنده شده بود . ابتدا تصور کردند برای آویزان کردن پرده‌ها بوده است (گِل میخ پرده) ولی در چغا زنبیل تعداد زیادی از آن بدست آمد و معلوم شد که آن‌را به فاصله‌های معینی برای تزیین بین نمای خارجی بنا پدیوار انصاق میکرده‌اند .



ISOMETRIE

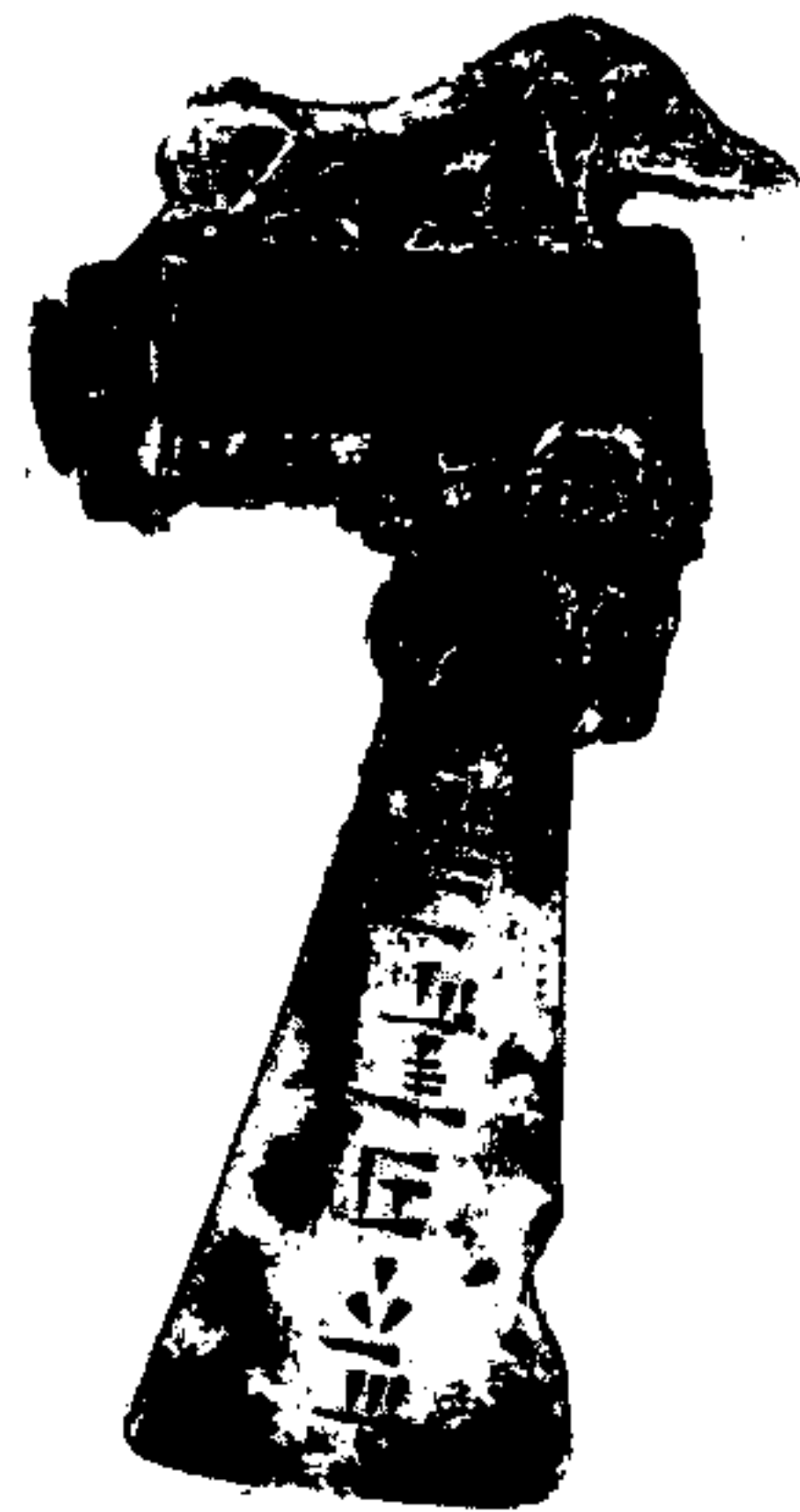


۴- بازسازی از معبد چغازنبیل - ملاحظه میشود که از هر طبقه به طبقه دیگر از پله‌های داخلی راه می‌یابند.

۵- در چند نقطه از چغازنبیل طاق‌های تخم‌مرغی شکل با آجرهای بزرگ هنوز برجاست و نشان میدهد که در آن زمان ساختن طاق‌های تخم‌مرغی شکل در ایران معمول بوده است. ما تاکنون تصور میکردیم این از ابتکارات معماران دوران اشکانی است و حتی مرحوم آندره گدار که راجع به این موضوع مطالعات زیاد کرده تصور نموده است که طاق تخم‌مرغی شکل از مشرق ایران یا اشکانیان به این سرزمین آمده است و وجود چنین طاق‌هایی در چغازنبیل فرض او را باطل می‌نماید.

۶- مجسمه گاوی که در معبد چغازنبیل کشف گردیده است این گاو شباهی زیاد به گاوهای کنونی ما ندارد ولی بهر حال مانند گاوهای مصری مورد پرستش مردم بوده است.





۷ - تبری برنزی به نام رب النوع کیریریشا که در چغازنبیل بدست آمده است و مانند این است که تیغه تبر از دهان شیر می آید. این تبر متعلق به ۲۳۰۰ سال قبل از میلاد است.

نمودند و پادشاه مزبور به کوه های مشرق ایلام فرار کرد. عین عبارات آسور بانیپال نقل میگردد.

«چهارده شهر و کاخ های آن با دهکده های کوچک متعدد در دروازه ناحیه ایلام آنها را فتح کردم و غارت کردم و خراب کردم و با آتش سوزاندم و به ویرانه هایی مبدل نمودم. تعداد زیادی از رزم آوران آنها را کشتم».

آقای گیرشمن آثار این خرابی ها را در معبد رب النوع کیریریشا به چشم دیده. تمام اشیاء قیمتی غارت شده بود آنچه که مورد استفاده نبود درهم و برهم در آنجا ریخته شده بود. چغازنبیل در دوران هخامنشی مورد سکونت قرار نگرفت، در زمان اشکانیان گلچرانان در آنجا در بعضی فصل های مساعد برای چراندن گوسفند هایشان اقامت کرده اند و آثار رفت و آمد و اشیائی که از آنها در محل به جا مانده نمایان است.

زیگورات یا معبد هفت طبقه چغازنبیل را در کنار رودخانه در محلی بین شوش و شوشتر کنونی ساخته بودند بطوری که از بالای معبد هر دو شهر مزبور در هوای صاف دیده میشد. عرض و طول آجرهایی که در ساختمان این زیگورات بکار برده شده ۱۰×۳۵×۳۵ سانتیمتر است. پایه

زیگورات مربع و با عرض و طول ۱۰۵ متر و ارتفاع آن در حدود ۱۰۰ متر بوده است.

شکل ۱ عکس هوایی زیگورات چغازنبیل را ارائه میدهد. زیگورات معبدی است که سومری ها برای خدایان خود می ساختند و معمولاً هفت طبقه یا کمتر داشت و در یک قسمت از آن اتاق هایی مخصوص قراردادن مجسمه خدایان و نیایش پرستندگان بود. در طبقه بالا کاهنان از روی مطالعه ستارگان یا جهت پرواز پرندگان پیش بینی هایی راجع به وقایع می نمودند.

در این عکس ملاحظه میشود که در اطراف معبد سه حصار کشیده شده است.

شکل شماره ۲ زیگورات را در میان حصار اول نشان میدهد و پیداست که طبقات بالا ویران شده و به این طریق از ارتفاع اصلی زیگورات کاسته شده است. روی بیشتر آجرهایی که در این معبد بکار برده شده خطوطی بزبان ایلامی و اکدی خوانده میشود.

متن این خطوط میرساند که این زیگورات مقرر خدایان گال و اینشوشیناک بوده است. دیوارهای این معبد از خارج با کاشی های آجرهای لعاب دار آبی و سبز سیمین قام یا زرین قام پوشیده شده بوده است. بعلاوه برآمدگی هایی در گل پخته لعاب دار با متونی بنام اوتتشگال خارج بنا را تزئین می کرده است. و در یکی از اتاق های این معبد تعداد زیادی از این برآمدگی ها که باستان شناسان به آن نام میخ نهاده اند انبار شده بود (شکل ۳).

شکل ۴ باز ساز زیگورات را نشان میدهد و ملاحظه میکنید که از هر طبقه آن به طبقه بالاتر بوسیله پله های داخلی راه میافتند. شکل ۵ نشان میدهد که در حدود ۱۲۰۰ سال پیش از میلاد ساختمان قوس های بیضی شکل معمول بوده است. ما تاکنون تصور میکردیم ساختن طاق های بیضی شکل از اختراعات دوران اشکانی است و وجود چنین قوس هایی در چغازنبیل نشان میدهد که مدت ها پیش از اشکانیان ساختن قوس بیضی شکل در ایران معمول بوده است. باید اضافه کرد که نظیر این قوس در هفت تپه که چندان زیاد از حیث مسافت و زمان از چغازنبیل دور نیست نیز دیده شده است.

شکل ۶ یکی از مجسمه های گاوی را که در کنار مدخل شمال شرقی معبد پیدا شده نشان میدهد.

عکس شماره ۷ تبری را که نام کیریریشا روی آن است ارائه میدهد.

مطالب فوق خلاصه ای بود از کتاب چغازنبیل به قلم آقای پروفیسور گیرشمن که در سال ۴۶-۱۹۶۶ از چاپ خارج شده است.

نمایش در قرون وسطی در کشورهای اروپا

و مقایسه آن با نمایشهای مذهبی در ایران

دکتر مهدی فروغ
رئیس هنر کده هنرهای دراماتیک

(۳)

نباید تصور شود که نسخ نمایشنامه‌های مذهبی که در این نقاط به معرض تماشا درمی‌آمده همه از لحاظ شکل و نحوهٔ پروراندن موضوع کاملاً یکسان و یا اینکه در هر منطقه نتیجه ذوق و محصول فکر یک شاعر بوده است. البته بعید نیست در هر یک از دوره‌های مزبور یک نفر در تصنیف چندین نمایشنامه دست داشته چنانکه «استاد ویکفیلد»^۱ داشته است.

دربارهٔ رابطهٔ بین دوره‌های مختلف نمایشنامه‌های میراکل در انگلیس تاکنون مطالعه دقیق و کافی بعمل نیامده و به ارتباط قسمتهای مختلف آن با دوره‌های کامل این نمایشها نیز توجه چندانی نشده است. متأسفانه نمایشهای مذهبی ایران به مراتب کمتر از این هم مورد توجه قرار گرفته و آنچنانکه باید و شاید دربارهٔ آنها تحقیق و تتبع بعمل نیامده است.

«سر ادmond چیمبرز»^۲ فهرست بسیار جالبی از تعداد نمایشنامه‌های میراکل انگلستان را در هر یک از این پنج دوره در اختیار ما گذاشته و رابطهٔ بین آنها را به ما نشان داده است. مجموع این نمایشها بر روی هم هشتاد و نه نمایشنامه یا حادثه است.^۳ این بنده نیز از نمایشنامه‌های مذهبی ایران که بزبانهای خارجی ترجمه شده فهرستی تدارك کرده و در پایان این رساله گنجاینده است. برای مطالعه آثار دراماتیک هر دوره از ادوار تاریخ بشر ما باید شرایطی را که تحت آن درام بوجود آمده بررسی کنیم. در مورد ترویج نمایشهای مذهبی قرون وسطی باید گفت که کلیسا يك عامل مهم و مؤثری بحساب می‌آمد و این همان کلیسائی بود که چند قرن پیش از آن نمایشهای انحطاط یافتهٔ رومیان را تقبیح و طرد کرد ولی در این موقع با کمال دقت و احتیاط نمایش مربوط به آئین پرستش را چون کودکی نوزاد پرورش میداد. نمایشهای مربوط به آئین پرستش همه در اصل در حول و خوش اراضی مقدس و توسط پیشوایان مذهبی آغاز شده است. قصد کلی ایشان از این کار این بود که بنیان عقیده و ایمان کسانی را که به آئین مسیح گرویده بودند محکمتر و مستحکمتر سازند. ارتباط کلیسا حتی در موقعی که درام تاحدی از مذهب دور شد و مسائل غیر مذهبی در آن مطرح گردید نیز همچنان محفوظ مانده بود. در سدهٔ سیزدهم «ویلیام وادینگتون» مینویسد

۱ - Wakefield Master برای اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب سابق الذکر چیمبرز Chambers صفحه ۶۵. دوره یا مجموعهٔ نمایشنامه‌های «ویکفیلد» که بنام Towneley plays یا Wakefield Mysteries معروف است و شامل ۳۲ نمایشنامه یا واقعه میشود که توسط کشیشان Friars تنظیم شده و از لحاظ قوت و استحکام وطن و طنز دراماتیک از نمونه‌های دیگر بهتر است. مجموعه‌های دیگر نمایشهای مذهبی انگلیسی عبارت است از دورهٔ «یورک» York Corpus Christi plays شامل چهل و هشت واقعه و «چستر» Chester plays شامل بیست و پنج نمایشنامه که بیشتر آنها تقلیدی است از نمایشهای مذهبی فرانسه تحت عنوان «نمایشهای میستر مربوط به عهد عتیق» Les Mysteres du Vieux Testament و دورهٔ نمایشهای «کاوتری» Coventry plays شامل چهل و دو واقعه.

۲ - Sir Edmond Chambers

۳ - در کتاب سابق الذکر، به ضمیمه ت، صفحات ۳۲۱ تا ۳۲۳ مراجعه شود.



راست: شبیه حضرت پتروس درست چپ: شبیه حضرت یوحنا درست راست. چپ: شبیه حضرت مریم مجدلیه.

که پیشوایان مذهبی «مجازند يك نمايش بدهند بشرط اینکه نمايش آنها بنا بر اصول عفت و تقوی و در خدمت کلیسای مقدس یعنی جائی که مردم خداوند را پرستش و عبادت میکنند باشد و نشان دهند که چگونه حضرت مسیح در گور گذاشته شد و چگونه به آسمانها عروج کرد تا باین وسیله صداقت و تقوی را در بین پیروان خود افزایش دهند»^۴.

ولی این نمایشهای «میراکل» و «میسٹر» بتدریج رو به کمال رفت و طولانی تر و مفصل تر و از حیث زیبایی کاملتر شد و لذا دیگر مناسب نبود آنها را در کلیسا بمعرض تماشا بگذارند. اما تعزیه در عوض رابطه اش با مذهب هرگز قطع نبود و تا روزی که از رونق افتاد و اجرای آن ممنوع گشت در محیط مذهب باقی ماند.

با وجود اینکه تشریفات عزاداری ماه محرم و صفر و نمایشهای مذهبی بطور کلی مورد حمایت و تشویق اولیاء مذهب شیعه بود - مخصوصاً از موقعی که دولت صفوی در سال ۱۵۰۲ میلادی^۵ استقرار یافت و بنیاد سلطنت ایران بر اصول عقائد شیعه بعنوان مذهب رسمی مملکت تثبیت شد - همیشه مورد اعتراض تند و مخالفت زیاد پیروان اهل سنت و جماعت که نیروئی قوی بود قرار داشت. باین جهت حتی علما و پیشوایان جدی و متعصب مذهب شیعه اجرای نمایشهای مذهبی

۴ - William Waddington به «رساله تده»^۶ Manuel des Téchés که «چیمبرز» در

صفحه ۱۰۰ کتاب خود نقل کرده است مراجعه شود.

۵ - مطابق با ۹۰۷ هجری شمس که تاریخی است که شاه اسمعیل صفوی رقیبان خود را سرکوبی کرده و پس از آن در تبریز تاج پادشاهی ایران را بر نهاده است.



در این صفحه : شبیه حضرت مسیح .
در صفحه بعد راست : شبیه حضرت مریم .
چپ : شبیه حضرت مسیح .

واقعات مربوط بآن را همیشه تشویق و ترغیب نمی‌کردند . نظریه عقیده کشیشان مسیحی در قرون وسطی درباره نمایشهای «میراکل» بکلی تفاوت داشت و در عین حالی که بعضی از آنها آن نمایشها را کاملاً محکوم می‌ساختند عده‌ای دیگر از رؤسای امور دینی اجرای آنها را منطقی میدانستند و معتقد بودند که چون مردم بهر صورت همیشه نیاز به تفریح و سرگرمی دارند بهتر اینست که بتماشای این نمایشها سرگرم باشند تا به تفریحاتی که موجب انحراف اخلاق است . عدم اخیر فکر میکردند که تجسم بخشیدن به موضوعهای مذهبی از نقاشی کردن آنها بدتر نیست و ما میدانیم که نقاشی تصاویر مذهبی در کلیسا در قرون وسطی بی‌اندازه رایج و معمول بوده است .

ولی حتی نقاشی هم بعقیده عده کثیری از معتقدان بمذهب اسلام کار مجازی نبود و تقریباً تمام هنرهای زیبا بنظر این عده حرام تلقی میشد . موسیقی و نقاشی و مجسمه سازی به اعتقاد مفتیان مسلمان نوعی اتلاف وقت تلقی میشد . ولی این فقط یکی از اصول مذهب اسلام است که ملت ایران که روحاً و ذاتاً طبعی هنرمند دارد آنرا جدی نگرفت . اما این تحریم هنرهای زیبا فقط يك مشکل بزرگ دیگر بر سر راه این ملت برای ایجاد يك درام ملی بوجود آورد .

بهر حال با وجود اینکه عده‌ای از متعصبان پیشوایان مذهبی اسلامی در ایران به مراسم و تشریفات ماه محرم و نمایشهای مذهبی با جبینی درهم و قیافه‌ای متعزز می‌نگریستند و آنرا نوعی بت پرستی تلقی میکردند و معتقد بودند که در این مراسم ائمه اطهار بصورت ارباب انواع درمی‌آیند و لذا حاضر نبودند در این قبیل فعالیتها سهیم و شریک باشند باین وصف هرگز عملاً در صدد جلوگیری از آن بر نیامدند تا این اواخر که این نمایشهای مذهبی موقوف شد و از این بابت میتوان گفت که کشور ایران از دو کشور فرانسه و انگلستان خوشبخت تر بوده است زیرا مجلس



شورای ملی فرانسه در پاریس^۶ و پورتستان‌ها^۷ در انگلیس هر يك بنوبه خود اجرای این نمایشهای مذهبی را برای مدتی بس طولانی تحریم کردند.

آغاز نمایشهای مذهبی ایران را میتوان به روضه خوانها و دوستداران شبیه خوانی،

۶- مجلس شورای ملی پاریس در سال ۱۵۴۸ اجرای نمایشهای میستر *Mystere* را ممنوع کرد. ولی این ممنوعیت شامل نمایشهای اخلاقی و نمایشهای مضحك «فرس» *Farce* که تاسالیانی دراز در «هتل دو بورگونی» *Hotel de Bourgogne* بازی میشد نگردید. «هتل دو بورگونی» تنها تماشاخانه مجهز شهر پاریس بود که امتیاز و اجازه اجرای نمایش داشت. البته نباید تصور شود که فعالیت تئاتری آن شهر منحصر باین تالار بود بلکه در مرکز شهر و حومه پاریس در تالار اجتماعات دارالعلم‌ها و خانه اعیان و اشراف نمایشهای «فرس» و نظائر آن برای تفریح و تفتن اجرا میشد. علت تحریم تئاترهای مذهبی این بود که بصورتی قبیح درآمد و با کلماتی رکیک و حرکاتی زشت توأم شده بود.

۷- *Puritan* نام فرقه‌ای بود از پروتستانهای انگلیس که در دوره سلطنت ملکه الیزابت اول (۱۵۳۳-۱۶۰۳) از شخصی بنام «ژان کالون» *John Calvin* (۱۵۶۴-۱۵۰۹) پیروی میکردند. «کالون» یکی از اصلاح‌طلبان بنام پروتستان در سده شانزدهم بود که در «پیکاردی» *Picardy* در فرانسه بدنیا آمده بود و یکی از خطیبان معروف شهر پاریس شد. او را از فرانسه تبعید کردند و مدتی در ژنو به تبلیغ افکار و عقاید مذهبی خود مشغول بود و باین وسیله فرقه «کالوانیست» *Calvanist* را تشکیل داد و معتقدات آنها با معتقدات پیروان «لوتر» *Luther* که آنها را *Lutherian* مینامیدند تفاوت فاحش داشت. پیروان «کالوان» در انگلیس در اصل خود را «پورتان» مینامیدند ولی بتدریج این کلمه در مورد همه فرقه‌های معتزله اطلاق میشد و مخصوصاً کسانی که در دوره جنگهای داخلی در اواخر دوران سلطنت شارل اول در انگلیس به طرفداری مجلس شورای ملی و ضد شارل و کلیسای کاتولیک برخاسته بودند پورتان مینامیدند. پورتان‌ها در یازده ساله بین ۱۶۴۹ تا ۱۶۶۰ که کشور انگلیس بصورت ممالک مشترک المنافع تحت حکومت «کرامول» *Cromwell* اداره میشد قدرت و نفوذ زیادی یافتند ولی نفوذ ایشان از سالها پیش شروع شده بود و تئاتر را مخالف مصالح دینی و اخلاقی عامه میدانستند و آنرا در سال ۱۶۴۲ ممنوع ساخت و تمام تماشاخانه‌های شهر را تعطیل کردند.

منسوب دانست. نظیر دستۀ اخیر را میتوان با نمایشهای شورانگیزی که در اروپا در شهر «اوبرامرگو»^۸ توسط علاقمندان باین تشریفات هر ده سال یکبار بازی میشود مقایسه کرد. البته در دوره‌های بعد بود که شبیه خوانهای حرفه‌ای بتدریج جای دوستداران این مراسم را گرفتند. در کشورهای اروپا نیز درامهای مذهبی ابتداء توسط کشیشان نوشته و بازی میشد و هواداران ایشان هم با آنها همراهی میکردند ولی بتدریج هنرپیشه‌های حرفه‌ای جای ایشان را گرفتند.^۹

هم «گوینو»^{۱۰} و هم «خودسکو»^{۱۱} چنانکه قبلاً هم اشاره کردیم^{۱۲} نمایشهای مذهبی ایران را با درامهای یونان قدیم مقایسه کرده و نکات مشابهی در آنها جستجو کرده‌اند. «ماتیو آرنولد»^{۱۳} با این مقایسه گوینو موافق نیست و احساس میکند که نمایش مذهبی «اوبرامرگو» شباهت بیشتری به تعزیه‌های ایران دارد. بحث درباره‌ی این مسئله بتفصیل از حوصله‌ی این رساله البته خارج خواهد بود ولی خواندن نظر «آرنولد» در این مورد بسیار جالب و آگاه کننده است.

باید در نظر داشت که «ماتیو آرنولد» هرگز توفیق تماشای تعزیه‌های ایران را نیافته و از عهده قرائت آنها هم بزبان اصلی یعنی فارسی بر نمی‌آمده و بنابراین نمی‌توانسته‌اند لطف شعر و کلام فارسی و نکات ادبی و فنی را که توسط شعرای ایرانی در تنظیم این تعزیه‌نامه‌ها بکار میرفته دریابد و به رقت احساسی که تعزیه گردانها، برای ایجاد ترس و ترحم بکار میبردند عنایت کند. باین وصف در رساله‌ای که تحت عنوان نمایشهای مذهبی ایران^{۱۴} نوشته ماجرای دلخراش کربلا را بصورتی روشن تشریح کرده و داستان هر واقعه را با زیبایی و قدرت کافی مورد مطالعه قرار داده است.^{۱۵}

۸ - Oberammergau نام دهکده کوچکی در جنوب آلمان در نزدیکی مونیخ و در منطقه «باواریا» و در کنار رودخانه و در باجدهای بنام «امر» Ammer که مردم آن با خلوص نیت و صفا و صداقت هر چند سال یکبار حوادث دلخراش زندگی حضرت مسیح را باشکوهی هر چه تمامتر بمعرض نمایش میگذارند. کمال و عظمت و زیبایی این نمایشها بعدی است که مردم از اطراف و اکناف عالم بتماشای آن میروند. هنرپیشگان این نمایشها هیچکدام حرفه‌ای نیستند و از موقع تولد بنا بر ساختمان چهره و شکل صورت و اندام برای اجرای نقشی نامزد میشوند و هیئت و قیافه‌بازی خود را در تمام عمر و در موقع کار روزانه همچنان حفظ میکنند.

۹ - صورت اجرتی که در مقابل بازی بهر شبیه‌خوان در ایران داده میشد بسیار جالب و مقایسه آن با آنچه در انگلیس به بازیکنان نمایشهای میراکل میپرداختند بی‌فایده نیست.

به فاوستون Fawston که یهود را به دار آویخت
برای بازی کردن نقش خدا
به سه ارواح سفید
به دو کرم وجدان
به هر شیلینگ معادل ۹ ریال و مساوی با دوازده پنس است.

۱۰ - هر شیلینگ معادل ۹ ریال و مساوی با دوازده پنس است.
در حاشیه یکی از تعزیه‌های مجموعه «لین» Litten بنام عاق والدین صورتی نظیر آنچه در بالا شرح داده‌شده درباره حق الزحمه شبیه‌خوانهای ایرانی در مقابل بازی که کرده‌اند یافت میشود که ذکر آن در اینجا بیهوده نیست. از اینقرار:

بزرگ	چهار ریال	علی حاجی	چهار ریال
حضر	پنج ریال	علی شمر	یک ریال
شالفرس	هشت ریال	قنقاز	یک ریال و نیم
طبال	هشت ریال	جو برای اسبها	یک ریال
صفر	دو ریال	مخارج منفرد	دو ریال

شبیه خوانها اغلب نام شخص بازی را بنام خود نمیمه میکردند مثل علی شمر در اینجا.

۱۱ - Chodzko
۱۲ - توضیحات کافی درباره این دو نویسنده در فصلهای قبل این رساله داده شده که انشاءالله بعداً بنظر علاقمندان میرسد.

۱۳ - Matthew Arnold
۱۴ - The Persian Passion Plays

۱۵ - به کتاب «مقالات انتقادی» Essays in Criticism نوشته «ماتیو آرنولد» چاپ سوم، لندن

۱۸۷۵، فصل مربوط به نمایشهای مذهبی ایران مراجعه شود.

بررسی ملارک مربوط به پوشاک ایرانیان

در سبکی به نوشته و نظریات شرق شناسان در این باره

جلیل ضیاء پور
رئیس موزه مردم شناسی

از روی توجه بحفريات و نظريات باستانشناسان و آگاهی بگذشت تمدن ها و مشاهده آثار بازمانده و بررسی آنها ، استنباط میشود : هنگامی که مادها بدنبال همزادگان خود (که هريك بسوئی رفته مستقر شده بودند) بغلات ایران وارد شدند ، میباید پوشاکی نظیر پوشاك آنان داشته باشند .

این همزادگان (که سكه های تیز خود ، سفیدها ، پارتی ها ، زرنکی ها ، رخجی ها ، اسگرتی ها ، ارمنی ها ، کاپادوکی ها و دیگران باید بوده باشند) همگی در نقوش تخت جمشید ساخته شده اند و شباهت اساسی پوشاك آنها روشن است .

در نقوش آشوری نیز (که مادها را ساخته اند) این شباهت اساسی پوشاك مشهود است (مگر در استنباط اولمستد Olmsted که در تعریف برخی از پوشاك مادها غفلی مختصر وجود دارد که موجب درنگ و بررسی میباشد) .

او می نویسد : (که روی نقش های آشوری آنها را باموئی کوتاه که نواری سرخ بدور آن بسته اند نقش کرده اند ، و روی پیراهن ، يك نیم تنه ی پوست گوسفند در بر ، و یکجفت پافراز با ساقه ی بلند در پا دارند که برای گذشتن از میان سرزمینهای برفی مناسب است) .

آنچه روشن است ، پوستین مادها نیم تنه نمی باشد بلکه پوستی بلند و بی آستین است که تا به پشت زانویشان رسیده است و آنرا بر پشت افکنده دارند ، و سرشانه و روی بازوان آنان را پوشانده است ، و در برخی از هیكلها طرح حلقه ی آستین را که بازوان از توی آن رد شده است نشان میدهد ، و در نقشی نیز که انتهای آستین کوتاه پیراهن مادی (که تا به آرنج است) از بعد از طرح لبه ی پوستین بر بازو نمایان است (شکل های ۱ و ۲)

در این باره ، دیا کونف (ایگور) نظری روشنتر دارد و نوشته است : که مردم ثروتمند ، پوست یوزپلنگ و مستمندان پوست گوسفند بکار می بردند . لباس مانناثیان (اقوام پیش از مادها) و دیگر قبائل اتحادیه ی ماد و خود مادها همینگونه بود ، و این رسم یعنی افکندن پوست گوسفند بر شانه تا امروز نیز در میان شبانان کوهستان آذربایجان محفوظ مانده است (شکل ۳) .

با اینکه نظر دیا کونف درباره ی پوستین و طرز استنباط او از لحاظ نحوه ی استفاده ، مقبول است ، در نکات دیگری درهم و مغشوش است .

در ترجمه ی تاریخ ماد جمله ای به این طریق نوشته شده است : زندگی مردم نقاط دوردست غربی (جبال زاگروس) ظاهراً تحت تأثیر رسوم بابلیان قرار گرفته بود . مثلاً در مورد لباس چنین بوده است .



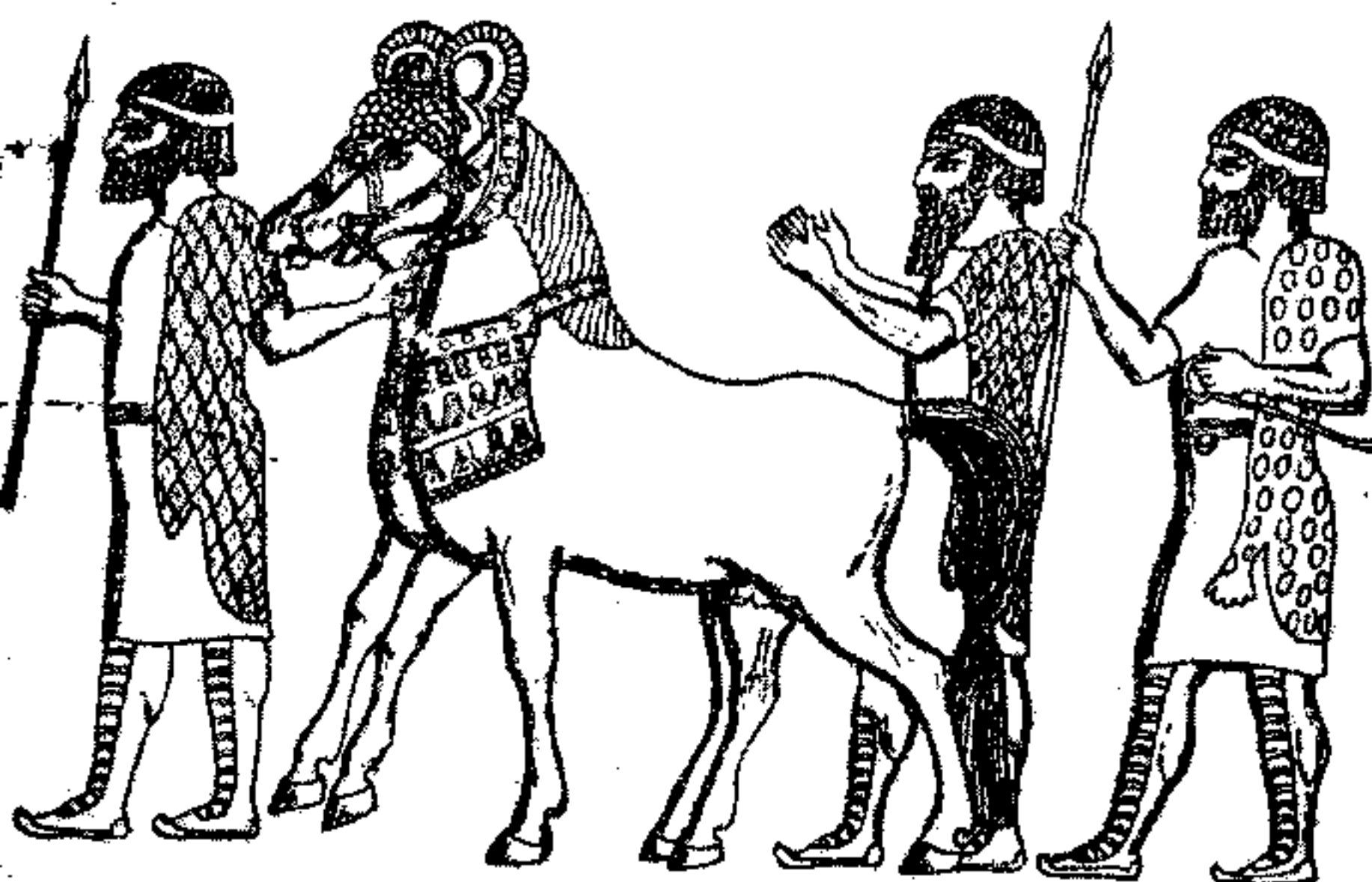
(شکل ۱) نقش برجسته‌ی آشوری که نوشته‌اند ماده‌ها را مینمایاند.

در سمت شرقی جبال مزبور لباسی که لولوبیان در هزاره‌ی سوم قبل از میلاد می‌پوشیدند (واز آن اطلاع داریم) معمول بوده است: روی نیم‌تنه، پیراهن آستین کوتاه (تا زانو) پوستی افکنده برشاندی چپ استوار می‌ساختند و گاهی هم پوست را از زیر کمر بند رد می‌کردند. در اینجا، مقصود روی جمله‌ی: (روی نیم‌تنه) و مفهوم آن: پیراهن آستین کوتاه تا زانو) میباشد، که آیا مقصود نیم‌تنه‌ایست که پیراهن نامیده شده، یا روی نیم‌تنه، پیراهن بوده که پوستی بر آن می‌افکنده‌اند؟! و نکته‌ی دیگر، اینکه: نیم‌تنه‌ی پوستی را از زیر کمر بند رد می‌کرده‌اند یا کمر بند را بر روی نیم‌تنه‌ی پوستی می‌بسته‌اند؟! بهر جهت، مطلبی نامفهوم و ضمناً اشتباه‌آمیز است (ص ۴۴۷ تاریخ ماد).

در باره‌ی کمر بند ماده‌های نقش آشوری، باید توجه داشت که نظیر آنچه در تخت جمشید (که برای آریائی‌های آمده از شمال ساخته‌اند) نمیباشد بلکه شبیه بکمر بندهای مردم غرب ماد (خاصه اهالی کیلیکیه - که در تخت جمشید در صف خراجگزاران ساخته شده‌اند) میباشد، و چون شالی باریک است که بکمر بسته و سر آنرا در لای شال فرو کرده باشند (شکل ۴ الف).

در نقوش آشوری ماده‌ها را با کفش‌های ساق بلند و بنددار ساخته‌اند. این کفش شباهت بسیار نزدیک به کفشهای همزاد گاهان آنان و همچنین بکفشهای آشوریها دارد، و با آنچه در تخت جمشید برای اشخاص موسوم بدماد ساخته‌اند بکلی متفاوت است. و در واقع باید پذیرفت، کفش ماده‌های تخت جمشید کفش مناسب سرزمینهای دشتی و هموار است، ولی کفش ساق بلند بایندهای زیاد از آن مناطق کوهستانی و سرزمینهای برفی و سنگلاخی میباشد، و این کفش میتواند مربوط بهنگامی باشد که ماده‌ها در سرزمینهای قبلی خود بوده‌اند.

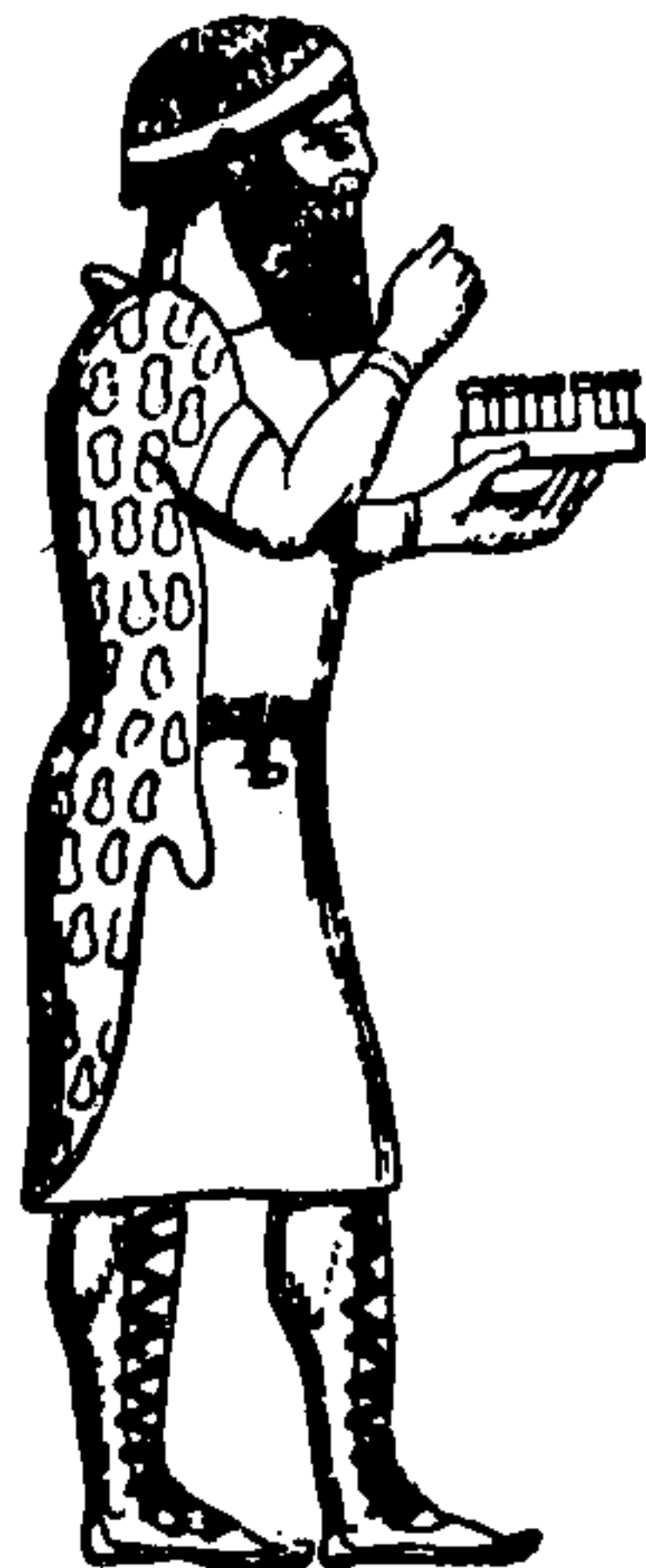
وضعیت این کفش، در بادی امر مبهم است، زیرا برخی از کفشهای تقریباً مشابه (که در پای اقوام دیگر آریائی است) نیز روشنی‌بخش ساختمان آن و طرز استفاده‌ی از آن نمی‌باشد، ولی در شکل شماره‌ی ۳ و ۴ ب وضع بند کشی آن و در شکل شماره‌ی ۵ ساختمان اساسی آن (که نظیر



(شکل ۴) نقش آشوری که مادهارا با پوستین بدون حلقه آستین و با حلقه‌ی آستین نشان میدهد.

(شکل ۳) طرح بخشی از نقوش آشوری که نفر اول سمت راست پوست پلنگ پوشیده است.

(شکل ۲ الف) یکنفر از اهالی کیلیکیه از نقوش تخت جمشید.



(شکل ۴ ب) یکنفرمادی و کفش ساق بلند بنددارش . (شکل ۵) ساختمان کلی کفش از نوع ساق بلند درپای يك شخصیت آشوری .

طرح کلی کفش مادی در نقوش آشوری است) بخوبی روشن است . ساقهای این کفش ، برحسب نقوش آشوری : اغلب تا بالاتر از زانوان و در زیر دامن است و گاه کوتاه (تا زیر زانو) میباشد و بهر صورت ، ساختمان کلی آن عبارت است از : زیرمای دوتخته (نظیر چاروقهای قوچان و مشابه آن درپای مردی هلیتی از ساکنین قدیم ترکیه‌ای فعلی در شکل ۶) .

رویه‌ی این کفش کوتاه بوده و از طرفین (پس از گذشتن از روی قوزک‌های پا) بلند شده تشکیل ساق را می‌دهد ، و در جلو (از همان محل رویه‌ی کفش) زبانه‌ای بلند (که دو طرف آن بر زیر لبه‌های ساق می‌رود) تابالا کشیده میشود .

دو لبه‌ی ساق کفش سوراخهایی برای رد کردن بند کفش از پائین تابالا دارد . بند کشی در این کفش ، گاه بصورت افقی (چون در شکل ۳ و ۵) و گاه زیگزاک و مایل (چون در شکل ۴) است .

انتهای بند ، در پائین بالای زانو چند دور بر رویهم پیچیده شده محکم میگردد (چون در شکل ۵) .

شبهه این نوع کفش را (بانوک برگشته و جزئی اختلاف) در حسنلو بصورت ظرفی تزیینی یافته‌اند که یادآور چوموش مردم گیلان و آذربایجان میباشد (شکل ۷) .

چه بسا که این چوموش موجود و مورد استفادی امروز مردم ما (در گیلان و آذربایجان) بازمانده و یادگاری از دوران مادها و پیشینیان آنان ماندها (که زمانی فرمانروای این مناطق بوده‌اند) بوده باشد .

این نوع کفشهای ساق بلند را (که مناسب مناطق کوهستانی و سرزمینهای جنگلی و بیابانی و سرد است) در تخت جمشید برای ماده‌ها ساخته‌اند و چنانکه دیده شده کفشهای مادی تخت جمشید، کفشی ساده تا بقوزک پا است و چنانست که (مناسب مناطق گرمسیر و دشتی میباشد) و از این کفش پادشاهان هخامنشی نیز در پا دارند، و علاوه، در نقشی مادی (که بر روی ورقه‌ای از طلا حک شده است) نوع دیگری از کفش مادی شناخته میشود که ساق آن از قوزک پا اندکی بالا است و در دو پهلوی بصورت کمائی (که قوس آن پائین است) درآمده و در جلو، بصورت زبانه‌ی کفش شده است، و نواری چون رکاب، از دو پهلوی کفش بالا آمده و نواری دیگر (که چون کمربند دهانه‌ی کفش را جمع کرده و در جلوی مچ پا گل‌گره زده شده است) وصل است (شکل ۸).

از روی نقوش آشوری (که ماده‌ها را با کفشهای ساق بلند، و پوستین، و پیراهن آستین کوتاه ساخته‌اند، و دامن پیراهن تا روی زانو میرسد، و کفش ساق بلند در زیر آن گم است) نمیتوان پی برد که آیا ماده‌ها از چگونه شلوار در این پوشاک خود استفاده میکردند، و از آن نقشی نیز که بدنبال یکجفت اسب ساخته‌اند و کفش نیمه ساق بلند پیا دارد (شکل ۳) و طبعاً میباشد شلوار در آن معلوم باشد، چیزی بدرستی مفهوم نمی‌گردد، مگر که بانوسل بمشلوار ماده‌ها در تخت جمشید و رجوع بشلوار آشوریها که در داخل کفشهای نیمه ساق بلند خود کرده‌اند (و شکل ۵ آنرا بخوبی نشان میدهد) بتوان احتمال داد که بهر جهت این ماده‌های آمده از شمال،

(شکل ۷) کفش یافته از حسنلو (ساوجبلاغ)

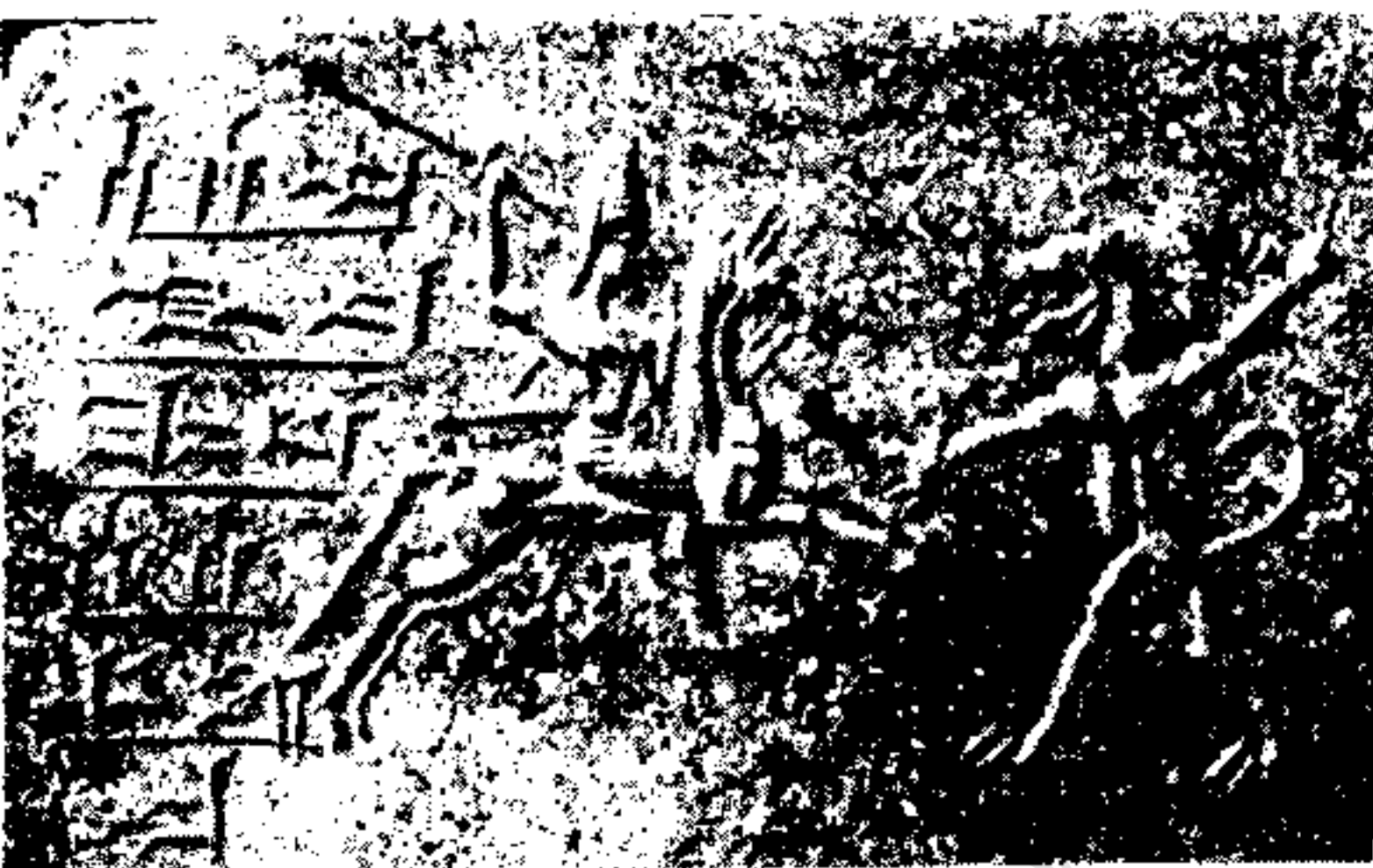
(شکل ۶) مردی هیتی و کفش او (که یادآور کفش قوچانی در خراسان میباشد).

مکری) موجود در موزه‌ی ایران باستان تهران.



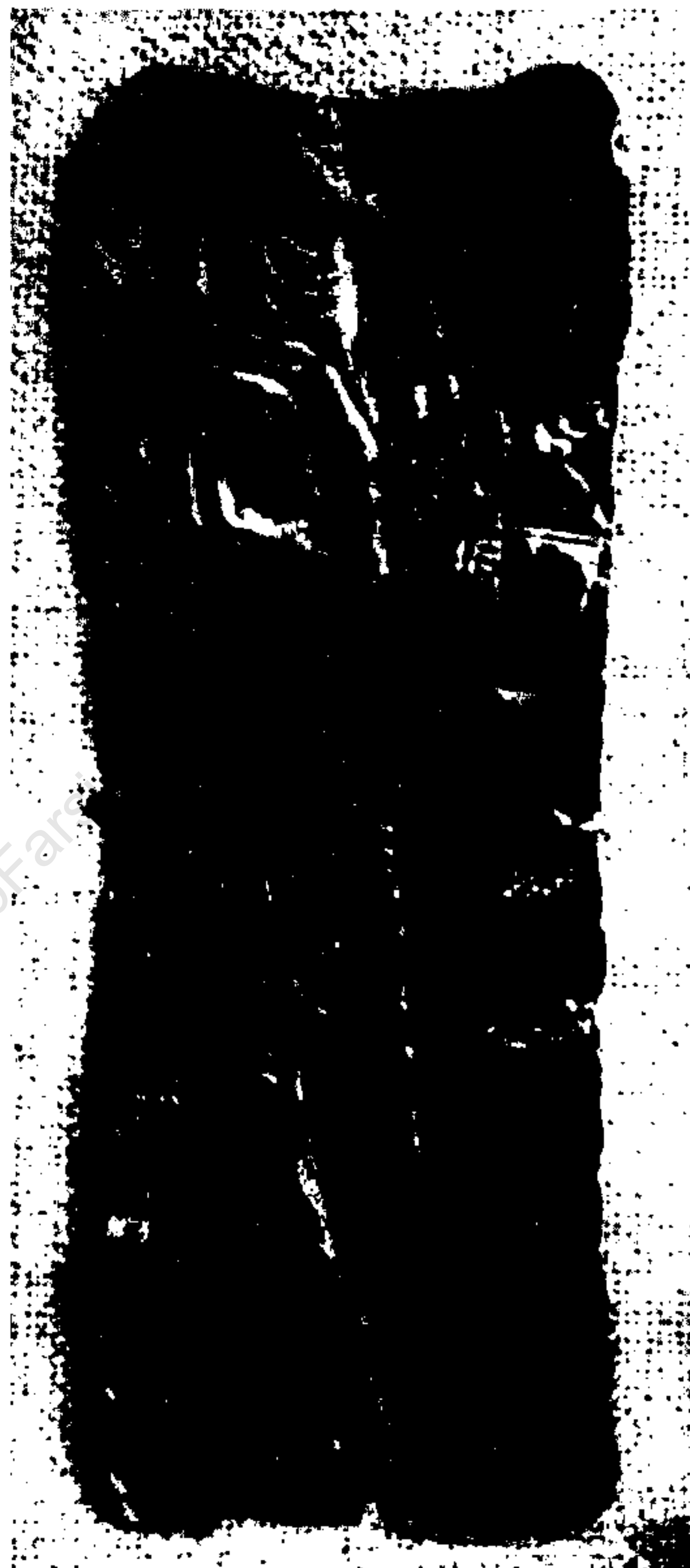


۹



۱۰

- (شکل ۸) یکتفر مادی که گشش موصوفرا دریا دارد .
 (شکل ۹) مهر یکتفر مادی درشکار شیر .
 (شکل ۱۰) اصل مهر سوار مادی .



۸



۱۳



۱۲



۱۱

(شکل ۱۱) مردی پارسی نامیده در حال شکار گراز که شلوار چین دار پیادارد.

(شکل ۱۲) مجسمه‌ای نقره‌ای

(شکل ۱۳) مجسمه‌ای طلا.

اگر از میان سرزمینهای برفی و سرد و کوهستانها و بیابانها گذشته و بفلاتی که بعدها نام ایران به آن داده شده، رسیده‌اند، میباید شلوار نظیر شلوار همزادگان خود داشته باشند، و بعلاوه، آن مرد مادی (که او را سوار براسب در حال شکار شیر نشان داده‌اند) شلواری پیا دارد که نوع شلوار آنان را معرفی میکند. این شلوار، پرچین و گشاد است و یادآور شلوار پارت‌ها میباشد (شکلهای ۹ و ۱۰).

و مهری دیگر که به پارسی‌ها نسبت داده شده است و مردی را در حال شکار گراز مینمایاند نیز شلوار چین دار پیا دارد (شکل ۱۱).

و همچنین مجسمه‌ای نقره‌ای (که مردی را ایستاده با ردائی بردوش و باشلقی بر سر نشان میدهد) شلوار پرچین پوشیده است (شکل ۱۲).

مجسمه‌ای دیگر از طلا مردی را نشان میدهد که ردائی مزین به اشکال حلقوی بردوش دارد. این مرد نیز شلواری نظیر مرد مجسمه‌ای نقره‌ای دارد (شکل ۱۳). مجسمه‌ای شماره ۱۲



(شکل ۱۴) اسگر دیها (که طبق نظر محققان ساکین حوالی پرد و احشیا کنونی بوده‌اند).

دارای ۱۲ ساتیمتر بلندی و شماره‌ی ۱۳ دارای ۱۰/۷ ساتیمتر بلندی میباشد. طرز طرح چین شلوار مردان این دو مجسمه، یادآور شلوار پارت‌هاست، وجود شلوار چین‌دار در این دو مجسمه (که نوشته‌اند پارسی هستند ولی بعقل فراوان از مادها میباشد) میرساند که مادهای فرمانروای آترمان علاوه بر شلواری که در تخت جمشید برای آنان ساخته‌اند (و طرح مهرها و ورقه‌های طلا آنرا مینمایانند) شلوار چین‌دار نیز داشته‌اند.

در باره‌ی شلوار راسته‌ی مادیها (که عمومیت داشته) و همچنین پیراهن آنها، اومستد را عقیده بر اینست که جنس آنها از چرم بوده است و می‌نویسد: مادهای با پوشیدن لباسهای اصلی‌تر ایرانی باز شناخته میشوند. بر سرشان کلاه گرد نمندی مایل بجلو پادشاهی آویزان روی گردن دارند. يك تزیب (پیراهن) چرمی تنگ آستین دراز که تا بالای زانو میرسیده در بر کرده‌اند. روی تزیب هنگام آذین شاید جبهای می‌انداختند. شلوار بلند چرمی و کفش بندگان بانوک برجسته، نشان میدهد که پوشندگان آنها بسیاری از وقت خود را به سواری می‌گذرانیدند (تاریخ شاهنشاهی هخامنشی).

این اظهار اومستد، یادآور گفته‌ی ساندانیس به کروسوس در تاریخ هرودوت است: (که چون او به کاپادوکیه لشکر کشید و با امیدواری کامل به شکست دادن کوروش، خراب کردن امپراطوری ایرانیان را درس می‌پروراند) بعنوان نصیحت به او گفت: آه، پادشاه تو میخواهی

برخند مردانی بچنگ بروی که شلوارهای چرمی دارند و تمام لباسهایشان چرم است ؟

اگر اومستد با پیادداشتن این خبر ، و دیدن نقوش تخت جمشید ، برای مادیها پوشاك چرمی تصور کرده باشد ، باید توجه داشت که هرودوت نوشته است :

پارسی ها این لباس و اسلحه را داشتند : قبائی آستین دار رنگارنگ دربر زرهی (که حلقه های آهنین آن بقلس های ماهی شباهت داشت) برتن و شلواری که ساقها را می پوشید در پا مادی ها اسلحشان مانند پارسی ها بود چه ، اسلحه ای که شکش را بیان کردیم درواقع اسلحه ای مادی است نه پارسی . (پوشاك باستانی ایرانیان) .

گزنفون درباره ی لباس رزم کوروش نوشته است : اسلحه ای تمام سپاهیان مانند اسلحه ی کوروش بود یعنی قبای ارغوانی رنگ با زرهی برتن و خودی با پر برس داشتند و همچنین از قول کوروش نوشته است که گفت : باید برای پارسی هائی که می آیند (آنها را که در راهند) اسلحه ترتیب داد یعنی جوشنی که سینه را بپوشاند و سپری برای (پوشاك باستانی ایرانیان) .

استنباط سرپرسی سایکس درباره ی پوشاك و اسلحه ی پارسی بنقل از هرودوت چنین است : قبای الوان تنگ آستین درازی دربر میکردند که در آن پولك هائی از آهن مثل فلس ماهی ترتیب داده بودند ، و در پا ، زیر جامه استعمال میکردند (پوشاك باستانی ایرانیان) .

و خود اومستد نوشته است : پس از بیمرگان بلندترین پایه را سربازان پیاده ی پارسی دارند که کلاه نمیدین و سربند و قریب آستین دراز رنگارنگ روی زره ، با پولك های آهنین ، و شلوار برتن .



(شکل ۱۵) سکه های تیزخود .

پس به استناد مطالبی که شرحش آمد، پوشاك رزمی ماده‌ها (که پارسیها از آنان گرفتند) زرد فلزی بوده، و اگر پوشاك آنها را بگفته‌ی گزنفون (به استناد خبر کروسوس) چرمین فرض کنیم، بدیهی است که آنرا برای مواقع جنگ باید تعمیر کنیم و در زمان صلح آنرا بطور دائم نمی‌توانستند بدپوشند.

نقوش تخت جمشید، در بادی امر، اندیشه‌ی چرمی بودن پوشاك را بیدار میکند زیرا در ساخت پوشاك چنان صافی و همواری بکار برده‌اند که پارچه‌ای بودن جنس لباسها بهیاد نمی‌آید (و همچنین است ساخت لباسهای دیگر اقوام و لباس چین دار منتسب به پارسی - هخامنشی). سنگتراشان تخت جمشید در طرح لازم بر روی نقوش آنچنان امساك (یا نتوان گفت غفلت) ورزیده‌اند که از لحاظ تشخیص چگونگی پوشاك، مشکلات زیادی برای کنجکاوان امروز پیش آورده‌اند. (خاصه چین‌های لباس‌ها را اطمینان و موی سر و ریش را مهندسی شده طرح کرده‌اند و از حالت طبیعی خارج و تشخیص چگونه بود پوشاك مشکل است).
باینوصف، نمی‌توان پذیرفت که لباس معمول مادی (چه در آئینگام که فرمانروا بوده‌اند و در منطقه‌ی شمالی‌تر می‌زیسته‌اند، وجه در آئین که تابع پارسی‌ها و هخامنشی‌ها بوده‌اند) چرمین بوده باشد، زیرا لباس چرمین، اگر برای جنگ است باید بکفایت خشن و تاب‌آور باشد (بنحوی که ضمناً قابل استفاده و تحرك باشد)، و اگر برای مواقع صلح است، باید حداکثر



(شکل ۱۶) نفر سمت راست یک نفر مادی با کلاه ساخته در تخت جمشید و نفر سمت چپ، یک نفر سکه‌ای (سکائی).

نرمش و انعطاف پذیری را دارا باشد تا از لحاظ راحتی مناسب استراحت، و نیز در مناطق سردسیر یا گرمسیر کارآمد باشد و نخشکد.

بطوریکه نوشتند اند لباس مادها از پارچه (واغلب پشمین) بوده است که پذیرفتنی است و اگر ساندانیس از پوشاک چرمین صحبت داشته است مقصودش زره چرمین بوده نه پوشاک عادی (که مورد استفاده و اظهار نظر آقای اومستد قرار گرفته است).

آنچه در شلوار مادها مورد توجه است (بفرض چرمی یا پارچه‌ای بودن) دمپای آنست که در همه‌ی نقوش تخت جمشید برای ماد آنها چنان ساخته‌اند که بنظر میرسد دارای رکابی است که بغل‌های کفش را احاطه کرده است (گویانکه این رکابها در دوره‌های بعدی مورد استفاده قرار گرفته و چنین بنظر میرسد که رکاب شلوار کفش را احاطه کرده است ولی عجالتاً در دوره‌ی مادها - پارسی‌ها و پاهخامنشی‌ها یقین است که صورت رکاب نداشته و طریقه‌ی حجاری در تخت جمشید است که این گمان را بیاد می‌آورد که شلوارها در دمپا دارای رکابند).

اگر بشکل ۸ رجوع کنیم (که طرحی از یکنفر مادی بر روی ورق‌دای طلا است) شلوار او نشان نمی‌دهد که دارای رکابست بلکه شلوار در داخل کفش قرار دارد. شاید بتوان فکر کرد این شلوار که چنین استوار در ساق پا ایستاده بعلت رکابی باشد که بکف پا بند است ولی تشخیص چنین چیزی از بیرون ممکن نیست، باز نقوش تخت جمشید است که (باسپاس فراوان) در آن باید دید. اگر بدآورندگان پیشکشی توجه کنیم، مادها، ضمن پیشکشی‌های مختلف شلوار را

۱۷

(شکل ۱۷) مجسمه‌ی سر یکی از شاهزادگان کوشان.

(شکل ۱۸) مهری که پیارسی مشهور است، ولی لباس مادی بتن دارد. (نقش مهر برای بهتر نمودن، پنج برابر مهر اصلی بزرگتر گرفته شده است).

۱۸





(شکل ۱۹) مردی که لباس مادی پوشیده ولی پارسی مشهور است! (برای یمنر نبوده شدن نقش مهر، این عکس پنج برابر اصل میسر بزرگتر گرفته شده است).

نیز روی دست دارند که بانهایت تأسف دمپای آن در سنگ، خرد شده است. شلواری نیز که اسگردی‌ها برای پیشکشی با خود دارند در محل دمپا خرد شده است (شکل ۱۴) فقط شلواریهای سکه‌های تیز خود و کاپادوکیها (که پوشاک همگی اقوام نام آمده جز در کلاه یکسان است) ضمن پیشکشی خود شلوار نیز در دست دارند و نشان میدهند که انتهای شلوارشان در دمپا بدجورایی سرخود ختم شده (شکل ۱۵) و باین طریق قضیه‌ی رکاب بردمپاها مبدل بدجوراب میشود، و چنانکه شکل شماره ۸ مینمایاند (و میتوان آنرا بکمک گرفت) همدی کفشهای مادی که بر روی خود نواری چون رکاب شلوارشان نشان میدهند، جز مغزی تزئینی و نواری دور دهانه‌ی کفش نمی‌باشد.

یکی از نکات دیگر مورد بررسی، کلاه‌ها است. در نقوش تخت جمشید، برای ماده‌ها کلاه ساخته‌اند (شکل ۱۶) ولی در نقوش آشوری برای آنان کلاهی را طرح نکرده‌اند. آیا ماده‌های فرمانروا، در آن زمان (که میگویند از شمال وارد فلات شدند) مانند همزادگان خود کلاهی نداشته‌اند؟ بدیهی است که از سربند و یا کلاهی استفاده میکردند ولی از نوع کلاهی که داشته‌اند اثری در نقوش بزرگ (چون نقوش آشوری - که تنها نقوش بزرگی است که ماده‌های قدیم را نشان میدهد) موجود نیست، جز مجسمه‌های کوچک و مهرها.

این سربندها که مجسمه‌ها و مهرها مینمایانند (نظیر باشاق‌های امروزی مردم کوهپایه‌های گیلان و آذربایجان میباشد) (و یادآور کلاه نوک‌تیز سکائی و اقوام دیگر آریائی است که نوک کلاه، در هریک کوتاه‌تر یا بلندتر است). در تخت جمشید برخی طوایف که پوشاک مادی بتز دارند باشاق نیز دارند و برای پارسی‌ها - هخامنشی نیز آنرا ساخته‌اند، ولی در نقوش آشوری که ماده‌ها را نقش کرده‌اند باموئی که نواری بر آن بسته‌اند ساخته‌اند.

بامقایسه‌ی ماده‌های نقش آشوری باشاقی‌ها، این اندیشه تقویت میشود که (این کسان نباید از ماده‌های اصلی باشند، بلکه میباید از ماده‌های تابع و جزو اتحادیه‌ی ماد بوده باشند)؛ زیرا باتوجه بنوشته‌ی ایگور دیاکونف که در این باره بررسی‌های جالب دارد و ماده‌ها را (به انکاء تحقیقات دقیق شخصی و نوشته‌های هرودوت) مرکب از اتحادیه‌هایی میداند (که غیر مادی اصلی

نیز در آن شرکت داشتند) میتوان دانست که این ماده‌های معرفی شده در نقوش آشوری نظریه شباهت آرایش موی سر آنها به پارتی‌ها و شوشی‌ها، باید از ماده‌های متحد باشند.

دیاکونف درباره‌ی اتحادیه‌ی ماده‌ها بر حسب بررسی‌های جامع خود، توضیحی جالب دارد و نوشته است: . . . در آغاز هزاره‌ی اول پیش از میلاد . . . قبیله‌ی مائنا (که مرکز دولت آنها در جلگه‌ی جنوبی دریاچه‌ی رضائیه در آذربایجان کنونی بوده است) در آن زمان که یکی از کوچکترین تشکیلات دولتی لولویی و گوتی بود و بعدها مقام اول را در میان لولویی‌ها و گوتی‌ها احراز کرد جدا از اتحادیه‌ی قبایل ماد وجود داشت. در اینکه کدامیک از قبایل جزو اتحادیه‌ی ماد بوده‌اند (باتوجه باینکه همه‌ی قبایل جزو اتحادیه‌ی مزبور نبوده‌اند، و بهمین سبب آشوریها برخی از ایشان را بنام ماد «مادای» نمی‌خواندند) باید به هرودوت متوسل شویم. او میگوید: که ماده‌ها بهشش قبیله تقسیم شده بودند (بوسیان، پارتاکنیان، استروخاتیان، اریزاتیان، بودیان و مغ‌ها). از میان اینان نام قبیلدهای پارتاکنیان و استروخاتیان و اریزاتیان اشتقاق روشنی از ریشه‌ی ایرانی است، و آری زائتی ظاهراً باید کلمه‌ی ایرانی اری زانتو aryzantu یا قبیله‌ی آریائیها باشد (تاریخ ماد).

(شکل ۳۰) مردی مادی بر رسم بدست (برسم که در مراسم مذهبی بکار میرفته عبارت از دسته ترکه‌های چوب گز بهم بسته است).



(شکل ۳۱) نقش برجسته‌ی سغدیها در تخت جمشید.



مهری از مادها (از لحاظ کلاه) جلب نظر میکند و آن در شکل ۹ بر سر سوار مادی است، و کلاهی بلند بانوک متمایل بجلو است و نواری بر دور لبه کلاه بسته است که دنباله‌ی آن آویزان است این یادآور کلاه يك شاهزاده کوشانی (افغانستان) است (شکل ۱۷).

کلاه مادهای تخت جمشید که کنگی آنها اندکی برآمده و متمایل بجلو دارد، از لحاظ طرح اولیه، یادآور نوع کلاه مادی (شکل ۹ و ۱۷) و کوتاه شده‌ی اینها، بنظر میرسد.

نکنده‌ی دیگری که درباره‌ی پوشاک مادها میتوان ذکر کرد، آرایش ظاهر پیراهن یا شلوار آنهاست که در دو نقش مهر نمایان است و چنان طرحی را در نقوش تخت جمشید نمی‌بینیم. در یکی از مهرها، مردی مادی در حال جنگ بایگانه‌ایست (نوشته‌اند که یونانی است) بر دامن پیراهن او، دوراسته طرح عمودی وجود دارد که باید نوار تزیینی باشد (شکل ۱۸).

مهر دیگر، مردی را در حال شکار گراز نشان میدهد واسب این مرد در پشت سرش نقش شده است (شکل ۱۹).

این مرد، پیراهنی بتن دارد که از بالا بیابین طرح عمودی چند خطی بر آن نقش است. و کمربندی نیز بر میانش بسته است. این نوارهای تزیینی، یادآور نوارهای تزیینی بر لباس تیرانداز مانتائی (پیشینیان مادها) است که بعدها پوشاک پارت‌ها نیز بنحوی دیگر از این نوع تزیینات برخوردار گردیده‌اند.

بعلاوه، در دو طرح ورقه‌ی طلا در شکل‌های (۸ و ۲۰) همین تزیینات نواری بر جلوی پیراهن و دوروی دامن آنها نقش شده است. در شکل (۲۰) که دسته‌ی ترکیه‌ای را بدست راست دارد نوارهای تزیینی پیراهنش (باتوجه به برخی جای طرحها) زیگزاگها و نقش‌های سه‌گوشی را نشان میدهد که در قسمت‌های دیگر طرح نقش‌های سه‌گوشی اینچنین واضح نیست و بیشتر بخطوط موازی نزدیک است، و بنظر میرسد که اینکار از روی عجله‌ی حکاک در حین حکاکی پیش آمده باشد، زیرا، چون بانقش دیگر نظیر آن (شکل ۸) که بدست راست ظرفی دارد مقایسه میشود نوار دامن او نقش‌های سه‌گوشی را به روشنی نشان میدهد (و همچنین بر راستای شلوار او نقش‌های سه‌گوشی طرح شده است) و این میرساند که نوارهای مزین به سه‌گوشیهای الوان سبز و سفید زنان و مردان هخامنشی از این نقوش تزیینی برگرفته شده است، و نشانه‌ی اینست که مادها لباسهای منقوش و مزین داشته‌اند و آنچه در این باره نوشته‌اند درست است (خاصه که طرح شماره‌ی ۸ شلوازی را نشان میدهد که علاوه بر نوار تزیینی، دارای نقش‌های پرندگان است که بر شلوار قلابدوزی شده است). چنانکه در طرح شلوار دیده میشود سه مرغ را چنان نقش کرده‌اند که پهنا و بلندی ساق را تا حوالی زانو پوشانده است. طرح این شلوار در جلد دوم کتاب پوپ (صفحه‌ی ۶۸۳) چاپ توکیو در مبحث پارچه‌های عهد ساسانیان، بنحو دیگری است و چنانست که بر روی نوارهای تزیینی آن بجای نقش‌های سه‌گوشی، گردیهائی را طرح کرده‌اند و بعلاوه، دنباله‌ی ازدامن بر پشت زانو نقش است که یادآور دنباله‌ی دامن چین‌دار هخامنشیان است که در اینجا کوتاه شده بوده است.

برای شناختن چگونگی و درستی طرح بامشخصاتی که در این کتاب فراهم بود لازم آمد که باموزه‌ی بریتانیا در لندن مکاتبه شود. مسئولان موزه، محبت کرده دو قطعه عکس بسیار روشن و خوانا برای اینجانب فرستادند. چون مقایسه کردم تفاوتی فاحش دریافتم! زیرا گردیهائی نقش پوپ بادناله‌ی کوتاه بر پشت زانو (که اندیشه را بداشتن دامن چین‌دار کوتاه هدایت میکرد) بکلی دیگر گونه شد و چنانکه در شکل ۸ دیده میشود، دنباله‌ی پیراهنی مادی است که بجای داشتن نقوش گرد نقش‌های سه‌گوشی دارد و بعلاوه پیراهنی نظیر پیراهن سغدیها است که بخش جلوی دامن کوتاه و عقبی بلند است و برش شیب‌دار از جلو به عقب دارد نظیر (شکل ۲۱).

ایران در آینه جهان

(۹)

ترجمه کیکاوس جهان‌داری
از کتاب لوئی هورو

گورستان B در سیلک

بر اثر حفاری در سیلک دو گورستان بدست آمد در دویست و پنجا متری جنوب تپه که آنرا به نام A, B نام گذاری کرده‌اند. در اولین گورستان یعنی B با تقریباً ۱۵ گور. از اشیاء مورد مصرف و تزئینی قطعاتی کشف شده از سفال یک رنگ آن هم با رنگ خاکستری تند که می‌توان آنها را متعلق به اواخر دوره مفرغ دانست. هیچ مجوزی در دست نیست که این کشفیات را متعلق به دوره قبل از آن یعنی سیلک چهارم بشماریم. از اینها گذشته بین این دو مرحله شکاف و فاصله عسقی است که تاکنون نتوانسته‌اند آنرا به نحوی رضایت بخش توجیه کنند. به همین ترتیب رابطه بین این سفال خاکستری تیره رنگ و سفال دیگری از همین نوع که متعلق به مرحله سوم تپه حصار C است هنوز روشن نشده است.

گورستان دوم یعنی B به هیچ وجه ارتباطی با گورستان اول نداشته است. از حناریها چنین برآمده که هیچ ارتباطی بین تمدن گورستان B با تمدن گورستان A موجود نیست^۱. نحوه تدفین در قیاس با گورستان A به نحوی بارز تغییر کرده است و این خود مبین آن است که ساکنین این دوره اهالی قبلی نبوده‌اند. در گورستان B که در کنار شهر قرار دارد تقریباً دویست گور مورد مطالعه قرار گرفته است. در ابتدای امر این گورها در سطح زمین قرار داشته اما در طول قرون با فرونشستن خاک پایین‌تر رفته‌است. دیوارهای قبور را برعکس قبور لرستان هرگز سنگ چین نکرده‌اند و این معیار خوبی است برای تعیین تاریخ این قبور. اجساد را با اشیاء بسیار بخاک می‌سپرده‌اند و آنگاه روی آنها خاک می‌ریخته‌اند. در روی هر گور توده‌ای از خاک می‌انباشته‌اند و بعد سنگ روی آن می‌گذارده‌اند به سوری که دارای نوکی تیز می‌شده است. این خود مارا به یاد خانه‌هایی در شمال می‌اندازد که بامهایی دویوشه و نوک تیز دارد^۲. گیرشمن دویست و هجده گور را نبش کرد و از آن میان فقط هفتاد و یک گور دست نخورده بود.

از گورستان B بیش از هر چیز سفال بدست آمد. مثلاً گزارش حفاری از گور شماره ۱۵ چنین حاکی است: « ۲۷ کوزه، جام، پشقاب، مشربه که از آن میان هفت کاسه با لوله‌هایی به شکل منقار بوده است. منقول حفاری از این گزارش چنین نتیجه می‌گیرد: خیلی امکان دارد که این سفالهای زیاد فقط متعلق به جسد نبوده‌است. شاید اعضای خانواده و دوستان که در جریان تدفین شرکت می‌کردند به سهم خود ظروفی به همراه می‌آوردند که آنها را نیز پهلوی جسد می‌گذاشته‌اند. مراسم عزاداری محتملاً عبارت بوده است از

۱ - برای وصف قبور رجوع شود به:

Ghirshman, Fouilles de Sialk, vol. II, pp. 26-27.

۲ - برای وصف قبور رجوع شود به اثر فوق، جلد دوم، صفحه ۲۹.



ظرف آب با لوله‌ای
به شکل منقار از گورستان
ب سیلک قرن دهم هجری
قبل از میلاد مسیح تصویر
راست تقلیدی از گل‌بخته
تصویر چپ شینی فلزی
موزه لوور

بادیه گساری و صرف غذای دسته‌جمعی . در جوار اشیاء گرانبهائی که خیلی خوب مانده است و بدون شك دارای ارزش هنری بسیار است مقداری اشیاء پست‌تر و مستعمل نیز هست و این گویا به همان علت تشریفات خاص عزاداری باشد که ذکر شد . کوزه بزرگ نقش‌داری که لوله‌ای به شکل منقار دارد از این نظر بسیار شایسته توجه است . چنین کوزه‌ای چندان شکننده و ظریف است که به کار استفاده روزانه نمی‌خورده است و گویا فقط در مراسم رسمی و اعیاد مورد استفاده قرار گرفته است . ظاهراً این گونه اشیاء را بدقت از اشیاء فلزی تقلید می‌کرده‌اند و حتی جای میخ‌پرچ را هم که در سفال موردی نداشته است عیناً مورد تقلید قرار داده‌اند . شکل این ظروف تقلید از پرندگان است و تزیینات آن نیز تائیدی بر این مدعا است : لوله منقار شکل اغلب از خطوط مضرس که یادآور پرندگان است احاطه شده است ؛ اغلب تصویر چشم و اکثراً مثلث‌هایی کوچک به شکل شانه در روی شکم ظرف به چشم می‌خورد و این نقش‌های تزیینی برنگ سرخ تیره است بر زمینه‌ای روشن . گاه این نقوش ، تقلیدی و نشانه‌ای از حیوانات است و گاه کاملاً نقوش هندسی است مثل مربع‌های شطرنجی ، دایره‌هایی با چلیپا و گل سرخ . گاه دیده شده است که بر روی يك گلدان نقوش هندسی و نقش گل و حیوان را در جوار یکدیگر تصویر کرده‌اند . نقش حیوانات خیالی یا واقعی بیشتر از تصاویر انسان دیده شده بطوری که فقط بروی سه ظرف تصویر انسان دیده می‌شود . در گورستان B اغلب انسان را با سلاحهای خود و حتی کلاه و لباسهای تنگ و چسبان دفن کرده‌اند .

گورستان B سیلک را متعلق به ابتدای هزاره اول می‌دانند و آنرا با ورود طوایف ایرانی که در آن هنگام در نجد ها مقیم می‌شدند مرتبط می‌شمارند . گیرشمن تاریخ این گورستان را بین قرن دهم و نهم قبل از میلاد مسیح یا ابتدای قرن هشتم می‌داند^۲ و بر این ادعا مطالعات خود را که از جمجمه‌ها کرده دلیل می‌گیرد . آنها که در موضع گورستان B ساکن بوده‌اند بطور اساسی از اسلاف خود تفاوت داشته‌اند و این ادعا با تفاوتی که در طرز تدفین مشاهده می‌شود به صورت غیر مستقیم تأیید می‌گردد . در جنوبی‌ترین قسمت صفه‌ای به سطح تقریبی ۲۵۰۰ متر مربع یافته شد . بر این تپه مصنوعی مسلماً خانه فرمانروا قرار داشته و بر ناحیه دامنه

۳ - برای وصف قبور رجوع شود به اثر فوق ، جلد دوم ، صفحه ۹۵ .



ظرف نقش‌دار از گورستان
ب سبیلک قرن دهم تا نهم
قبل از میلاد مسیح -
موزه لوور .

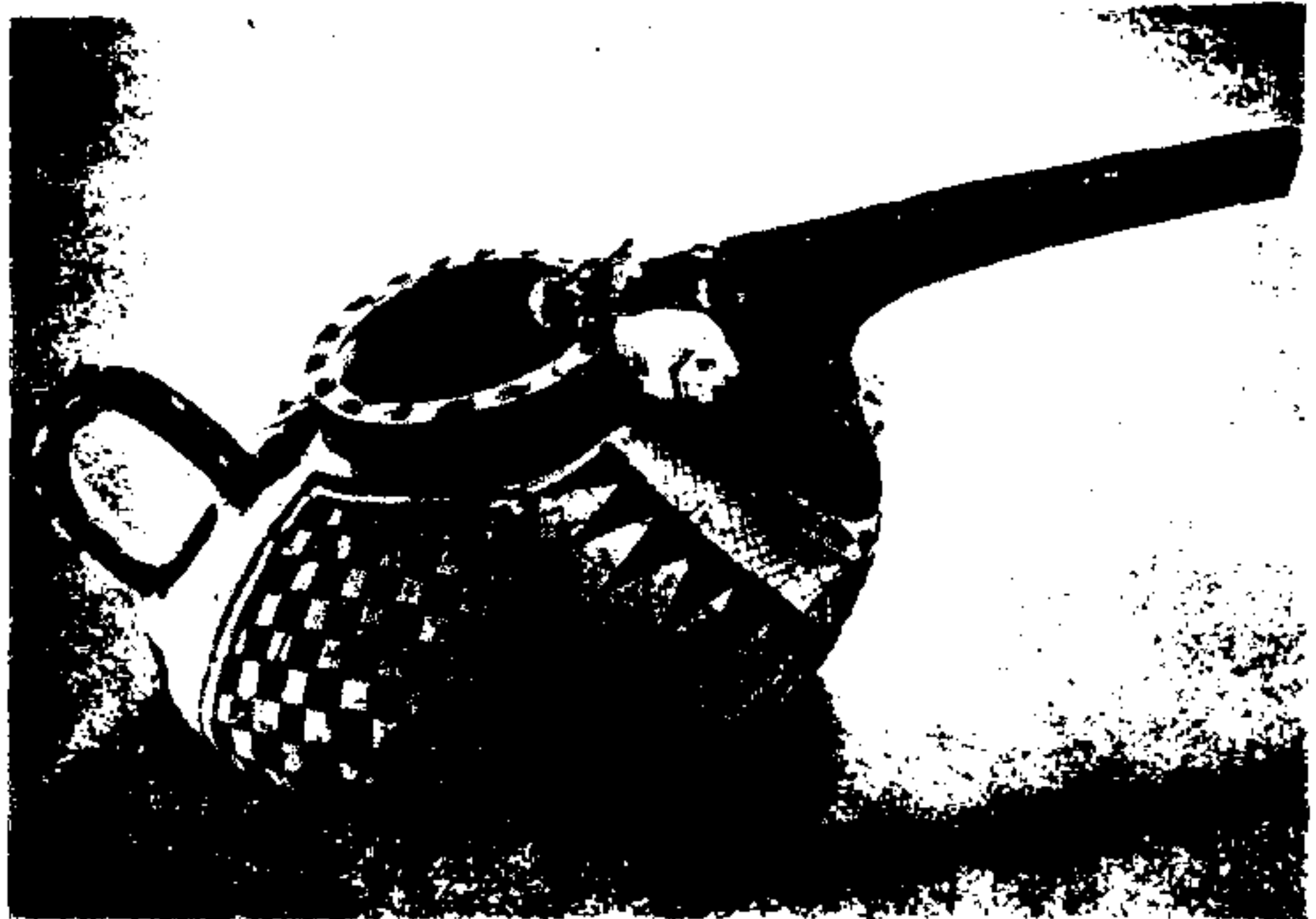
کوه مسلط بوده است . از این حقیقت می‌توان به شرایط اجتماعی تازه‌ای پی‌برد و موقف کسانی را که از خارج آمده بودند حدس زد . شهری که در مجاورت این گورستان قرار داشته دفعهٔ ویران شده و علایم حیات از این ناحیه محو گردیده است . احتمال دارد که این سرزمین در قرن هشتم به دست سپاهیان آسوری بر افتاده باشد .

حسنلو

ناحیهٔ حسنلو در آذربایجان در درهٔ سلدوز یعنی در جنوب غربی دریای ارومیه قرار دارد . در سال ۱۹۳۶ به حفاری در آنجا آغاز کردند و آنگاه کار از طرف هیأت علمی امریکائی موزهٔ فیلادلفیا زیر نظر ر . دیسون (R. Dyson) باز از سر گرفته شد . حصار حسنلو را به قوم مانائی که از مراجع آسوری به وجود آنها پی برده‌ایم منسوب می‌دانند . مانائی‌ها اخلاف خوری‌های هزارهٔ دوم بودند . آسوری‌ها در وقایع نامم‌های خود نام سرزمین مانا را ذکر کرده‌اند . همچنین در کتیبه‌های اورارتوئی مربوط به اوایل قرن هشتم نام مانائی‌ها ذکر شده است . احتمال دارد که در این زمان حصار حسنلو ویران شده باشد^۴ . حسنلو شهر کوچکی است که حصار بر آن مسلط است . این حصار دارای دیوارهای مستحکمی بوده که پناهگاه اهالی محسوب می‌شده است . خانه‌های مسکونی همچنین گورستان در خارج حصار که دیوارهایش سخت با مهارت است قرار دارند . دیوار حصار نه متر ارتفاع و سه متر قطر دارد و در آن دروازه‌هایی برای حمله کردن به محاصره کنندگان تعبیه کرده‌اند . دو ساختمان از زیر خاک بیرون آورده شده است . در این بناها تالارهای ستون‌داری است که فقط پایه ستونهای آنها برجا مانده است . بین این دو ساختمان بنای کوچکتری نیز هست موسوم به «مرواریدخانه» و «خانه جنوبی» . در مجاورت دو ساختمان بزرگ يك جام طلا و پیاله‌ای از نقره و مخلوطی از زر و سیم کشف شد . جام طلا در زیر استخوانهای مردی به دست آمد که به احتمال خیلی زیاد در حین فرار آنها با خود می‌برده است . این جام به علت دقت فراوان و خصوصیات که درترین آن به کار رفته اهمیت بسیار دارد و تمام سطح آن با تصاویر اساطیری پوشیده شده است . در بالای جام سه

۴ - تاریخ تقریبی انهدام حصار در مجلهٔ زیر منتشر شده است .

Archaeology XIII (1960), 129.



ظرفی بالوله‌ای بشکل منقار .

رب النوع برارابه‌ای ایستاده‌اند . دوتن از این سه رب النوع را يك استر و دیگری را يك گاونر می‌کشد . پیشاپیش همه آنها کاهنی با پیاله‌ای در دست ایستاده است . در پشت اینان دو خدمتگزار کوفته‌ای را به همراه خود می‌آورند . این سه رب النوع به ظاهر خداوندان زمین ، خورشید و تغییرات جوی هستند . ارابه رب النوع اخیر را يك گاو که جنبه‌ای رمزی و کنایه‌ای دارد می‌کشد . دریائین جام صحنه نبرد اسرارآمیزی تصویر شده . شخصی که در هر دست سیر کاملاً کوچک را نگاهداشته با هیولائی که نیمی انسان و نیمی کوه است زور آزمائی می‌کند . کوه به صورت سنگ سه سری پایان می‌یابد . این صحنه با صحنه بالا مربوط است و آنها توسط آبی که از دهان گاو بروی هیولا فرو می‌ریزد ، در طرف چپ صحنه پیکار ، يك نفر کودکی را به رب النوع نشسته‌ای نشان می‌دهد . در فاصله‌ای کم يك الهه خوری روپوش خود را باز می‌کند تا خود را برهنه بنمایاند . احتمال دارد که این يك افسانه تجسم یافته خوری باشد . مضمون این افسانه به صورت حتمی به دست ما رسیده است و این مطلب نباید موجب حیرت شود زیرا آیین مذهبی حتیان و خوریان درهم آمیخته است . بدین طریق امکان دارد که بسیاری از متون حتمی فقط صورت تغییر یافته صحنه‌های خوری باشد . پس این جام حسنلو می‌تواند ما را به یاد افسانه کوماری بیندازد . کوماری که پدر خدایان است از جانب جوب ، رب النوع باد و توفان مورد تهدید قرار گرفت . کوماری برای دفاع از خود صخره‌ای را باردار کرد و پهلوانی بنام اولی کومی به وجود آمد . ارباب انواع مادر به فارغ شدن صخره یاری کردند و کودک را بر زانوی پدر نشاندند . حال دیگر کوماری امیدوار است که این پسر صخره ، رب النوع باد و توفان را سرکوب کند . این کودک هیولا به شتاب تمام رشد می‌کند ، از دریا سر بر می‌آورد و خدای باد و توفان را به پیکار می‌طلبد . در بدو امر خدای باد و توفان منکوب می‌شود . اما آنگاه ا (E a) خدای بومری آب شیرین و جادو به کمک او می‌شتابد و در یک جنگ دوم پیروزی نصیب وی می‌گردد^۵ . چنین به نظر می‌آید که صحنه‌ای که بر جام حسنلو نقش شده صورت خوری افسانه کروئوس^۶ را توصیف می‌کند . کوشیده‌اند که این اثر عظیم هنری را با جامهای طلایی که این اواخر در استانهای ساحلی دریای خزر و بخصوص مارلیک^۷ کشف شده و از آن گذشته با جام قدیم تر کلاردشت (مازندران) که در سال ۱۹۳۵ تصادفاً یافته شد مربوط کنند^۸ . همان طور که قبلاً گفته شد جام مخلوط نقره و سیم وزری هم از حسنلو بدست آمده است . جالب توجه‌ترین منظره‌ای که بر آن نقش است داستان يك پیروزی را بازگویی کند . برارابه‌ای دو نفر نمایانده شده‌اند ، یکی از آنها اسبهارا مهار می‌کند در حالی که دیگری با کمان به پشت رو

کرده و دشمن را هدف قرار داده است. این صحنه و همچنین ترکیب اجزاء آن درست مانند آثاری است که از آسور به دست آمده است. سایر اشیائی که به دست آمده عبارت است از کاشی‌های لعاب دار. یکی از آنها دارای نقش حیوانی است که سری شبیه به انسان دارد. از آن گذشته دسته چاقوئی با طلاکاری و سایر چیزهای دیگر به دست آمده است.

سفالها خاکستری است با تغییراتی برنگ قرمز و سیاه چنانکه آنها را با سفالهای خورون می‌توان مقایسه کرد. رابطه این سفالها با سفالهای خاکستری قدیمتر شمال ایران هنوز حل نشده است. شاید این سفالها تحت تأثیر نمونه‌های خیلی قدیمتر فازی تهیه شده باشند. نوع سفالهای سیاه خیلی نازک است و تاکنون فقط از انواع آن درخانه‌ها یافته شده است در حالی که سفالهای خاکستری تنها در گورها به دست آمده است. این سفالهای خاکستری از نظر زیبایی چندان مهم نیست و جدار ضخیم‌تری هم دارد.

مراحل مختلف سفال حسلو را به کمک کربن چهارده معلوم ساخته اند. دوره سفالهای خاکستری تقریباً از اوایل هزاره قبل از میلاد آغاز می‌گردد اما تاریخ پایان دوره آنرا به دقت نتوانسته‌اند معلوم کنند و احتمال دارد که قرن هشتم قبل از میلاد ساختن این سفال پایان یافته باشد.

۵ - افسانه کوماربی توسط هانس گوستاو گوتربک (Hans Gustav Güterbock) منتشر شده

است تحت عنوان :

Kumarbi, Mythen vom churritischen Kronos aus den hethitischen Fragmenten zusammen gestellt, übersetzt und erklärt 1964 (Istanbul Schrften, 16), Zurich-New York, Europa erlag, 1946.

۶ - Kronos در افسانه‌های یونانی کوچکترین پسر اورانوس و گدآ بوده. چون پیش‌گوئی کرده

بودند که فرزندش او را برکنار خواهد کرد تمام فرزندان خود را باستانی زئوس بلعید. ولی همین زئوس بود که سرانجام پادشاهی را از او گرفت. (مترجم)

۷ - E. O. Nagahban, The wonderful Gold Treasure of Marlik: Illustrated London News, April 28, 1962.

راست: زاویه دیگر از تصویر صفحه قبل. چپ: کاسه‌ای با نقش پلنگ و گیاهان - تپه سلیک - هزاره چهارم قبل از میلاد.





الاشت زادگاه علیحضرت رضا شاه کبیر

هوشنگ پور کریم
از انتشارات اداره فرهنگ عامه

دهکده «الاشت» که زادگاه اعلیحضرت رضا شاه کبیر ناجی ایران و بنیان گذار ایران نوین است، حرمت و شأن و منزلت خاصی دارد. به این جهت و بنا به عللی که در مقاله حاضر بدانها توجه شده است، این دهکده از نظر مطالعات مردم شناسی برای «اداره فرهنگ عامه» حائز اهمیت فوق العاده ای است. یا توجه به این اهمیت، «اداره فرهنگ عامه» به آقای هوشنگ پور کریم، یکی از محققان ورزیده خود، مأموریت داد که کتاب جامع و کاملی دربارهٔ همهٔ شئون مادی و معنوی زندگی مردم «الاشت» تدوین کند که هم در کار دانشمندان مردم شناس و هم برای آشنائی هم میهنان با «الاشت» و زندگی مردمش مفید واقع شود. آقای پور کریم، که او را خوانندگان محترم از طریق مجلهٔ «هنر و مردم» می شناسند، رنج سفر و تحقیق و مطالعه را با اشتیاق پذیرفت و با تحمل زحمات شبانه روزی، تدوین و تنظیم کتاب «الاشت» را به پایان رسانید و آن را برای چاپ و انتشار آماده کرد.

در کتاب «الاشت»، علاوه بر توصیف زندگی و فرهنگ مادی مردم «الاشت»، همهٔ موضوع های فرهنگ معنوی آنان نیز وصف شده است. موضوع هایی که در یک دهکدهٔ اصیل «مازندران» می توان بدانها دست یافت. دهکده ای که هیچیک از عوامل غیر ایرانی نتوانسته باشد در آن نفوذ کند.

در مقاله حاضر که به قصد آشنائی مقدماتی خوانندگان با دهکدهٔ «الاشت» تهیه شده، فقط قسمتی از بخش اول کتاب «الاشت» آورده شده است. امید است که توفیق چاپ و انتشار کتاب نیز همزمان با چاپ این مقاله حاصل شود.

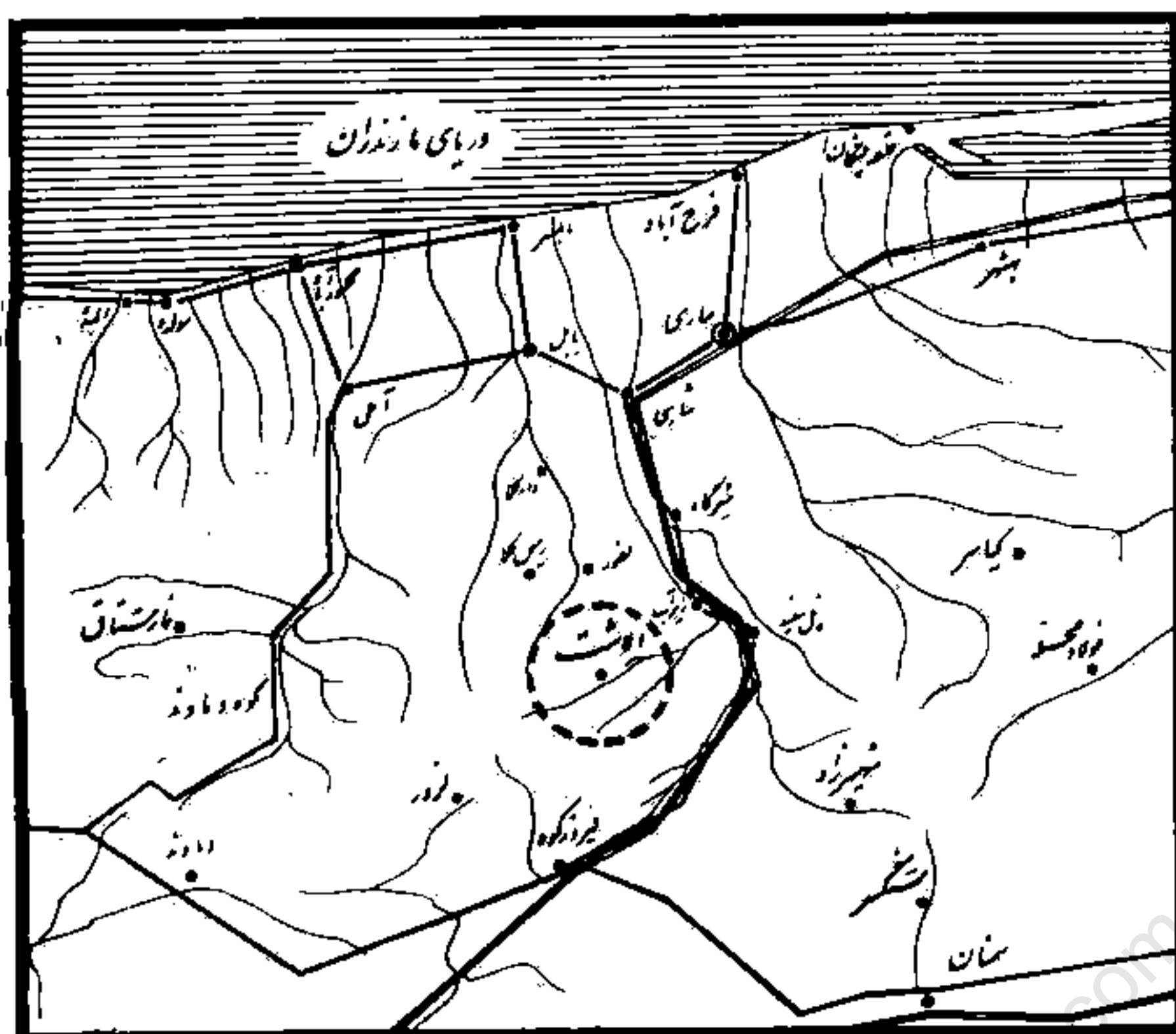
اداره فرهنگ عامه

۱- موقعیت ده، کوه ها و رود های دور و بر، راه و منظرهٔ عمومی:

«الاشت - elâçt»^۱ در سرآزیری دامنه های جنوبی دو کوه «زیهون - zihun» و «میمئن - mayyaman» بنا شده است. دژهٔ «گسرکا - gaterkâ» در مغرب و کوه «گلوسر - galu sar» در مشرق «الاشت» است. رو بروی آبادی، در جنوب، کوه کوچک «کارتنان - kârtênân» است که به تپه بیشتر شباهت دارد. آن سوی «کارتنان» دره است و رودخانه. این رودخانه که الاشتهای آن را «الاشت رووار - elâçt ruvâr» می نامند از کوه های غربی «الاشت» سرچشمه می گیرد و چند فرسنگ از کوه و دره های شرقی «الاشت» می گذرد و بد «تالار رود» می رسد و در «خزر» می ریزد.

از «الاشت» بجنوب هم که نگاه کنیم و در آن سوی «الاشت رووار» باز هم کوه می بینیم. این کوه ها که عظیم ترین کوه های دور و بر «الاشت» و خط الرأس «البرز» در آن ناحیه اند، به ترتیب از جنوب غربی این نامهارا دارند: «شلفین - şelefin»، «ورچر - varcere»، «کتالون - katâlun»، «آرف - arfe» و «سرخاواد - sorxâvâd». این آخرین «سرخاواد» کوه، مطلع آفتاب صبح «الاشت» است و خوشه چین آخرین طلعت غروب. یائین تر از این کوه ها و در فاصلهٔ میان آنها تا «الاشت رووار» کوه های دیگری است و دره هایی دیگر که البته نامهای دیگری هم دارند: «کلبست کولوم - kallast kulum»، «کلس کولوم - kâles kulum»، «رشوک - raçuk»، «فراخ کش - farâx kaç»، «هلیشت - halyeçt»، «تی - ti»، «اوراتک - urâtak» و ... این کوه ها که روی بد شمال دارند و آب دره هاشان

۱- «الاشت» را اهل محل همانطور که نوشته ام: «elâçt» تلفظ می کنند. در متون قدیمی هم «الاشت» نوشته شده است و من به این دو اعتبار، در این دفتر، همجا همینطور خواهم آورد. با وجودی که دیده ام آن را اخیراً «الشت» هم می نویسند و فرهنگ جغرافیائی ارتش آن را «âlâçt» آورده است.



موقعیت جغرافیائی الاش.

به «الاشتر ووار» می‌ریزد از جنگل پوشیده است و پوششهای گیاهی‌شان بیشتر از کوههای این سمت «الاشتر ووار» است که به شمال پست کرده‌اند و رویشان به آفتاب جنوب است. الاشثیا این کوهها را که کمتر آفتاب می‌بینند و جنگل در آنها بیشتر است «نسوم - nesum» می‌نامند. ولی هر کوهی را و یا آن سمت کوهها را که روی به آفتاب باشد و بیشتر آفتاب ببیند «خیریم - xerim» می‌نامند. «زیهون» و «میمن» هم که «الاشت» در دامنه جنوبی آنها بنا شده است از جمله کوههای «خیریم» هستند که رویشان به آفتاب است و بیشتر از کوههای آن سوی «الاشتر ووار» آفتاب می‌بینند.

«الاشت» و همه این کوه و دره‌های دور برش قسمتی از منطقه «سوادکوه» است که در مشرق «کوه دماوند» و شمال «فیروزکوه» قرار دارد و شهرهای «ساری»، «شاهی»، «بابل»، «آمل»، در شمال آن و بلوک «دودانگه» در مغرب آن است.

در راه «الاشت»، اگر بخواهیم از «ساری» یا «بابل» به آنجا برویم، باید از «شاهی»، «شیرگاه» و «زیر آب» بگذریم. تا «زیر آب» که شهر کوچکی است و به سبب معادن ذغال سنگش جنب و جوش چشم گیری دارد، گذارمان به موازات راه آهن است و به موازات «تالار رود» که بسترش در دامنه‌های جنگلی و در آغوش مزارع برنج بسی زیباست. يك فرسنگ بالاتر از «زیر آب»، راهمان به مغرب می‌پیچد و از جهت شرق به غرب از دره‌ای می‌گذریم که در آن دره رودخانه پر پیچ و خمی از غرب به شرق در جریان است و محلی‌ها به مناسبت همان پیچ و خمها آن رودخانه را «ولویی - valupey» می‌نامند. «ولویی» که یکی از شعبه‌های «تالار رود» است، آب رودخانه‌های کوچک «لاکوم - lâkum» و «دراسله - darâsle» و «الاشتر ووار» را هم با خودش به «تالار رود» می‌ریزد.^۳ معادن ذغال سنگ «انجیر تنگه» و «پاک» و دهکده‌های «کری کلا - keri kolâ»، «شیردره»، «کلار جان - kelâr jân» و «لال بن - lale ban» هم در حواشی همین رودخانه و در این قسمت از راه قرار گرفته‌اند.

از دهکده «لکربن»، راه «الاشت» از دره‌ای که بدهات «شیرکالا - çir kolâ» و «موم‌جی خیل - mumji xeyl» و «ارات بن - erât bon» می‌رود جدا می‌شود و به سمت راست می‌پیچد. دهکده‌های «عسل»، «ممشی - memçi»، «آپن - âpon» یا «سرتاک - sartak» راهم در این قسمت از راه «الاشت» می‌بینیم که هریک بردامندکوهی و محصور در جنگل به برنجزارهایی چشم دوخته‌اند که در حواشی رودخانه پهن شده‌اند.

«سرتاک» محل تلاقی دو دره بادو رودخانه است. یکی رودخانه «لاکوم - lâkum» که از پای دهکده «کارمزد - kârmôzd» می‌گذرد، و یکی هم رودخانه‌ای که از «الاشت» می‌آید. از «سرتاک» تا «الاشت» جاده بسی پرفراز می‌شود و پریپیچ و خم. هر قدر که بالاتر می‌رویم کوهستان را عظیم‌تر می‌بینیم و راه را مهیب‌تر و آنهمه‌را زیبا و زیباتر. درختان جنگلی: «رازار -

۲- ولویی: (ول = پیچ و خم) + (او = آب) + (پی = بنیاد، اثر، که در محل معنی سوی، طرف، سمت راهم می‌دهد).

۳- در نقشه جغرافیائی ارتش نام «ولویی» را «اتندوررود» نوشته‌اند و البته به مناسبت نام دهکده «آند» - anand که سرچشمه اصلی این رودخانه در حوالی همان دهکده است. «اتندوررود» یا «ولویی» شعبه غربی «تالاررود» در «سوادکوه» است و سوادکوهیها همه آبادیها و منطقه واقع در حوزه این شعبه را «ولویی» می‌نامند. در حالیکه آبادیها و منطقه واقع در حوزه شعبه اصلی «تالاررود» را «راستویی» - râstu pey نامیده‌اند. «الاشت»، «کلیان»، «لپند»، «سواد رودبار»، «آند»، «چرات»، «کارمزد» و... از جمله آبادیهای منطقه «ولویی» هستند.

منظره «الاشت» انبوه خانه‌های تخته‌پوش، بردامندکوه نامنظم و تنگ‌هم و هر خانه بانگاه چشمان پنجره‌ها که به آدم خیره می‌شوند.





راست : تصویر دیگری از منظره عمومی «الاشت»
که از سمت غربی ده واز دامنه‌های مشرف به دره
«گترکا» عکس‌برداری شده است .
چپ : الاشت با اولین برف پائیز سفید می‌شود .

« ezzâr » (آزاد) ، « موزی - müzi » (بلوط) ، « میرس - mers » ، (راش) ، « هلی - hali » (گوجه جنگلی) ، « کنیس - kenes » (ازگیل) و . . . هر يك در جای خود و بسهم خود چنان طبیعت را سحرانگیز کرده‌اند که آدمی خوف و هیبت راه‌راهم فراموش می‌کند .
در بین راه ، هر چند گاه ، جماعتی از کارگران را می‌بینیم که یا جاده را عریض می‌کنند و یا به تسطیح مشغولند و یا پایه‌های پلی را بالا می‌آورند . گهگاه هم شعارهایی را می‌خوانیم که مأموران سازمان جنگلداری مازندران بر چوب و تخته‌ها نوشته و در حواشی جاده افراشته‌اند :
« الاشت ، این زادگاه ناجی ایران ، در قلب جنگل است » ، « الاشت ! جاویدان بهمان که ایران را جاودان کردی » ، « الاشت ! تو قلب میهنی » و . . .
پیش از آنکه به « الاشت » برسیم از کنار دهکده « لیند - lind » می‌گذریم و دور نمای « الاشت » را وقتی می‌بینیم که جاده از دامنه کوه « گلوسر » می‌پیچد : انبوه خانه‌های تخته‌پوش ،

بر دامنه کوه ، نامنظم و تنگ هم و هر خانه بانگاه چشمان پنجره ها که به آدم خیره می شوند .

۳ - احوال عمومی ده ، سابقه آبادی ، کوچه محله ها ، تکیه ها و امامزاده ها ، مدرسه و تأسیسات جدید :

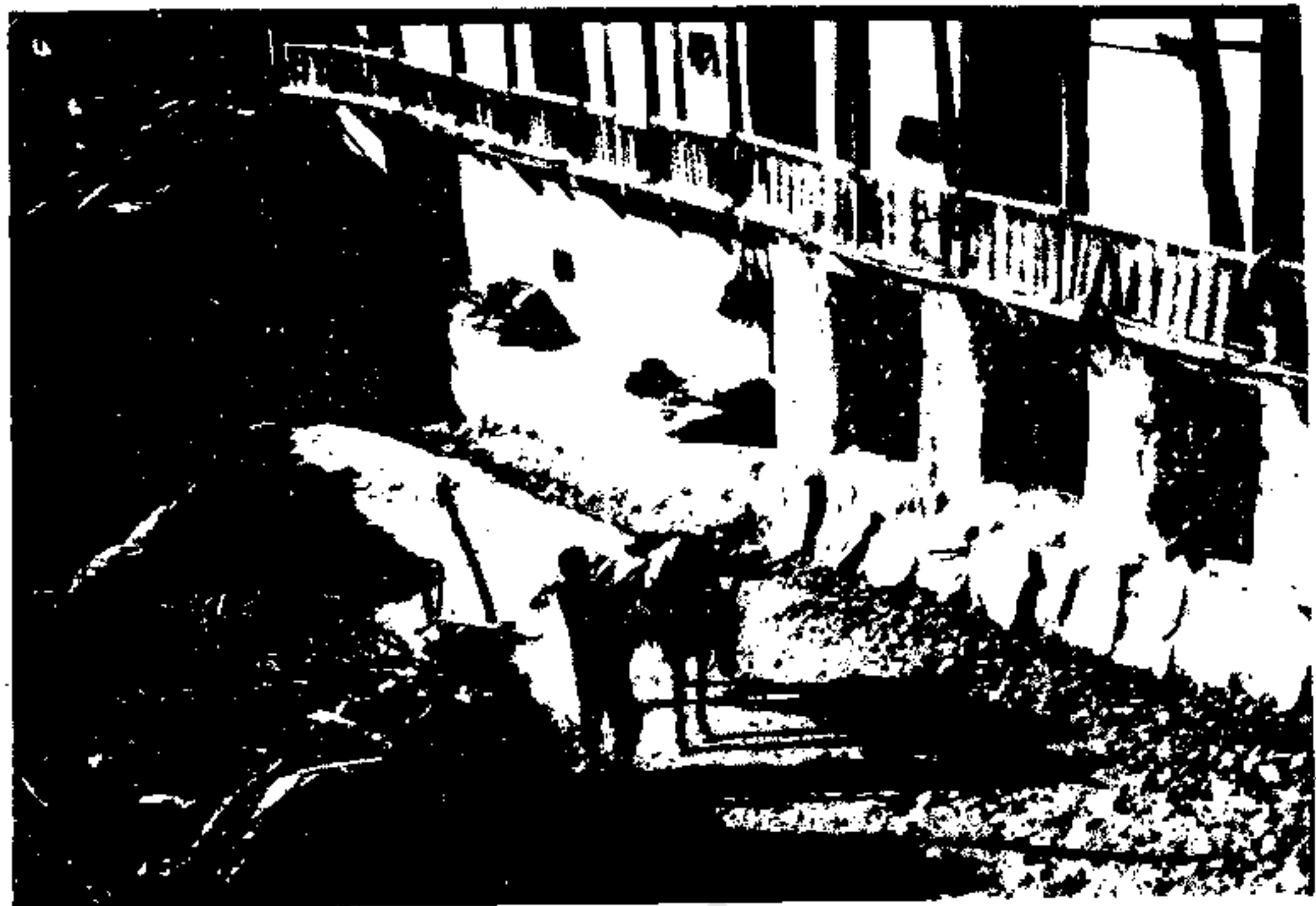
الاشتیها بیش از آنکه با زمین و کشت و ورز مانوس باشند ، به چوپانی و گالشی (گاوداری)^۴ خو گرفته اند . در موقعیت کوهستانی دهشان و در آن قطعه زمینهای افتاده در دامن کوه یا تنگ دره ، مشکل میتوان شخصی کرد و یا بذری به ثمر رسانید . هوای سرد کوهستان هم کمتر مجال می دهد که جوانه رشد کند و بارور شود . ولی کوهستان و جنگل اگر برای کشت و ورز بکار نمی آید ، برای پرورش گاو و گوسفند که پرمناسب است . فقط باید مراتع را بشناسند و به اقتضای فصل و موقع سال گلّه را به آن مراتع بکوچانند . فنون چوپانی و گالشی هم کاری نیست که در چنان طبیعتی نتوان آموخت و نتوان بکار بست . به این سبب است که تقریباً عموم الاشتیها دست در کار گلداند ، نه شخم و درو . و باز به همین سبب است که همیشه یک طرف داد و ستدهایشان پاشم و پنیر و روغن است و یا پارچه ها و جورابهای که زنهایشان از پشم گوسفندان می ریسند و می بافند .

الاشتیهای قدیم هم تا آنجا که یادشان است و از معیشت آباء و اجدادشان خبر می دهند می گویند که آنوقتها هم همینطورها بوده است و الاشتیهای قدیم هم امورشان را با گلداری می گذرانده اند . پای صحبت یک الاشتی پیر اهل دادوستد که نشستیم تعریف کرد از روغن و پنیر

۴ - در قسمت عمده دامنه های جنگلی شمال البرز (از طالش تا گرگان) چوپانانی را « گالش »^{galeq} می نامند که اختصاصاً گاوچرانند و دست در کار شیردوشی از گاو و شیرجوشی و ماست بندی و کره گیری . . . خلاصه به امور مربوط به گاوداری اشتغال دارند و باین اشتغال امرار معاش می کنند .

انیوه خانه های تخته پوش .





يك خانه الاشقي .

و جورابه‌های پشمین و «باشلق - bâçloq»^۵ها و پارچه‌های دست‌بافت پشمین که آنوقت‌ها با اسب و قاطر به تهران می‌رساندند و بعد هم با آرد و صابون و چای و کشمش و خرما به «الاشت»^۶ باز می‌گشتند. «الاشت» تات‌های تهران را زمستان‌ها درشش منزل می‌رفتند و تابستان‌ها در پنج منزل^۷ و صبح روز ششم، در شمال شرقی تهران آن روزگار، به دروازه مازندران می‌رسیدند. بعد هم خواهش و التماس از دروازه‌بان‌ها و مأموران حکومت که دروازه را باز کنند. چرا که اسب و قاطرهایشان زیر بار بود و زودتر باید به کاروانسرا و بارفروشی می‌رسیدند. از دروازه‌بان‌ها هم تشرزدن و قندی کردن و عتاب و پرخاش که بارتان چیست؟ از کجائید؟ و بهانه‌های گوناگون و بعد هم وصول عوارض و چرب کردن سیل.

از دروازه تهران که وارد می‌شدند، یکسر به کاروانسرا می‌رفتند. معامله‌گرهای الاشقی، در تهران، با سه کاروانسرا و بارفروشی معامله داشتند. یکی از آن کاروانسراها در «پامنار» بود و دوتای دیگر در وسط بازار و کنار «چهارسوق بزرگ». آنوقت‌ها هر جفت جوراب پشمی را

۵ - «باشلق» را که گویا واژه‌ای ترکی باشد به کلاه می‌نامیدند که گوشه‌ها را هم می‌پوشانید و از پارچه‌های دست‌بافت پشمین دوخته می‌شد. از قراری که الاشقیها برایم تعریف کرده‌اند، تاسی چهل سال پیش، شهرداری تهران که آنوقت‌ها بلدیةاش می‌نامیدند خریدار پارچه‌های دست‌بافتی بود که از آنها «باشلق» دوخته می‌شد و آن باشلق‌ها به کار مأموران و رفتگران شهر می‌خورد که در روزهای سرد و بارانی بسزمی گذاشتند. به قرار همین تعریف، بلدیة تهران، آنوقت‌ها، قسمت عمده پارچه‌های «باشلق» را از معامله‌گران الاشقی می‌خرید و این معامله‌گران آن پارچه‌ها را که دست‌بافت زنان الاشقی بود از «الاشت» به تهران می‌بردند.

۶ - در زمستان معمولاً روزها حرکت می‌کردند و شب‌ها در منزلگاه‌ها می‌ماندند. ولی تابستان شب‌ها حرکت می‌کردند و روزها چند ساعتی می‌ماندند. منزلگاه‌های زمستانی‌شان به ترتیب حرکت از «الاشت» به سمت تهران اینجاها بود: «انند - anand»، «گلزگن - gelezgan»، «دلیچا - delicâ»، «آینه‌ورزان» یا «سمیدآباد»، «گلپارد - gelyard»، «کمرت - kamart» یا «رودهن». منزلگاه‌های تابستانی اینجاها بود به همان ترتیب از «الاشت» به سمت تهران: «شلفین - şelfin»، «آرجمن - arjoman»، «لاس - lâsem» یا «آه - âh» (که این هر دو نزدیک کتل امامزاده هاشم است) و بعد هم تهران.

سه قران و هریك «ری - rey» ۷ روغن را هشت تومان می فروختند . همان وقت که روغن يك «ری» هشت تومان بود ، كشمش را هر «ری» هشت قران می خریدند .

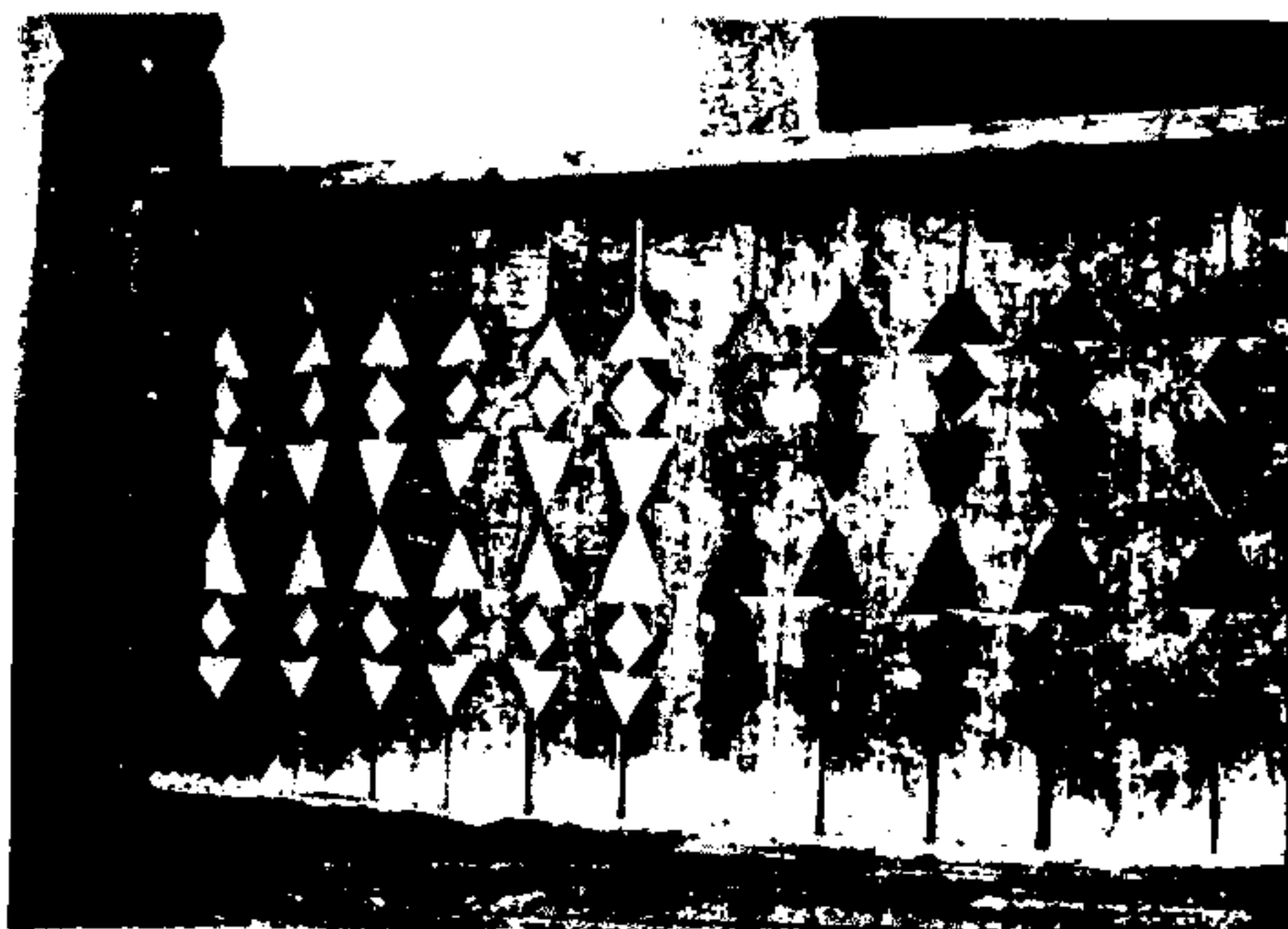
به هر صورت ، امور «الاشت» و الاشتیها همیشه با محصولات می گذشته است که ازدامهاشان بدست می آمد و حالا هم غیر از این نیست . مگر اینکه الاشتی آن روزگار اگر از «الاشت» تاتهران را شش شبانه روز با اسب و قاطر می رفت حالا شش ساعت با ترن و اتوبوس می رود . ولی در این حال هم البته باید که پشم و پنیر و روغن از «الاشت» برود تا آرد و قند و جای به «الاشت» بیاید و امور بگذرد . این است که اساس معیشت الاشتیها هنوز هم بر همان روالی می گذرد که آباء و اجدادشان می گذراندند . به همین سبب است که مرد الاشتی هنوز چاروق چرمین به پا و روپوش نمیدین به دوش و چوبدست چوپانی به دست دارد ، وزن الاشتی هنوز هم با «پنج میل» جوراب نقشین می بافت و در «کچال - keccâl» قبا ی پشمین . هر چند که این دست بافتها در بازار تهران این روزگار خریداری ندارد ، ولی پسرش و شوهرش که در پی گاو و گوسفندند باید که قبائی به تن و جورابی بدیا داشته باشند .

در قسمتهائی از این متن که فنون دامداری و كشت و ورز الاشتیها توصیف میشود ، خواهیم دید که الاشتیها در این کارها که هنوز بی دخالت ابزار و تکنیک جدید روبراه می شود تا چه اندازه فنون و ابزارهای آباء و اجدادشان را بکار می گیرند . مثلاً وسیله های شیردوشی و

۷ - يك من ری = چهار من تبریز .



ایوانها و نرده های چوبی .





سه چهره الاشی.



در دهکده‌های کوهستانی
و از جمله در «الاش»
وسایل قدیمی کشت
و ورز باقی مانده است.



تیلار - دریک «گونه»
و مرتع و محل نگهداری
گاوها و مردی که در تلم
ازماست کره میگیرد.

پیمانه کردن شیر و ماست بندی و کره گیری شان همه از چوب است، از چوب جنگل که خودشان می تراشند، و چقدر با سلیقه. یا وسیله های کشاورزی که همچنان قدیمی مانده است. همان گاو آهن و ماله و داس. زیرا در آن قطعه زمین های کوچک و پراکنده در دامن کوه و شیب دره، برای تراکتور و کمباین میدانی نیست تا به راه بیفتند و البته واضح است در دهی که ابزارهای جدید تولید راهی به آن پیدا نکرده باشد و مردم آن باتکنیک و فنون جدید و اداهائی که معمولاً همراه این ابزارها وارد می شود آشنا نشده باشند، عادات و آداب و معتقدات و رسوم آباء و اجدادی شان بد یا خوب حفظ می شود و کمتر امکان تغییر و تبدیل پیدا می کند. به این سببهاست که الاشتیها و اشتغالیشان و خانه وزندگی شان و کوچه و محله هاشان و امامزاده ها و تکیه هاشان، همه و همه همچنان الاشتیها باقی مانده است. اگر آن موتور مولد برق و تیرها و سیمها و چراغهای برق و شیرهای فشاری و لوله های آب را که اخیراً در «الاشت» روبراه کرده اند از «الاشت» برداریم و مدرسه شش کلاسه اش را ببندیم، همان «الاشت» حداقل دویست سیصد سال پیش را باز می یابیم. البته سابقه آداب و رسوم و زبان و معتقدات و جشتهای مخصوصشان را و یا سابقه آن «تِلِم - telem» را که از تنه درخت می تراشند و از ماست در آن کره می گیرند و یا سابقه آن «چوب خط» را که خودشان «شیر کنی - çir kanni» می نامند و با آن شیر بهم قرض می دهند و یا سابقه آن سینه زندهای مخصوص را که تا همین شش هفت سال پیش در ماه محرم به دور مشعلی از آتش برای می انداختند و با چه هیجان و التهاب و مشعل چقدر بلند و آتش چقدر پر شکوه و سابقه این همه را خدا می داند که چقدر قدیمی است و به کدام گوشه های تمدن باستانی میهنمان و اساطیرمان ربط پیدا می کند.

این نکته را هم بگویم: چون الاشتیها بیشتر با گاو و گوسفندداری و به گالشی و چوپائی امر از معاش می کنند و کمتر با کشت و ورز، ناچار به ده و به سکونت در آن هم کمتر پایند می شوند. زیرا که گله گاو و گوسفند را باید دنبالش بود، در مراتع زمستانی و بهاری و در مراتع پائیزی، هر جا که گله را بکوچانند خودشان هم دنبالش می کوچند و این است که «الاشت» فقط در پنج شش ماه گرم سال همه الاشتیها را در خودش جمع می کند. و این پنج شش ماه سال همان ماههائی است که گله ها در مراتع نزدیک به «الاشت» و در همان دوروبرها بسر می برند. زمستانها چه گاوها و چه گوسفندها را باید به جنگل ها و مراتع پست تر ببرند که دور از «الاشت» و پائین تر از آن است و در حوالی دهستانهای «شیرگاه» و «لَفُور - lafur» و «بابل کنار» و در دشت مازندران. به هر صورت این تفاوت اساسی را می توان بین «الاشت» دامدار و دهکده های پر کشت و ورز مازندران ببینیم که چون در آن دهکده ها مردم به زمین و زراعت در حوالی ده و به ده پایندند، امور عمومی ده را هم اعم از مسجد و روضه خوانی و کدخدایان و انجمن ده و حمام و حمامی و مدرسه و مأموران دولتی که با ده رفت و آمد دارند و خلاصه هر موضوعی را که به نحوی با هیئت اجتماعی ده ربط پیدا بکند جدی تلقی می کنند و به آن علاقه مندی نشان می دهند و معمولاً در چنان اموری دخیل می شوند و اگر موضوعی به شور و رأی عموم گذارده بشود به آن فکر میکنند و صاحب رأی میشوند. ولی در «الاشت» که مردمش شش هفت ماه از سال را بیرون از ده و در پراکندگی و دور از هم بسر می برند وضع چنین نیست. وقتی الاشتیها میل نمی کنند که در حیاط خانه اش نهال بکارد و نمی کارد، نمی شود توقع داشت که به دهش و به مسائل عمومی مربوط به آن دل بسوزاند. این است که در الاشت از کدخدا و انجمن ده خبری نیست. انجمن را هم که تازگیها درست کردند

۸- جمعیت الاشت را بمن گفته اند که در بهار و تابستان بیش از شش هزار نفر است و هشتصد و هشتاد و چند خانوار که در پائیز و زمستان می شوند در حدود سیصد خانوار. «آمار عمومی»، از سرشماری سال ۱۳۳۵، جمعیت «الاشت» را هزار و صد و هفتاد نفر گزارش داد. چون سرشماری در فصل سرما انجام گرفته بود. به نسبت همین تفاوت جمعیت تابستان و زمستان «الاشت»، تعداد دکانهای «الاشت» هم در تابستان و زمستان تفاوت می کند. تابستانها دوازده سیزده دکاندار با اشیاء و خوراکیهائی مثل قند و چای و بارچه و توتون و برنج... در «الاشت» کار می کنند و زمستان فقط یکی دوتا. بقیه این دکاندارها در پائیز و زمستان به شاهی، شیرگاه، زیر آب و «بابل کنار» می کوچند و به مغازه هائی که در آنجاها دارند می رسند.



راست : وسیله‌های شیردوشی و پیمانه کردن شیر و بعضی ظرف‌های
غذاخوری را از چوب می‌سازند .
چپ : مشهدی شاه‌رضا که مرا به گونه راهنمایی کرد .

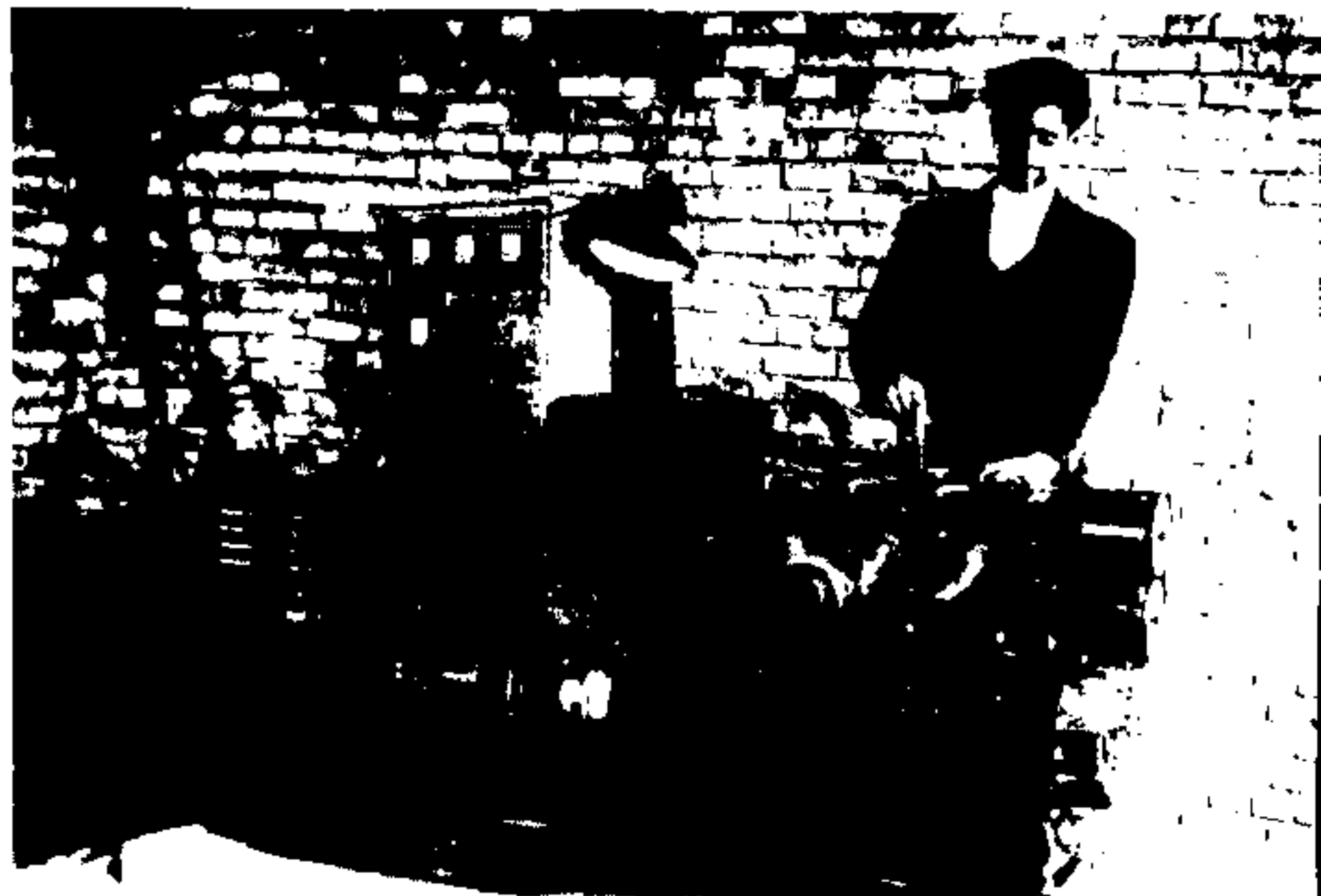
کاری نمیتواند انجام بدهد چون درآمدی ندارد . یعنی آن دو درحدی که انجمنهای دهکده‌ها از درآمد مردم ده جمع می‌کنند در «الاشت» نمی‌توانند جمع بکنند . زیرا که دست رئیس و اعضای انجمن هرچند که الاشتی باشند به دامن الاشتیها نمی‌رسد و اگر دستشان هم برسد ، زورشان نمی‌رسد . این جاده شوسه و آب و برق ده را هم که می‌بینیم ، به همت سازمانهای دولتی براه افتاده است و به پاس احترامی که برای زادگاه «اعلیحضرت رضاشاه کبیر» قائل هستند . به هرصورت ، این نکته را که آوردم ، نه قصد گله و شکایتی داشتم و نه خواستم کدخدانمی کرده باشم . زیرا که «الاشت» مال الاشتیهاست و خودشان می‌دانند با دهشان . برای من خیلی زیاد است یا خیلی زود است که در کار چنان مردمی فضولی بکنم . مقصودم طرح مسئله‌ای بود که معمولاً همه دهکده‌های دارای چنان موقعیت و شرائطی گرفتار آن هستند . همین که موضوعی طرح کنم به اشاره‌ای و بگذرم . از سابقه آبادی و قدمت ده هم کمی بنویسم . الاشتیها دهکده کوچکی همسایه شرقی‌شان «گیلیان gelyân» را قدیمی‌تر از «الاشت» می‌دانند . حرفی است که از آباء و اجدادشان شنیده‌اند و البته حرف بی‌ربطی هم نیست . زیرا که «اعتمادالسلطنه محمدحسن‌خان» نیز در فصل چهارم کتاب «التدوین فی احوال جبال شروین» وقتی که «استیلای آل‌باوند نوبت دوم» را توصیف می‌کند ، از «گیلیان» با نام «قلعه گیلیان» به وضوح نام می‌برد و ماجرای واقعه‌ای را که قریب به نهصد سال پیش در آنجا اتفاق افتاده است شرح می‌دهد :

« همه سران و بزرگان و آنهاییکه نام اصفهبدی داشتند و در ضعی از
«اصقاع ولایت طبرستان ایشان را نفوذ امری و اختیاری و حکومتی بود پیوستن»

«برکاب اصفهید علاءالدوله را فوزی عظیم شمرده و از سعادتهای بزرگ»
 «خوانده سر قدم ساخته برکاب او ملحق شدند و مباحثات نمودند و نجات و آسایش»
 «خویش را در این الحاق و تبعیت دانستند» .

«هر کرا کردگار خواست عزیز نتواند کسی که خوار کند»
 «بعد از آن قاصد رسید و خبر داد که فرامرز با بهرام اتفاق کرد . چون کار آمل»
 «و رویان پیرداختند بیای قلعه گیلیان رفتند و منجیقها ساختند و دو ماه آنجا»
 «نشستند . آخر الامر بهرام از برادر خود اصفهید علاءالدوله زنهار خواست»
 «و امان طلبید و گفت سرداری بفرستد تا قلعه را باو تسلیم نماید . اصفهید»
 «شیربمکوت نام را بکوتوالی قلعه فرستاد و از پای قلعه برخاست . چون»
 «شیربمکوت بقلعه رسید بهرام او را بگرفت و بکشت . همینکه این خبر باصفهید»
 «علاءالدوله رسید زیاده از حد وصف دلتنگ و متأسف گشت . چه شیربمکوت»
 «از ابتدای کار در خدمت اصفهید بود و نیکو جانفشانی مینمود . خلاصه ،»
 «علاءالدوله سوگند یاد کرد که بهرام را بقصاص و تلافی شیربمکوت بکشد»
 «و گفت جز این چاره نیست و پسر اصفهید که شاه غازی نام داشت در بنوقت»
 «هنوز کوچک بود با کالنجار ابن جعفر کولایج بحوالی قلعه گیلیان رفتند»
 «و چنان اسباب محاصره را فراهم آوردند و راه آمدوشد را بر قلعه گیان بستند»
 «که مور را مجال دانه بردن نبود . بهرام خواهر خود پیش اصفهید فرستاد»
 «و التماس و درخواست نمود و بخشش نمود و استدعا کرد که لشکر از دور قلعه»
 «برخیزند چون خواهر آمد بیای اصفهید علاءالدوله افتاد و تضرع او از حد»
 «تقریر و بیان در گذشت اصفهید ملتبس او را مبدول داشت و امر فرمود از پای»
 «قلعه برخیزند . چون برخاستند ، قلعه گیان ، قلعه را سپرده ، راه رودبار»
 «کارمزد را پیش گرفتند و بطرف دماوند رفتند و از آنجا بجانب ری شتافتند»
 «و در شهر ری سلطان محمود پیوستند و در بنوقت میان سلطان محمود و سلطان»

راست : حاجی داودی اهل الاشت متصدی برق و آب ده در کنار موتور مولد برق . چپ : جوراب نقشی که زن الاشتی با پنج میل جوراب بافی بافته است .





موقعیت زادگاه اعلیحضرت رضا شاه کبیر در دایره مشخص شده است.

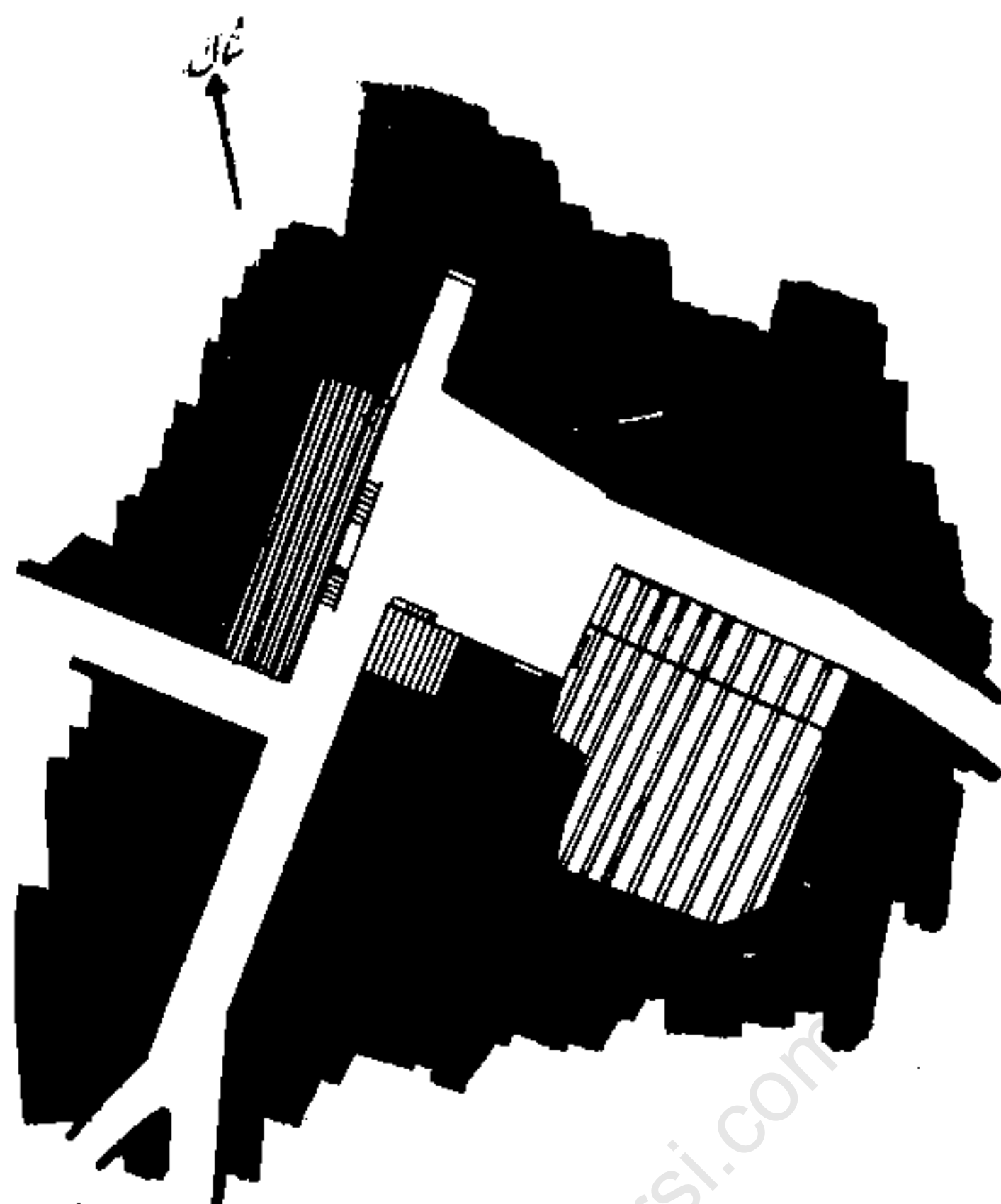
«سنجر خلاف و مخالفت در کار بود»^۹

در نقل این مطالب از کتاب «التدوین فی احوال جبال شروین» دو مقصود داشتم یکی این که می خواستم قسمتی از متن تنها کتابی را که منحصراً درباره اوضاع جغرافیائی و تاریخی جبال «شروین» (سوادکوه)^{۱۰} نوشته شده است عیناً بیاورم. دیگر این که می خواستم قدمت دهکده کوچک «گلیان» را نشان بدهم که در یکی دو کیلومتری مشرق «الاشت» است و پیرمردان الاشتی معتقدند که آباء و اجدادشان از آنجا به «الاشت» کوچیده بودند. به هر صورت هر چند که الاشتیها «گلیان» را قدیمی تر از «الاشت» می دانند ولی سابقه آبادی «الاشت» را هم آنقدر نزدیک نمی بینند^{۱۱}. بیشترها در مغرب دهشان و در دامنه کوه «زیهون» آثاری از مقابر بسیار

۹- نقل از صفحه ۶۳ و ۶۴ کتاب «التدوین فی احوال جبال شروین».

۱۰- کوه «شروین» را الاشتیها «شلیغین - celefin» می نامند که در جنوب غربی «الاشت» است و خط الرأس «البرز» از آن می گذرد. «اعتماد السلطنه» در همان کتاب «التدوین فی . . .» با استناد به متون تاریخی می نویسد که اول بار اعزاب «سوادکوه» را «شروین» نامیده بودند و این واژه را از نام حاکم ایرانی آن منطقه اخذ کرده بودند. بعد هم استدلال می کنند که «سوادکوه» در اصل و بدیلهوی «فرشواد» بوده است و بسکه هائی هم که از منطقه «سوادکوه» پیدا شده بود و خود معدودی از آنها را نگهداری می کرد نیز اشاره می کند که در آنها بدخط پهلوی «فرشوات» یا «فرشواد» ضرب کرده اند و می گویند که بعدها «فرشواد» به «فرسواد» و «سواد» تبدیل شده است.

۱۱- خودشان می گویند که «الاشت» در ابتدا مرتع احشام ایلی بود که تاپستانها در آن حوالی بر می برد و به همین مناسبت می گویند که «الاشت» را در اصل «ایل دشت» می نامیدند.



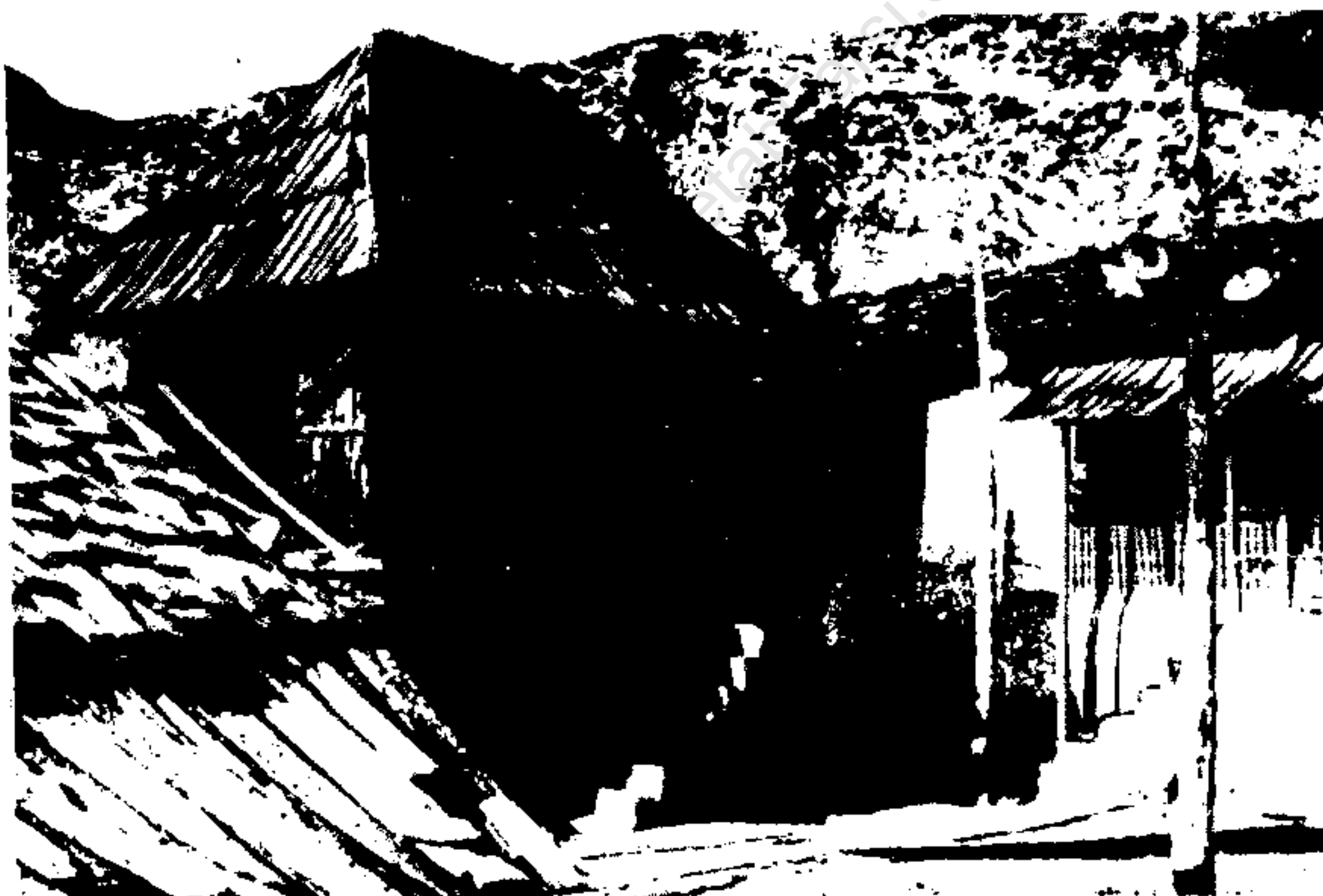
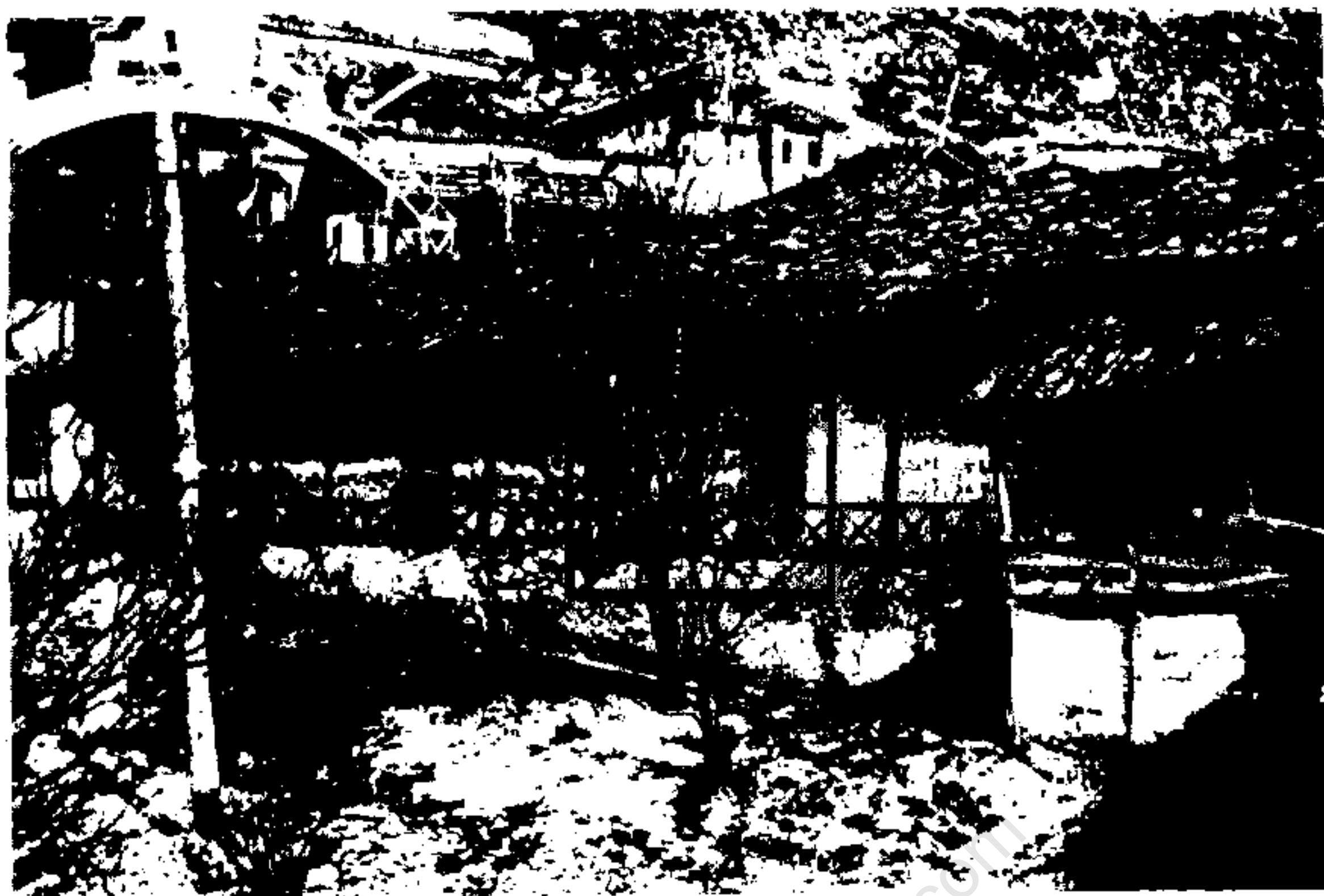
موقع زادگاه در میدان تکیه «پهلوان خیل»

- مقیاس ۱:۷۵۰
- ----- راه میدان
 - ▨ ----- زادگاه
 - ▤ ----- خانه‌های نو
 - ▥ ----- تکیه
 - ----- خانه‌های کهن

موقعیت زادگاه در میدان تکیه «پهلوان خیل».

قدیمی یافتند بودند. مقابری که خودشان آنها را «گری» نامیده‌اند و می‌گویند چون پدر باباهاشان از دامنه آن کوه زر و زیورهای قدیمی پیدا کرده‌اند، نامش را «زیهون» گذاشته‌اند، به معنی «زرهان» یا «زرکان» یعنی که «معدن زر». می‌گویند که شبیه همان زر و زیورها و سلاحهای قدیمی و کاسه کوزه‌ها و تپاله شکسته‌ها را در تپه «کارتنان» هم یافته‌اند که محلش در حاشیه جنوب شرقی ده است و مشرف به «الاشت رووار». گذارم که به «کارتنان» افتاد، دیدم که چند جا را کنده‌اند و جسته‌اند. لابد به قصد یافتن همان اشیاء قدیمی.

از «کارتنان»، هر چند که به «الاشت رووار» مشرف است، نمی‌توان همه ده را دید، چون از ده پائین‌تر افتاده است. باید به دامنه «زیهون» یا «میمن» رفت و ده را از بالا تماشا



بالا : اتاق زادگاه در تصویر مشخص شده است . پایین : قسمتی از تخته‌های پوششی بام زادگاه با نمایی از سقائار و تکیه پهلوان خیل .

کرد. در این صورت هیئت ده را می‌توان به مثلی تشبیه کرد که رأس آن روی بجنوب و در سرازیری دره‌ای است که «الاشت رووار» از آن می‌گذرد. روی به «الاشت رووار» که بایستیم. ضلع راست مثلث را در شیب دره «گترکا» می‌بینیم و ضلع چپ را روی به کوه «گلوسر». قاعده مثلث هم در سمت شمال به دامنه‌های «زیهون» و «میمن» تکیه کرده است و به این سبب از قسمتهای دیگر ده خیلی بلندتر است؛ و این است که این سمت ده سر به آسمان می‌ساید و آن قسمت دیگرش به دره نماز می‌گذارد و باز به همین علت است که نمی‌توان همه کوچه و محله‌های ده را در یک وهله گشت. از تکیه محله «گلیک خیل - gelek xeyl»^{۱۲} که پائین ده افتاده است به محله «پلوان خیل - palvân xeyl» (پهلوان خیل) که در بالادست است می‌آمدم که درماندم. انگار که هر کوچه تنگ و پر پیچ و خم و سربالای دنیا را در این یک تکه راه جمع کرده‌اند. اگر شوق مشاهده ایوانها و نرده‌های چوبی خانه‌ها نبود همان وسطها نفسم می‌برد. شوق مصاحبت با مردانی را که به خانه‌هایشان دعوت می‌کردند و شوق مشاهده زنانی را که با «پنج میل» جورابه‌های نقشین می‌بافتند نباید ناگفته بگذارم. رهگذر کوچه‌های «الاشت» به پاس چنین علایقی آن پیچ و خمها و سربالائی‌ها را می‌تواند آسان بگیرد و خانه به خانه، کوچه به کوچه، محل به محل در «الاشت» گردش کند.

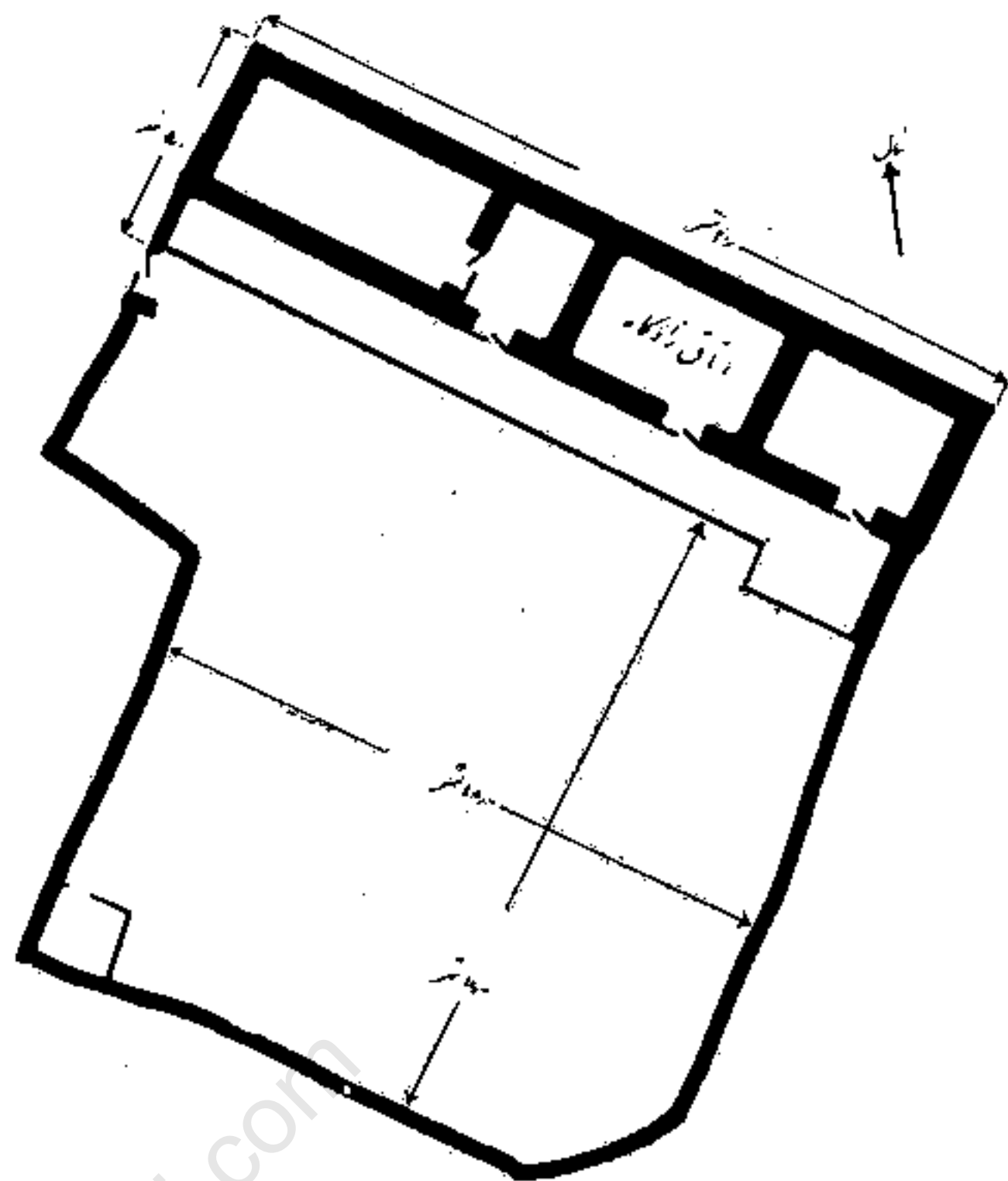
الاشتیها، هر محله دهشان را به نامی می‌شناسند، بر حسب آن که در آن محل کدام طایفه الاشتی بسر می‌برد، و یا بر حسب نامی که زمینهای حوالی همان محل دارد. جنوبی‌ترین قسمت ده را که در رأس آن مثلث تشبیهی می‌افتد «ملاخیل - mollâ xeyl» می‌نامند. «امامزاده شاه‌نور» در همین محله «ملاخیل» است و درمانگاه جدید «الاشت» را در همین جا بنا می‌کنند. محله کوچکی را که در شمال غربی محله «ملاخیل» است، «جنگه کلا - jenne kolâ» می‌نامند که از سمت مغرب با محله «گلک خیل» و از سمت شمال با محله «پهلوان خیل» مربوط می‌شود. دبستان ده در محله «گلیک خیل» است که به دره «گترکا» مشرف است. محله «گلک خیل» غربی‌ترین محله ده است که تکیه‌ای هم دارد و امامزاده‌ای به نام «حاجی امامزاده». بین محل «گلک خیل» و «پهلوان خیل» امامزاده دیگری است به نام «شاه‌نور - çah nur» که آن را «پیر بزرگوار» هم می‌نامند و البته از امامزاده «شاه‌نور» محله «ملاخیل» متفاوت است.^{۱۳} حمام قدیمی ده در محله «پهلوان خیل» است. همین محل تکیه بزرگی هم دارد؛ و خانه‌ای که «زادگاه اعلیحضرت رضاشاه کبیر» است رو بروی آن تکیه و در سمت جنوب شرقی آن است. «پهلوان خیل»، از سمت مشرق با دو محله «جمشیدخیل» و «جورسرای خیل - jur saray xeyl» مربوط می‌شود. حمام جدید ده را در جایی بین «جمشیدخیل» و «ملاخیل» ساخته‌اند. الاشتیها، دو محله دیگر هم در دو سمت قاعده آن مثلث تشبیهی دارند که کوچکترین محله‌های ده‌کده است.

یکی محله «کرچن - kercen» یا «kerben»؛ در سمت غربی. و یکی هم محله «ستیاق - setyâq» در سمت شرقی. کوچکتر از این دو محله، محله‌ای است به نام «زیهون - zihun» و در یک کیلومتری شمال غربی «الاشت» و بیرون از آن مثلث تشبیهی و در دامنه کوه «زیهون» که هفت هشت خانوار در آنجا هستند.

منبع آب «الاشت» در بالای محله «ستیاق» است و مسلط به همه ده. به این منبع از دره «شردیکالاک - şardikalâk» که در سه چهار کیلومتری مشرق «الاشت» است و از آنجا به منبع لوله کشی کرده‌اند آب می‌رسد. از این منبع که اخیراً ساخته‌اند به کوچه محله‌های

۱۲ - الاشتیها «خیل - xeyl» را به معنی «دودمان» به نام طایفه‌هاشان می‌افزایند تا نام محله‌ای را که خانواده‌های آن طایفه در آن محل بسر می‌برند ساخته باشند. مثلاً وقتی که می‌گویند «گلک خیل» مقصودشان محله‌ای است که «گلک»‌ها در آن محل هستند.

۱۳ - الاشتیها، غیر از این سه امامزاده که نام بردم، امامزاده‌های دیگری هم بیرون از ده خودشان دارند و به مناسبت‌هایی به زیارت آنها می‌روند که توصیفشان را به تفصیل در کتاب «الاشت» آورده‌ام.



راست : مقطع سطح افقی از زادگاه اعلیحضرت رضا شاه کبیر . چپ : اشیائی که در زادگاه نگهداری می‌شوند .

ده لوله‌کشی کرده‌اند و شیرهای فشاری کار گذاشته‌اند . مولد برق «الاشت» هم در محله «ستیاق» است که آن را هم اخیراً آورده‌اند . از همین مولد برق به همه کویچه محله‌های الاشت و به «زادگاه» و به برخی از خانه‌ها برق داده‌اند و قرار است که مولد برق دیگری را هم بیاورند و به آن بقیه خانه‌ها هم برق بدهند^{۱۴} .

مدرسه ده را که گفته بودند در محله «گلک خیل» است، شش کلاس دارد و چهار معلم . نام مدرسه که در سال ۱۳۱۱ تأسیس شده است ، تاچندی پیش «دبستان دولتی الاشت» بود . ولی اخیراً به دو مناسبت این نام را عوض کرده‌اند و گذاشته‌اند «دبستان دولتی شهریار الاشت» . یکی به مناسبت این که «الاشت» زادگاه اعلیحضرت رضاشاه کبیر است و یکی هم به مناسبت این که می‌گویند تأسیس این مدرسه به دستور صریح و مستقیم اعلیحضرت بوده است . ساختمان دو آشکوبه مدرسه گنجایش صد و بیست سی شاگرد مدرسه‌اش را دارد . کف اتاق‌ها تخته‌کوبی شده است و جز یکی دو اتاق کم‌نور و کوچک ، بقیه اتاق‌ها بالنسبه مناسب است . حیاط مدرسه بزرگ

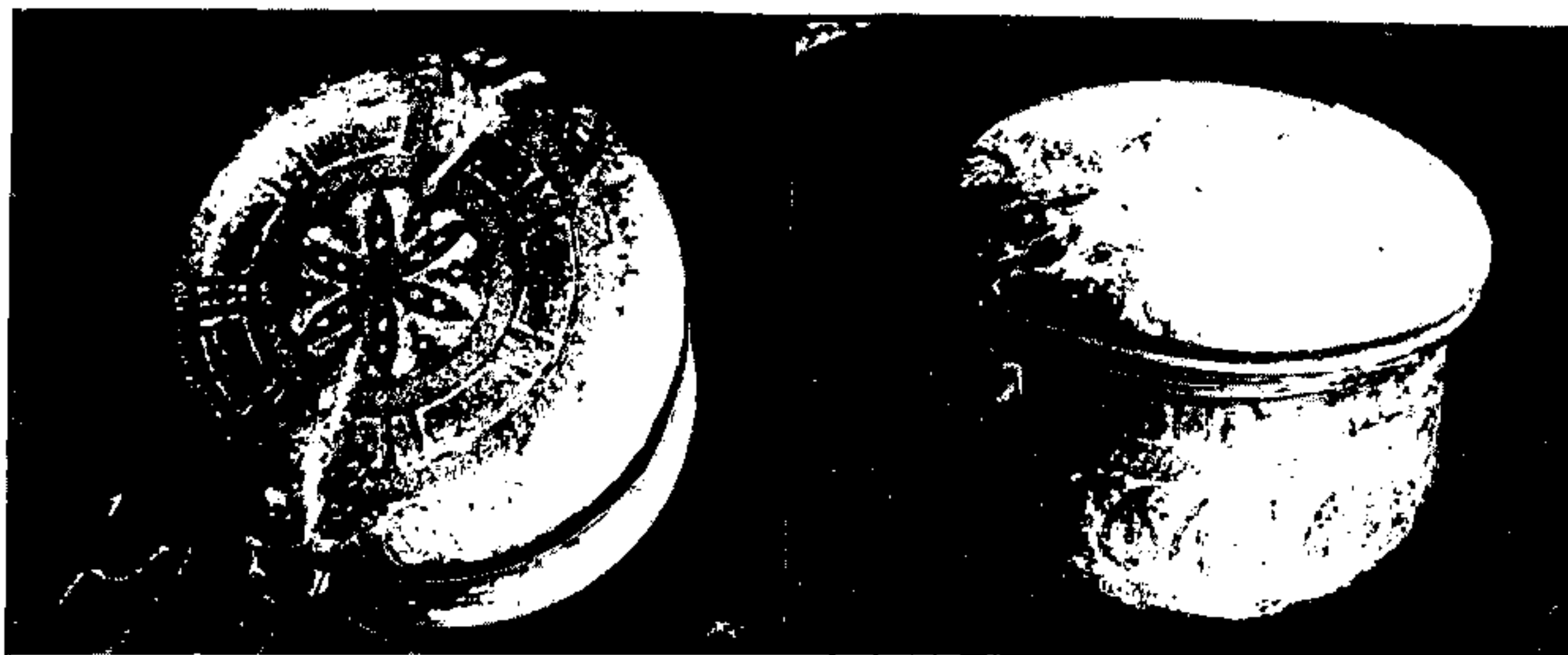
۱۴ - وقتی در «الاشت» بودم ، آقای علی محمد حامد نماینده اداره عمران در «الاشت» سخت درنگاپو بود که مولد برق جدید را زودتر به ده برساند و ممنون بود از فرماندار شاهی و استاندار مازندران که به عمران «الاشت» خیلی توجه دارند . من در همین فرصت از «حامد» و دوست فاضلش «آقای ارم» تشکر می‌کنم که در چند سفری که به «الاشت» و «شیرگاه» رفته بودم بمن کمک کرده‌اند . تجدید تشکر از دوستان الاشتی دیگر مرا در کتاب گنجانه‌ام .

و دلپاز است و يك تور و اليبال هم دارد . اول بار كه به آنجا رفته بودم ، بچه‌ها ، پسر و دختر ، باتوپ و كنار تور جست و خيز مي‌كردند و چه‌حالي كردم . هم از ذوق نداعي روزهاي كودكي خودم و هم از ذوق اين كه مي‌ديدم در اين ده كوhestاني و منزوي دست‌بچه‌هاي دهاتي هم به توپ و تور مي‌رسد . بعد هم ، رفتيم سراغ مدير و معلمها به گفت و شنود . يكي‌شان كه آذربايجاني بود در يك دهكده «سوادكوه» خدمت «سپاه دانش» را تمام كرده بود و هشت‌نهماهي مي‌شد كه در مدرسه «الاشت» درس مي‌داد . بقيه هاشان و از جمله مدير مدرسه اهل «الاشت» بودند . آمار شاگردان را در سال جاري نود و سه پسر و سي و يك دختر دادند كه از اين عده سيزده نفر شان از دهكده‌هاي «گليان» و «لپند» ، همسايه‌هاي شرقي «الاشت» به آنجا مي‌آيند . معلوم مي‌شد ، الاشتيهائي كه پائيز و زمستان را به حوالی «شيرگاه» ، «لفور» و «بابل‌كنار» مي‌كويچند ، بچه‌هاشان را نمي‌توانند در «الاشت» به مدرسه بفرستند . بعدها كه در «شيرگاه» خدمت چند تا شان رسيدم و پرس و جو كردم به من گفتند كه بچه‌ها مان را معمولاً به مدرسه دهكده‌هائي مي‌فرستيم كه پائيز و زمستان در آن دهكده‌ها بسر مي‌بريم .

۳ - زادگاه و متولي آن و اشيائي كه در زادگاه حفظ مي‌شود :

ساختمان زادگاه را كه دانستيم روبروي تكيه و در محل «پهلوان خيل» است . الاشتيهائي مي‌گويند كه اين خانه محل سكونت «عباسعلي خان» پدر اغلي حضرت رضا شاه كبير بوده است كه از طايفه پهلوانهاي «الاشت» بود و از بس مهرباني مي‌كرد و به اهل محل التفات داشت او را «داداش» هم مي‌ناميدند . ديگر اينكه مي‌گويند «عباسعلي خان» در «فوج سوادكوه» صاحب درجه بود و رياست آن فوج را هم برادر بزرگترش «چراغعلي خان» داشت . «چراغعلي خان» را مي‌گويند كه در زمان «ناصرالدين شاه» مي‌زيست و براي وصول ماليات دولتي به «لرستان» رفت و با «مهدی خان لرستاني» كه ياغي دولت شده بود مرافعه كرد و شكستش داد و صحبتهاي ديگر . . . به هر صورت ، «چراغعلي خان» و «عباسعلي خان» هر دو نظامي بودند و اجدادشان هم - تا آنجا كه الاشتيهائي از پدر باباهاشان شنیده‌اند - همينطور . صحبتهاشان را در كتاب «الاشت» گنجانده‌ام . چرا كه آنجا مي‌توانستيم شنیده‌ها را باسندهاي تاريخي تطبيقي بدهم و حرف

ديگ مسي باسريوشي كه روي ديگ قفل مي‌شود و بانقوش بوته جقه‌اي كه كنده‌كاري كرده‌اند . اين ديگ از جمله اشيائي است كه در زادگاه حفظ مي‌شود .



ساختمان زادگاه را می‌گویند که «عباسعلی خان» به‌برادر کوچک‌ترش «فضل‌الله خان» بخشید که بیمار بود و دو دخترش «نونوش خانم» و «کوکب خانم» از او پذیرائی می‌کردند . بعدها ساختمان به‌نونوش خانم رسید که با «ابوالحسن خان سرتیپ» نوۀ «چراغعلی خان» ازدواج کرده بود . بعد هم از «نونوش خانم» به‌دخترش «خانم بزرگ» رسید که مادر «مصطفی پهلوان» متولی فعلی زادگاه بود . این آقای مصطفی پهلوان که چهل پنجاه ساله مرد عیالواری است و مدتی کارگر معدن ذغال‌سنگ «زیرآب» بود و تاکنون به‌سختی و زحمت امور زندگی را گذرانده است ، از قول مادرش و معمرین «الاشت» تعریف میکند : « يك دفعه که اعلیحضرت رضاشاه کبیر به‌الاشت آمده بودند درجهٔ میرپنجی داشتند و همان موقع توصیه کردند که گهواره‌شان را که تا آنوقت باقی مانده بود حفظ کنند . . . » توجه می‌دهم خوانندگان را به‌نکتهٔ حساس این نقل‌قولی که آوردم . مردی قائم به‌ذات که برتری و عظمت را در نهاد خود احساس کرده‌است و امید داشت که سرمنشاء پدیده‌ها و تحولات تاریخی کشورش بتود ، ضمن مشاهدهٔ گهواره‌اش و به‌تجربیک چنان امید و احساسی مایل می‌شود که آن گهواره محفوظ بماند . علت و انگیزهٔ اصلی این میل چیزی نبود مگر ایمان به‌آن امید . هرچند که هنوز جامعهٔ میرپنجی به‌تن داشت .

گهواره محفوظ است . بعلاوهٔ چند تکه اشیاء جالب قدیمی متعلق به «عباسعلی خان» که باقی‌مانده است : دو تا چراغ پایه بلند که آن وقتها در خانوادۀهای متمکن می‌توانست راه باز کند ، چند ظرف بلوری و يك پایهٔ بلوری غلیان و یکی دوشقاب و زیردستی چینی و يك دیگ مسی‌کنده کاری شده با نقوش بوتۀ جقه‌ای که سرپوش دیگ را هم می‌توان به‌روی دیگ قفل کرد ، يك منقل برنجی و يك شمشیر پرهیبت که جلدش فرسوده است . همین . این اشیاء و آن گهواره در یکی از اتاقهای زادگاه که به‌ردیف ساخته شده‌اند نگهداری می‌شود ، در آن اتاقی که می‌گویند اعلیحضرت رضاشاه کبیر در همان جا بدنیا آمده‌اند . و این اتاقی است ماقبل آخرین اتاق خانه که چهارمتر طول و کمتر از سه متر عرض دارد و ارتفاعش از دومتر کمی بیشتر است و چند تاقچه ، يك بخاری و يك پنجرهٔ کوچک هم دارد . در و پنجرهٔ این اتاق به‌باریکه ایوانی باز می‌شود که اتاق‌های دیگر ساختمان زادگاه هم در و پنجره‌هاشان به‌همان ایوان باز می‌شود .

بین اتاق زادگاه و اولین اتاق خانه که به‌در حیات نزدیک‌تر است ، اتاقی کوچکی است که تا چند سال پیش راهرو بود و به‌پله‌ای راه داشت که به‌آشکوب بالای خانه می‌رسید . ازقراری که الاشتیها برایم تعریف کرده‌اند ، ساختمان زادگاه دراصل دوآشکوبه بود و درزلزلهٔ هشت ده سال پیش آشکوب بالائی آن فرو ریخته است . اما محل اصلی و قطعی زادگاه که درآشکوب پائین خانه بود و اتاقهای دیگر همین آشکوب آسیبی ندیده است . در این نکته که محل اصلی زادگاه یکی از همین اتاقهای آشکوب پائین خانه باید بوده باشد شکی نیست . زیرا تولد اعلیحضرت در فصل سرما اتفاق افتاده است و در این فصل هم الاشتیها در اتاقهای آشکوب پائین خانه بسر می‌بردند که از سرما محفوظ‌تر است . درحالی که آشکوب بالائی خانه که بادگیر است به‌زندگی تابستانه اختصاص دارد .

بام ساختمان زادگاه که به‌خرپاهای چوبی تکیه کرده‌است ، باتخته‌هایی به‌قطع کم‌و بیش نیم متر دریست سانتیمتر پوشیده شده‌است . این تخته‌ها را که الاشتیها «لت - lat » می‌نامند از تنۀ درختان جنگل می‌برند و می‌تراشند و بام خانه‌ها و روی دیوارهاشان را با آنها می‌پوشانند . حیات ساختمان زادگاه که درپای ایوان است هفده هیجده متری عرض و طول دارد ؛ و با دیواری گلی و کوتاه که با «لت»ها پوشانده‌اند محصور شده‌است . حیات ، درش روی به‌میدان تکیه یاز می‌شود و این همان میدانی است که الاشتیها مراسم پرشور و هیجان سینه‌زنی به‌دور مشعل‌آتش را در آن برگزار می‌کردند .

آثار تاریخی جلفا

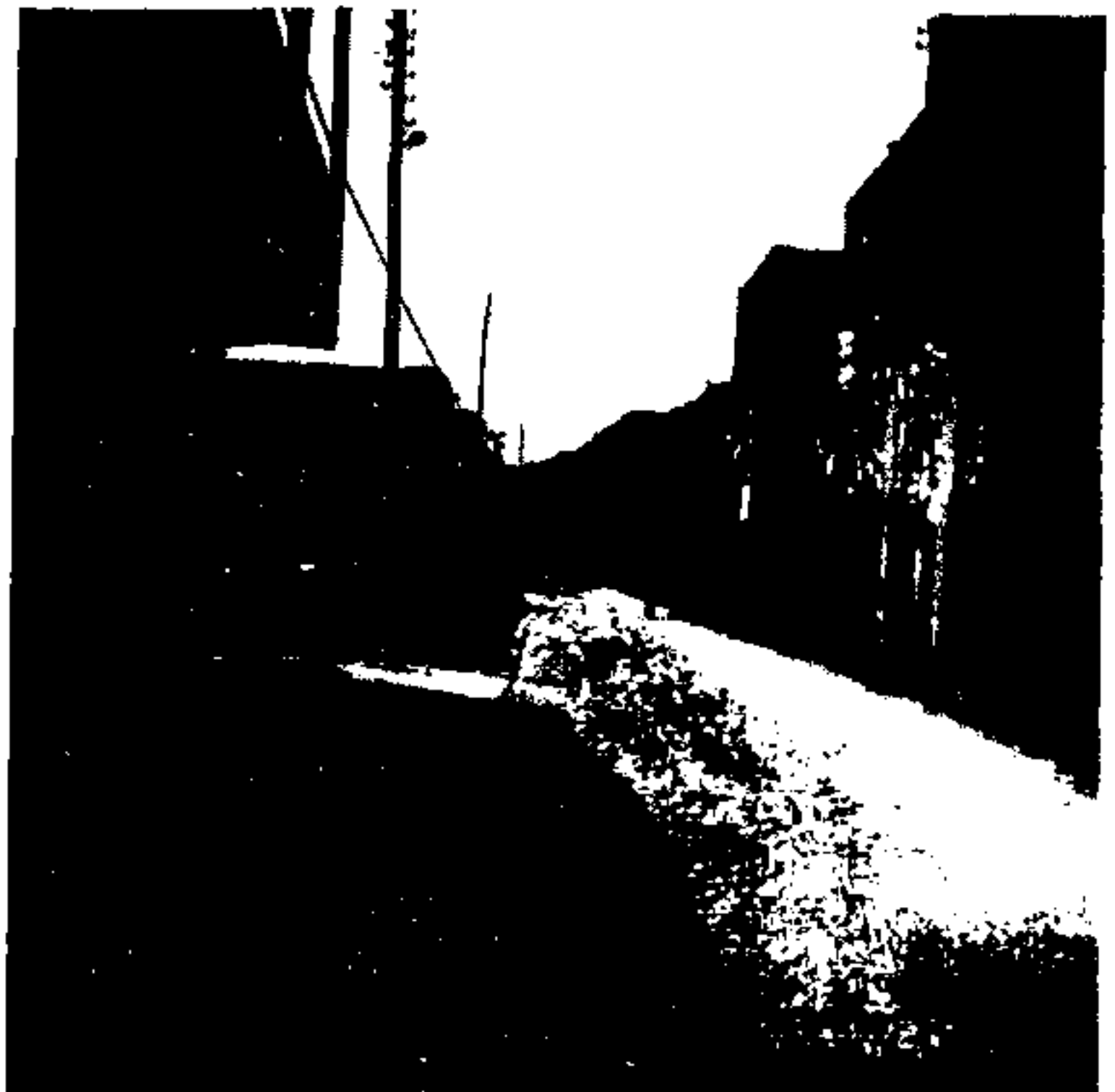
دکتر لطف‌الله هنرفر

که نزدیک چهل سال پس از مرگ شاه عباس بزرگ در زمان شاه سلیمان صفوی به اصفهان آمده درباره جلفا می‌نویسد که بزرگترین محلات خارج شهر اصفهان است که يك فرسنگ طول و يك فرسنگ عرض دارد و از دو قسمت تشکیل میشود یکی جلفای قدیم که در زمان شاه‌عباس ساخته شده و دیگری جلفای نو که از آثار دوره سلطنت شاه‌عباس دوم است. جلفای نو از هر جهت بر جلفای کهنه برتری دارد زیرا کوچه‌های آن وسیع و مستقیم و پردرخت است. جلفا پنج کوچه بزرگ دارد. بازاری خوب با چند حمام و دو کاروانسرا و يك میدان و یازده کلیسا دارد. در جلفا از ۳۴۰۰ تا ۳۵۰۰ خانه هست. خانه‌های کنار زاینده رود را بسیار عالی و زیبا شبیه عمارات سلطنتی ساخته‌اند. شاه‌عباس اول و شاه صفی که به ارامنه توجه خاص داشتند مکرر بخانه‌های ایشان میرفتند.

آنچه را شاردن نوشته امروز هم میتوان ملاحظه نمود با این تفاوت که وسعت امروز جلفا خیلی بیش از سابق شده و با آبادیهای مجاور آن منطقه وسیعی را در جنوب اصفهان تشکیل میدهد اما تعداد ارامنه جلفا خیلی کاهش یافته است. امروز در جلفای اصفهان بیش از پنج‌هزار ارمنی زندگی نمیکنند و سایر سکنه این قسمت را ایرانیان مسلمان تشکیل

ارامنه مقیم جلفای اصفهان در ساحل جنوبی زاینده‌رود از فرزندان ارامنه‌ای بشمار میروند که در دوره پادشاهی شاه‌عباس اول بفرمان آن شهریار از مسکن اصلی خود جلفا در کنار رود ارس به پایتخت وی کوچ داده شدند. توجه مخصوص شاه‌عباس به ارامنه اصفهان سبب شد که ارمنیان شهرهای دیگر ایران نیز به اصفهان روی آورند و در اندک زمانی بر جمعیت و وسعت جلفا افزوده شد و چون از پرتو کار و تجارت ثروتمند شدند بساختن خانه‌ها و کاروانسراها و کلیساهای بزرگ همت گماشتند. از آنجمله خواجه نظر از بازرگانان معتبر جلفا دو کاروانسرای بزرگ بنیان گذاشت و نزدیک هفت هزار تومان بیول آثرمان صرف این کار کرد. یکی دیگر از بازرگانان مشهور ابریشم خواجه آودیک نیز در جلفا کلیسای زیبایی ساخت که با چراغها و قندیلهای زرین و سیمین و تابلوها و تصاویر گرانبها زینت یافته بود و تمام مخارج آنرا در حیات خود بعهده گرفت. این کلیسا که در زمان شاه‌عباس بنام کلیسای آودیک معروف بود امروز در حاشیه خیابان نظر (خیابان مشهور جلفا) و میدان جلفا قرار دارد و بنام کلیسای مریم معروف شده است. شاردن (Jean Chardin) تاجرو جهانگرد فرانسوی

راست: یکی از کوچه‌های قدیمی جلفا در محله سنگ‌تراشها. چپ: گنبد کوچک در این عکس اولین کلیسایی است که بنام ها کوپ در جلفای اصفهان بوسیله ارامنه بنا شده است.



آن کلیسا منهدم گشته خرابی تمام بآن راه یافته بود که دیگر شایستگی تعمیر نداشت و کشیش آنجا استخوانهای پیغمبران را که در آن مکان مدفون بود از آنجا بیرون آورده بجماعت ترسا و نصارا فروخته آن مقام را از عزت و شرف انداخته بود بنابراین آن سنگهای مذکور را از آنجا بیرون آورده روانه دارالسلطنه استنهایان فرمودیم که در کلیسای عالی که در آنجا ترتیب میدهم نصب فرمائیم . می‌باید که چون سنگهای مذکور را بدانجا آورند همگی طوایف مسیحیه را جمع نموده از روی تعظیم و احترام تمام استقبال کرده سنگها را آورده باتفاق سیادتینام وزارت و اقبال دستگاه شمس‌الوزاره علیا وزیر دارالسلطنه مذکور و رفعتینام محب‌علی بیك‌الله^۲ درجائی که مناسب دانند بگذارند و باتفاق یکدیگر معماران خاصه شریعه را همراه برند و در پشت باغ زرشان در زمینی که بجهت کلیسا قرار داده بودیم کلیسای عالی طرح نمایند که کشیشان و پادریان عظام قرار دهند و طرح آنرا در تخته و کاغذ کشیده بخدمت اشرف فرستاده که ملاحظه نمائیم و بعد از ملاحظه امر فرمائیم که استادان شروع در کار کرده باتمام رسانند و در این باب اهتمام لازم دانسته بهمهجهتی بشفقت بیدریغ خسروانه امیدوار باشند . شهر شعبان سنه ۱۰۴۳»

سنگهایی که در این فرمان بآنها اشاره شده از ارمنستان به استنهایان حمل گردیده هم‌اکنون در یکی از کلیساهای جلفا از دوران شاه عباس بنام کلیسای گیورک یا کلیسای غریب مشاهده میشود و ارامنه جلفا برای زیارت و روشن کردن شمع

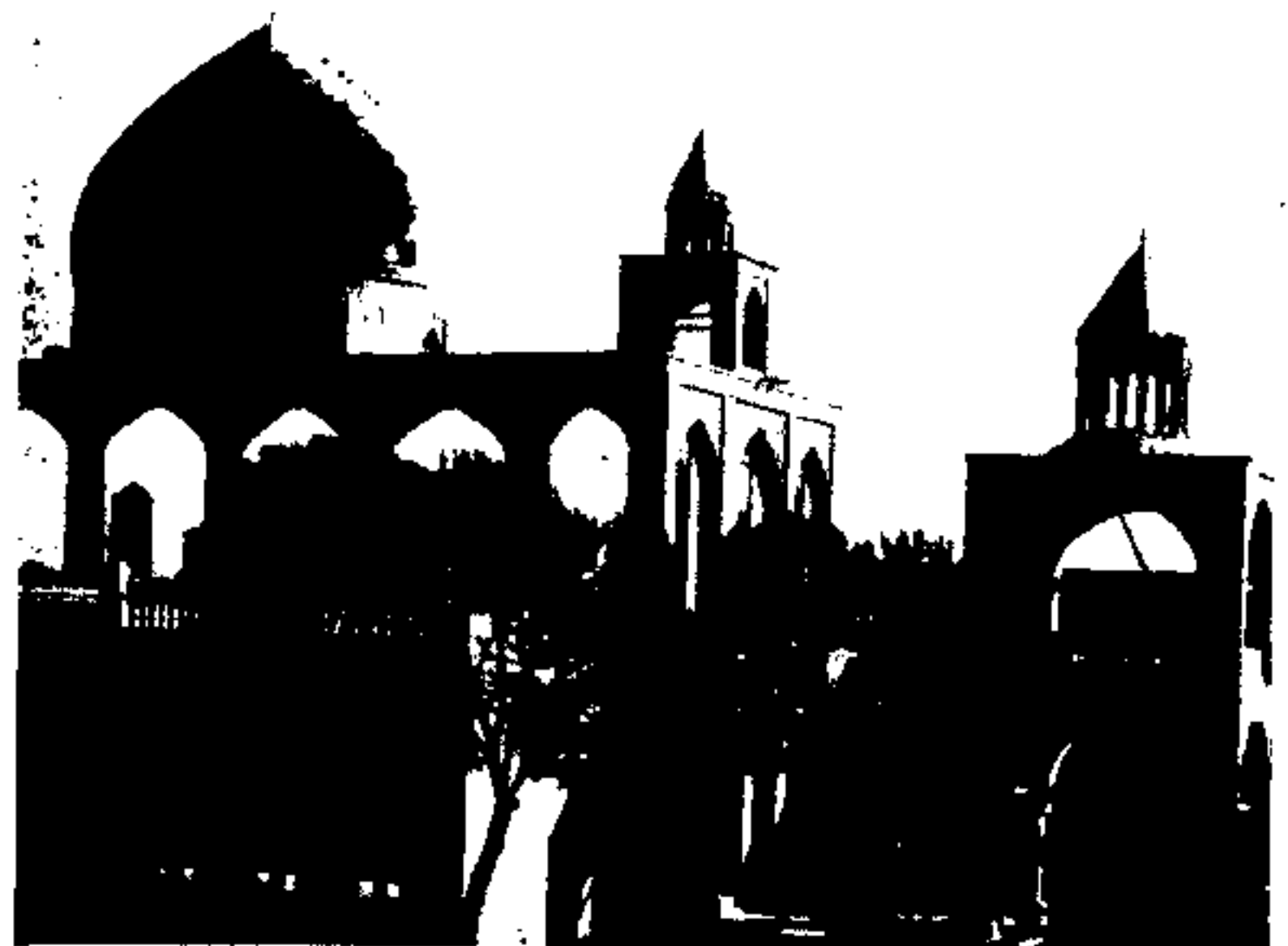
در کنار آنها از این محل استفاده میکنند . در سردر این کلیسا در دوره سلطنت شاه سلطان حسین يك تابووی کاشیکاری نصب شده که تصویر حضرت مریم و مسیح و چند نفر دیگر که هدایائی آورده‌اند با کاشیهای هفت‌رنگ نمایش داده شده است. کلیسای مریم

ارامنه جلفا کلیسای اولی خود بنام هاكوپ را که بسیار کوچک بود وسعت داده و کلیسای بزرگتری بنام مریم بنا کردند . داخل این کلیسا دارای تزیینات نقاشی و تابوهای مذهبی است که روی دیوارهای گچی نقاشی شده مضمون کتیبه تاریخی این کلیسا بشرح زیر است :

«با استمداد از حضرت عیسی کلیسای مریم بوسیله ماهی‌دسی آودیات^۳ ساخته شده و باتمام رسید او این کلیسا را بمنظور جاویدن کردن نام خود و خانواده اش یعنی پدرش خواجه باباك و مادرش اولو خاتون و زنش لیسن‌باشه و پسرش هاكوپ جان و آودال‌میس و دخترش یالاف و قدم قوتلو و صوفیا و برادرش مارکار و هاكوپ و خواهرش صنم و آنا در دوره سلطنت شاه عباس و هنگامی که خلیفه اعظم داوید بود در تاریخ ۱۰۶۲ بنا کرد» (سال ۱۰۶۲ سال ارمنی برابر است با ۱۶۱۳ میلادی و ۱۰۲۱ هجری).

(۲) محب علی بيك الله ناظر ساختمانهای سلطنتی در دوره شاه عباس بوده و نام وی در کتیبه سردر مسجد شاه ذکر شده است .
(۳) ماهی‌دسی بزبان ارمنی بکسانی اطلاق میشده که زیارت بیت المقدس و فلسطین نایل شده و باصطلاح (حاجی) شده بودند .

راست : کلیسای تاریخی وانك از دوره شاه عباس دوم .
چپ : خواجه پطرس ولیجانیان بانی کلیسای بیت‌الحم .





نقاشیهای داخل کلیسای وانک.

وانک میباشد و در محل کلیسای ساده قدیمی تری که در سال ۱۶۰۵ میلادی بنا شده بود ورو بویرائی نهاده بوده است بنیاد آن گذاشته شده. این کلیسارا آمناپرکیچ (Amenaperkich) بمعنی «نجات دهنده» نیز مینامند. در تاریخ آرامنه جلفا نوشته شده است در موقعی که خلافت اعظم آرامنه در اوج کلیسا با هاکوپ بوده است و خلیفه جلفا داوید نام داشته و کلانتر جلفا خواجه صفر بوده ساختمان این کلیسا از محل اعانات آرامنه جلفای اصفهان در سال ۱۶۵۵ میلادی برابر با ۱۰۶۵ هجری آغاز شده و در سال ۱۶۶۴ میلادی برابر با ۱۰۷۴ هجری و مقارن بیست و دومین سال سلطنت شاه عباس دوم پایان رسیده است.

داخل این کلیسا و تمام دیوارها و اطراف وجوانب آن با تزیینات نقاشی بسط ایرانی و تابلوهائی که نفوذ نقاشی ایتالیا در آنها محسوس است و زندگانی مسیح را معرفی میکند تزیین شده و از اره های کلیسا با کاشیهای خشت هفت رنگ آراسته شده است. در این کلیسا بیش از سایر کلیساهای جلفا نقاشی وجود دارد و از نظر کثرت طلاکاری کلیسای منحصر بفرد محسوب میشود. کتیبه تاریخی سردر این کلیسا بشرح زیر است:

«در سال ۱۱۰۴ (سال ارمنی برابر ۱۶۵۵ مسیحی) و در عهد سلطنت شاه عباس دوم در زمانی که خلافت اعظم آرامنه در

کلیسای بدخیم (بیت اللحم)

مهمترین کلیسای تاریخی جلفا از دوره شاه عباس اول کلیسای مشهور بدخیم یا بیت اللحم است که در میدان جلفا و در مجاورت کلیسای مریم واقع شده. این کلیسا بوسیله یکی از تجار ارمنی بنام خواجه پطرس ساخته شده و در داخل آن تزیینات نقاشی و تابلوهائی از زندگانی مسیح موجود است. معماری و تزیینات طلاکاری گنبد آن بسیار جالب و تماشائی است و در داخل آن کتیبههائی به تاریخهای مختلف و از آنجمله ۱۶۲۷ و ۱۷۱۱ میلادی بخط ارمنی دیده میشود که از طرف اشخاص خیری که برای کلیسا کاری انجام داده اند بیادگار خود و خانواده هایشان نصب شده است.

کتیبه تاریخی این کلیسا بشرح زیر است:

«از ماه منی خواجه پطرس که مرد نیکی بود در پیشگاه خداوند بدعای خیر یاد کنید. وی این کلیسا را به هزینه خود برای جاوید کردن نام خویش و پدرش ولی جان و مادرش شوشان و خانواده اش در تاریخ ۱۰۷۷ بنا کرد».

(تاریخ ۱۰۷۷ سال ارمنی است و برابر است با سال ۱۶۲۷-۱۶۲۸ میلادی)

کلیسای سن سور (وانک)

مهمترین کلیسای مشهور تاریخی جلفا از نظر معماری و نقاشی تزیینات نقاشی کلیسای سن سور است که مشهور به کلیسای

اوج کلیسا با فیلیپس بود و خلیفه این وانك ، داویدوار تابد از خلیفدهای کلیسای وانك بود ساختمان این کلیسا از محل کمکهای مردم خیر جلفا شروع شد و در سال ۱۱۱۳ (سال ازمنی برابر ۱۶۶۴ مسیحی) پایان رسید . ثواب عباداتی که در این کلیسا برگزار میشود عاید درگذشتگان و بازماندگان بشود .

موزه کلیسای وانك

کلیسای وانك دارای موزه‌ای تاریخی است که در شمال کلیسا بنا شده و دارای سالن‌های متعدد و اشیاء و آثار تاریخی و هنری است . عمارت موزه در سال ۱۹۰۵ میلادی ساخته شده و حاوی تابلوهای متعدد و نقاشی است که از طرف بازرگانان ارمنی که به اروپا مسافرت کرده بوده‌اند به کلیسا اهداء شده است . موزه کلیسا دارای ۷۰۰ جلد کتاب خطی زبان ارمنی است و قدیمی‌ترین آنها نسخداست که در قرن دهم میلادی (قرن چهارم هجری) نوشته شده‌است اولین چاپخانه اصفهان در کلیسای وانك در سال ۱۶۳۹ میلادی بوسیله خلیفه خاچاتور کیسارانسی تأسیس شده و اولین کتاب بنام «شرح حال پدران روحانی» یا «هارانس وارک» در ۷۰۵ صفحه در سال ۱۶۴۱ میلادی در این چاپخانه بطبع رسیده است که در موزه جلفا نگهداری میشود .

مجموعه فرامینی که سلاطین بعد از شاه عباس درباره آرامنه جلفا صادر کرده‌اند در یکی از سالن‌های این موزه نگهداری میشود و از مجموعه‌های جالب موزه جلفا است . چند قطعه از تزیینات نفیس کاخهای هفت‌دست و آینه‌خانه از بناهای دوره شاه عباس دوم تنها آثاری از تزیینات گچ‌بری و طلاکاری قصور منهدم شده صفویه است که فقط در این موزه میتوان آنها را مشاهده کرد . از توابع این موزه کتابخانه‌ایست که در حدود ده هزار نسخه کتاب چاپی دارد .

کلیساهای دیگر جلفا

غیر از کلیساهای مشهور بیت‌الحم و وانك و مریم در جلفای اصفهان چند کلیسای دیگر نیز از دوران صفویه در محله‌های مختلف جلفا موجود است که نام و سال ساختمان آنها را ذکر میکنیم :

کلیسای هاكوپ واقع در میدان بزرگ جلفا و در محوطه کلیسای مریم که در سال ۱۶۰۶-۱۶۰۷ میلادی بنا شده است .
کلیسای استپانوس واقع در کوچه هاكوپ جان مورخ سال ۱۷۱۵ میلادی .
کلیسای کاتارینه (راهبان) در محله چهارسو مورخ سال ۱۶۲۳ میلادی .

راست : مصرب مخترع خط ارمنی در قرن پنجم میلادی - نقاشیهای کلیسای کاتارینه . چپ: تصویر کاتارینه در کلیسای کاتارینه در محله چهارسو .



کلیسای یوحنا در محله چهارسو مورخ سال ۱۶۲۱ میلادی .

کلیسای نیکوگایوس در محله قاراگل (پاچنار) مورخ سال ۱۶۳۰

کلیسای گریگور در محله میدان کوچک جلفا مورخ سال ۱۶۳۳ میلادی .

کلیسای میناس* در محله تبریزها مورخ سال ۱۶۵۹ میلادی .

کلیسای سرکیس در محله ایروان سال ۱۶۵۹ میلادی
کلیسای نرسس در محله سنگ تراشها مورخ سال ۱۶۶۶ میلادی .

کلیساهای مزبور در محلات مختلف جلفا و در کوچه‌هایی که هنوز مناظر قدیمی خود را حفظ کرده‌اند واقع شده و در همین محلات است که منازل قدیمی جلفا از دوران صفویه و سده‌های آنها که با آجر تراش‌ترین شده مشاهده میشود و در حفظ آنها باید کوشش شود .

قبرستان تاریخی جلفا

در جنوب منطقه جلفا و دامنه کوه* صفا قبرستان قدیمی ارامنه قرار دارد که از بدو مهاجرت و سکونت در جلفا تا امروز

اموات خود را در آن محل دفن نموده‌اند و بسیاری از اروپائانی که از دوره صفویه بعد در اصفهان بدرود زندگی گفته‌اند نیز در آنجا مدفونند و از آنجمله است (رودلف) ساعت‌ساز آلمانی که در زمان شاه صفی بقتل رسیده و آرامگاه او مورد توجه خاص ارامنه است .

کنیه‌های آرامگاه سه شخصیت مشهور دیگر اروپائی که در دوره صفویه در اصفهان بدرود زندگی گفته و در این قبرستان مدفون شده‌اند بشرح زیر است :

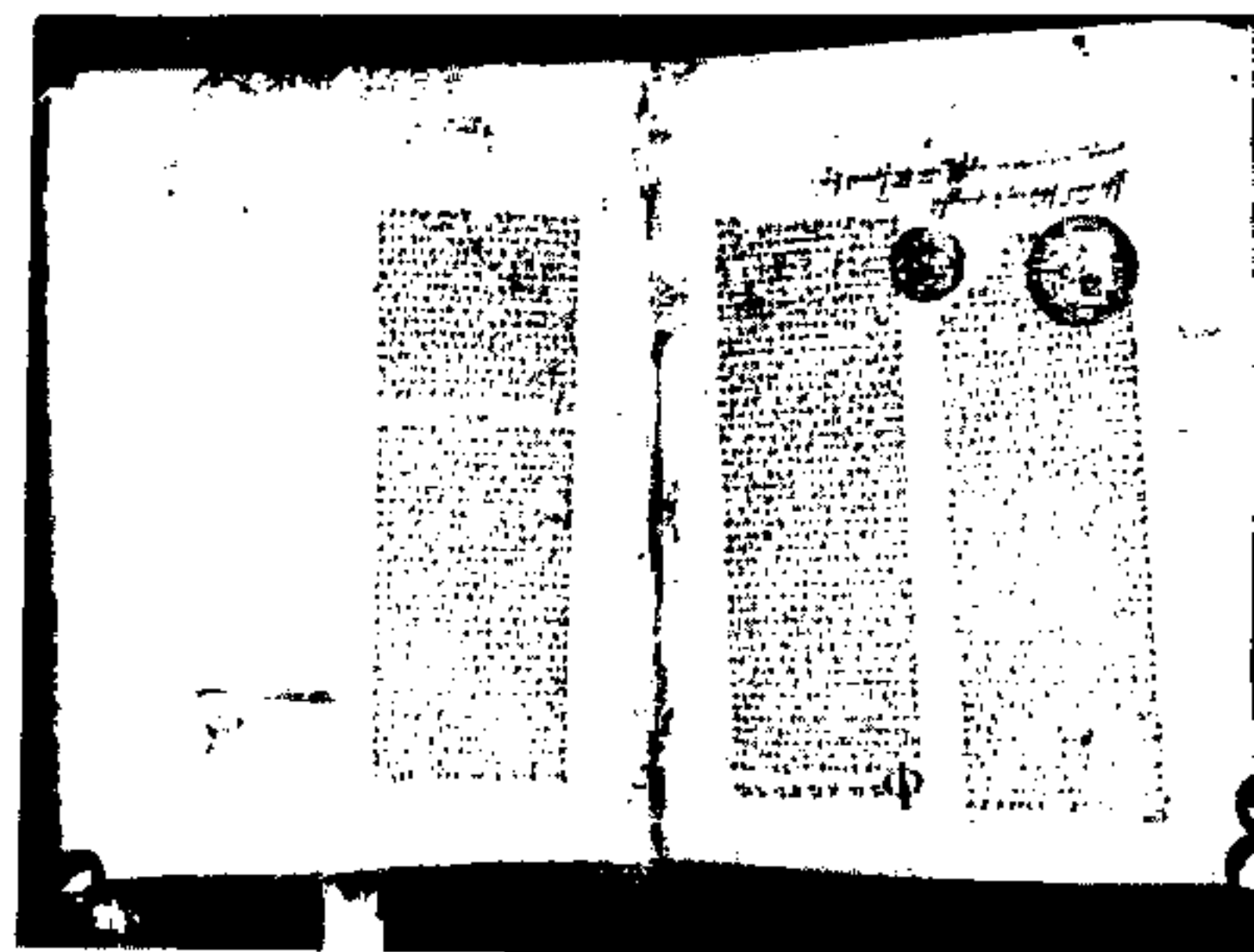
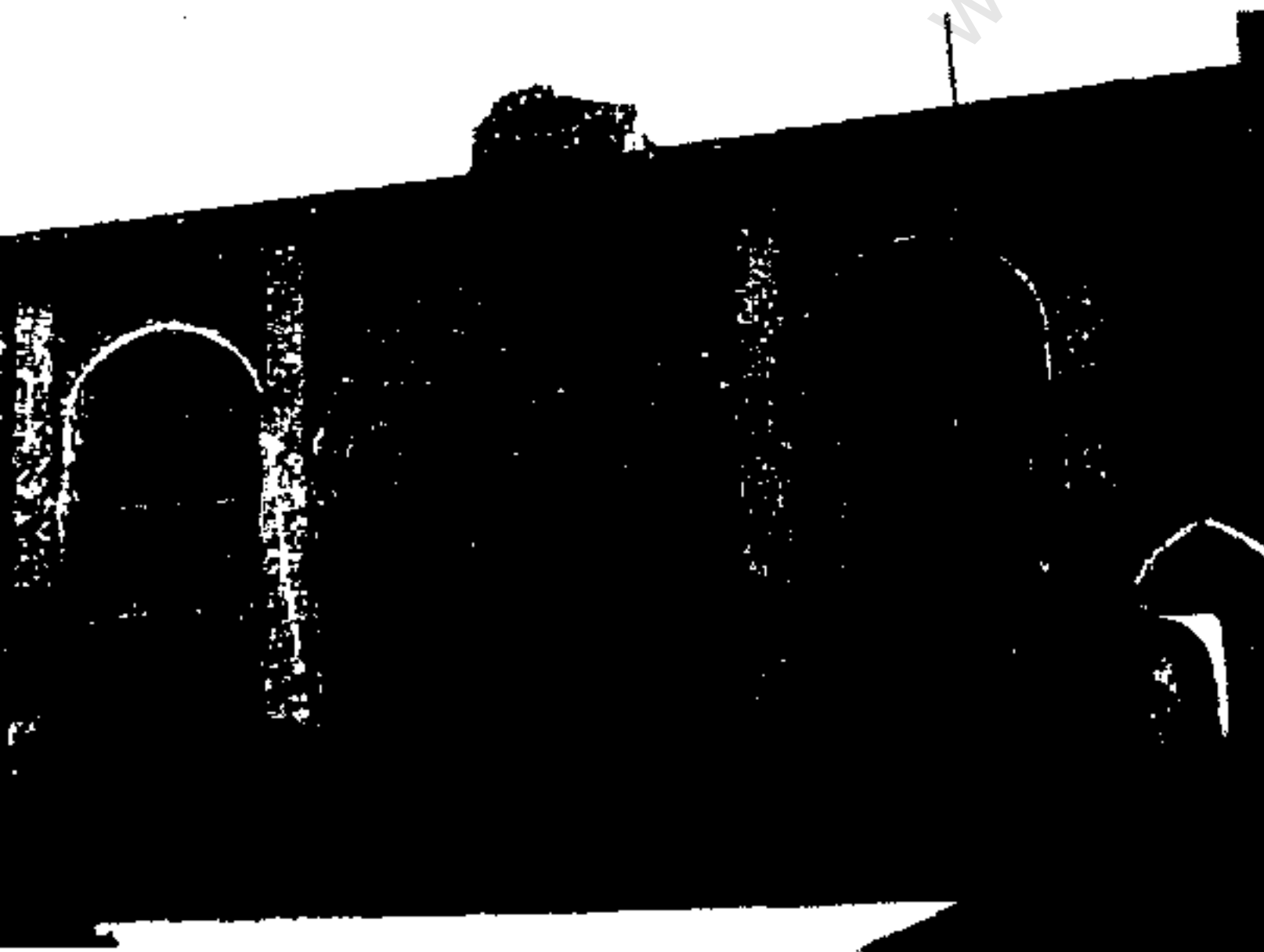
«ویلهلم لوکینسن» و «لکن» مدیر کمپانی هند شرقی هلند مدفون در قبرستان ارامنه . تاریخ وفات ۱۶۶۵

«تئودور میرانویچ» سفیر لهستان در اصفهان مدفون در قبرستان ارامنه . تاریخ وفات ۱۶۸۶

«یان شاندلیر» مدیر کمپانی هند شرقی هلند مدفون در قبرستان ارامنه تاریخ وفات ۱۷۰۳

در سالهای اخیر یکی از ارمنیان علاقه‌مند جلفا بنام آبراهام گورگنیان تعدادی از کنیه‌ها و نقوش سنگهای مهم قبور ارامنه را نقاشی کرده و مجموعه جالبی فراهم آمده است که در یکی از اطاقهای جنب کلیسای وانک در معرض تماشای سیاحان قرار دارد .

راست : صفحه آخر کتاب (هاوانس وارک) که در سال ۱۶۴۱ میلادی در جلفای اصفهان بچاپ رسیده است . چپ : کلیسای تابستانی «گریگور» که ارامنه اصفهان «مادور» مینامند .





راست : طاق کلیسای کاتولیک‌ها در محله سنگ‌تراشها .
چپ : رواق کلیسای کاتولیک‌ها در محله سنگ‌تراشها .
پائین : کلیسای میناس در محله تبریزها .

فرهنگ و دستیار علم و عمل بلا سرنگا بلار و در سیم آثار سر

(۱۱)

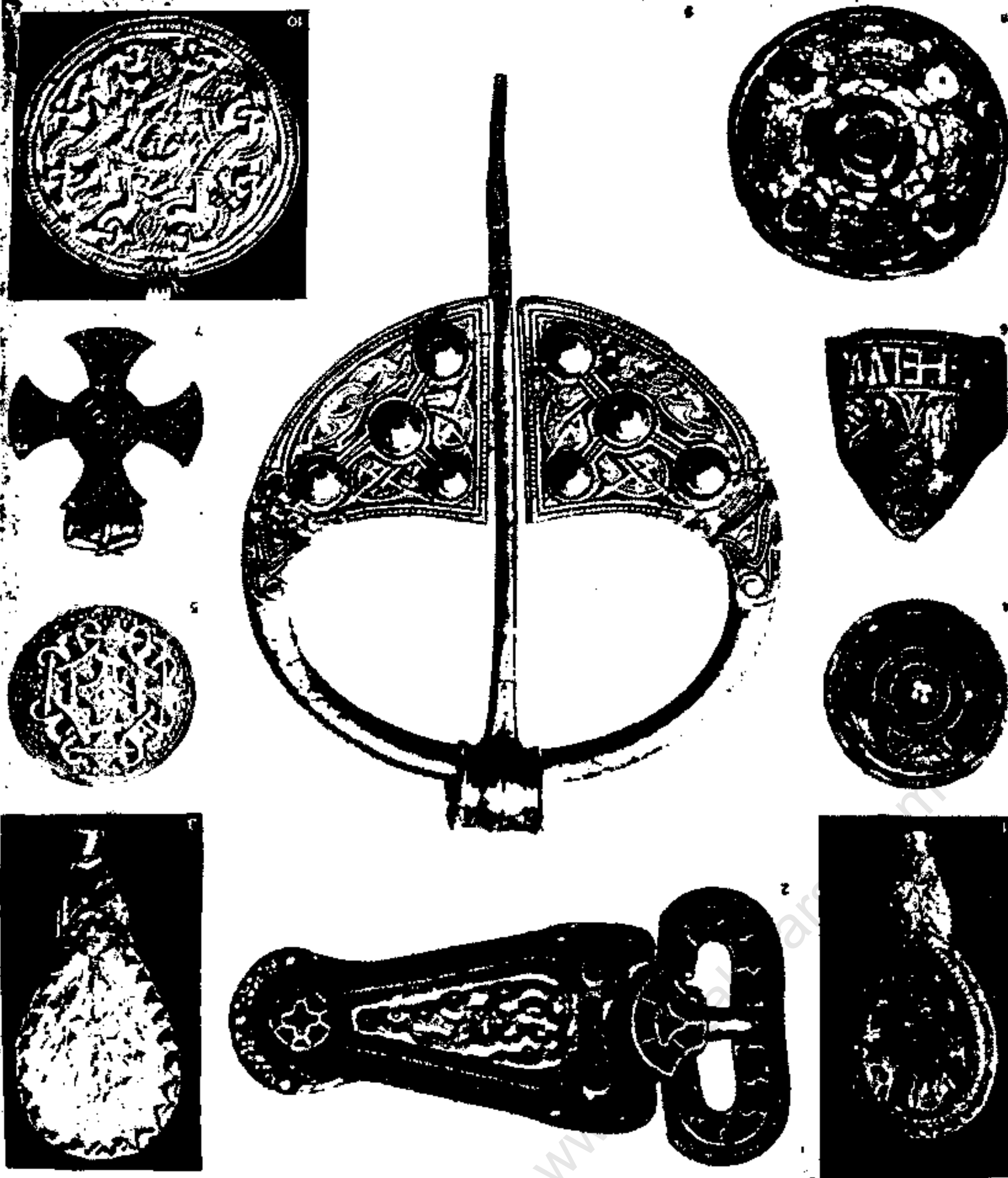
دکتر جاوید فیوضات

ترین (Terbene) مایعی است برنگ زرد روشن که در تهیه ورنی و رنگهای نقاشی بکار میرود - آنرا از اثر آسید سولفوریک بر اسانس تربانتین بدست میآورند .

تئوری رنگها (Theories Des Couleurs یا Colour's Theory) امواج نور چنانچه قبلاً نیز در مورد اشعه ایکس* و مادون قرمز* و ماوراء بنفش* ذکر شد از انواع امواج الکتروماتیکی* (Electro-Magnetic Waves) بشمار میآید اختلاف رنگها مربوط بیکسان نبودن طول موج آنهاست که از حدود (۴۰۰) تا (۸۰۰) میکرون برای رنگهای مختلف اعم از تابش یا بازتاب (اشعه منعکس) تغییر میکند (یک میکرون Micron طولی است معادل یک هزارم میلیمتر و مساوی با ده هزار آنگستروم Angström و در مباحث علمی طول موج اشعه نورانی را غالباً باین واحد بیان میکنند) احساس رنگهای مختلف امری است ذهنی (Subjective) و بیچگونگی ادراک و تفسیر مغز و همچنین نسبت با اثر امواج نور بر انتهای عصب باصره (در شبکیه چشم) مربوط میباشد - رنگهای ساده‌ای که از تجزیه نور سفید بوسیله قطعه بلور منشوری شکل بدست میآیند بترتیب صعودی طول موج عبارتند از : بنفش ، نیلی ، آبی ، سبز ، زرد ، نارنجی و قرمز - این رنگها در رنگین کمان (قوس قزح) نیز مشاهده میشوند این پدیده در اثر تجزیه نور خورشید (اشعه سفید) بوسیله قطرات باران که نقش منشور را دارند بظهور میرسد .

رنگهای اولیه یا اصلی که در نقاشی و رنگرزی بکار میروند عبارتند از قرمز ، زرد و آبی سایر رنگها را که برنگهای ثانوی یا فرعی موسومند از اختلاط رنگهای مزبور بدست میآورند مثلاً از آمیختن قرمز و آبی رنگ بنفش یا ارغوانی بدست میآید (شدت رنگ حاصل به نسبت اختلاط بستگی دارد) رنگ سبز از اختلاط زرد و آبی و بالاخره رنگ نارنجی از آمیختن قرمز و زرد حاصل میشود - برای تهیه بعضی رنگها مانند خاکستری یا قهوه‌ای باید هر سه رنگ اصلی را به نسبتهای مختلف با یکدیگر مخلوط کرد - از نقطه نظر فیزیکی اجسام سیاه رنگ اجسامی هستند که هیچیک از اشعه رنگی را منعکس نمیکنند و عبارت دیگر تمام اشعه را با هر طول موجی که باشند جذب مینماید .

رنگهای مختلفی که در تجارت برای امور و آثار هنری عرضه میشود غالباً از رنگهای مخلوط بشمار میآیند و هیچیک مانند رنگهای قوس قزح خالص نمیباشند - رنگ مکمل (Complementary) یا متباین (Contrast) هر رنگ برنگی اطلاق میشود که مجموعاً سیاه جلوه‌گر شوند باین ترتیب مکمل رنگ آبی رنگ نارنجی میشود که مخلوطی است از دو رنگ اصلی دیگر یعنی زرد و قرمز - اگر مدتی بادقت زیاد برنگ خاصی چشم دوخته و بلافاصله بصفحه کاغذ سفید رنگی «خیره» شویم ، اشکال رنگی صفحه قبلی مانند یک شبح و بطور مبهم ولی بارنگ مکمل آن بنظر میرسند مثلاً اگر شکل اولی برنگ قرمز باشد شبح آن برنگ سبز (مخلوط آبی و زرد) جلوه‌گر میشود . از اشعه ایکس* (X-Ray) و اشعه ماوراء بنفش (Ultra-Violet Radiation) و اشعه مادون قرمز* (Infra-Red Rays) که همگی از اشعه غیر قابل رؤیت بشمار میآیند (طول موج دونوع اول کمتر از (۴۰۰) میکرون یعنی کمتر از حداقل اشعه قابل رؤیت است و طول موج اشعه



چند نمونه از اشیاء زینتی که از طلا و نقره با عیارهای مختلف ساخته شده‌اند.

مادون قرمز بیشتر از (۸۰) میکرون می باشد بنابراین سبب تحریک عصب باصره انسان نمی شوند و بهمین جهت غیر مرئی یا اشعه سیاه نامیده می شوند) نیز در امور هنری مخصوصاً برای تعیین اصالت رنگها و نقاشیهای اصیل از آثار تقلید شده استفاده می کنند (در شماره های قبلی توضیح بیشتری در این مورد داده شده است).

تیمول (Thymol) جسمی است سفید رنگ و بلوری که در (۵۱۰) درجه ذوب می شود و در حرارت معمولی بتدریج بخار می گردد، این دارو را از تقطیر روغن آویشن (Thyme) تهیه می کنند بهمین جهت بوی آویشن می دهد - در الکل و اثر محلول است - ماده ای است ضد عفونی کننده و بعنوان داروی ضد قارچ یا کفک برای محافظت اشیاء عتیقه و آثار هنری بکار می رود.

جستجوی سرب در ظروف شیشه ای و چینی (Test for the Presence of Lead) یا Recherche de la Présence du Plomb یک قطره از محلول آسید فلوریدریک (Hydrofluoric Acid) رقیق را روی گوشه ای از جسم شیشه ای می گذارند بعد از سی ثانیه یک قطره از محلول تی پروژن سولفور (Sulphuretted Hydrogen) بر آن می افزایند - آشکار شدن لکه سیاه رنگ وجود سرب را در خمیر شیشه ثابت مینماید (آسید فلوریدریک جسمی است بسیار



چرخ تراش با موتور الکتریکی.

خطرناك و ظروف شیشه‌ای و ابزار فلزی را فاسد میکند، از این جهت آنرا در ظروف مخصوصی که از سفال لعابدار تهیه میشود نگهداری میکنند. در هنگام استعمال بهتر است قطره‌ای از محلول آنرا بوسیله میله‌ای از پارافین جامد روی شیشه مورد آزمایش بگذارند - نیدروژن سولفور یا اسید سولفیدریک گازی است که بمقدار زیاد در آب حل میشود و بوی تخم مرغ گندیده از آن بمشام میرسد. برای تهیه آن جوهر نمک را بر سولفور آهن که جسمی است سیاه رنگ و بیریت آهن نامیده میشود تأثیر میدهند) ممکنست قبل از بکار بردن نیدروژن سولفور قطرهٔ اسید فلوریدریک را بوسیله کاغذ خشک کن جذب کنند گاهی بجای نیدروژن سولفور که بوی نامطبوعی دارد مخلوطی با نسبت مساوی از جوهر سرکه* (آسید استیک (Acetic Acid) و یدوردوپتاسیم (Potassium Iodide) را بکار میبرند (برای تهیه این محلول بلافاصله قبل از آزمایش ده گرم یدوردوپتاسیم را در ده گرم آب حل میکنند و همین مقدار اسید را بمالیمت بر آن میفزایند) اگر سرب در شیشه وجود داشته باشد لکه درخشانی برنگ زرد در محل آزمایش ظاهر میشود.

برای اثبات وجود سرب در چینی - گوشه‌ای از ظرف چینی را با سمباده میسایند تا جلای آن از بین برود - سپس مانند حالت قبل قطره‌ای از محلول اسید فلوریدریک بر محل سائیده شده میگذارند و پنج دقیقه صبر میکنند تا اسید بر خاک چینی تأثیر نماید سپس وجود سرب را بکمک محلول یدوردوپتاسیم در آسید استیک تعیین مینمایند (یدوردوپتاسیم را باید در شیشه‌های رنگین و در محل تاریک نگهداری نمود زیرا در اثر نور فاسد میشود).

جستجوی سولفاتنها در آب یا قشرهای رسوبی (Test for the Presence of Sulphate) یا (Recherche de la Présence des Sulfates) مقداری از قشر مورد نظر را در آب مقطر حل مینمایند و در لولهٔ امتحانی میریزند (اگر منظور تجزیه آب باشد چند سانتیمتر مکعب از آنرا مستقیماً در لولهٔ آزمایش میریزند) و چند قطره محلول کلرور باریم (Barium Chloride) بدان میفزایند اگر رسوب سفید رنگی تولید شود دویاسه قطره جوهر نمک اسید کلریدریک* (Hydrochloric Acid) اضافه کرده و لولهٔ امتحان را تکان میدهند اگر رسوب تولید شده حل نشود، محلول مورد آزمایش

جستجوی فسفاتها درچینی (Test for the Presence of Phosphate — Recherche

de la Présence des Phosphates) گوشه‌ای ازطرف چینی را باكمك سمباده میسایند تا جلای آن از میان برود - سپس بكمك میله‌ای ازپارافین جامد قطره‌ای از محلول آسیدفلوریدریك بر آن میگذارند و پنج دقیقه صبر میکنند ، سپس بوسیله سرنگی این قطره را وارد لوله امتحانی میکنند که در آن محلول گرم مولیبدات آمونیك (Ammonium Molybdate) در جوهرشوره آسید نیتریک (Nitric Acid) وجود دارد - اگر رسوب زرد رنگی در لوله امتحان مشاهده شود دلیلی است بر وجود فسفات در چینی (آثار آسیدفلوریدریك را باید بلافاصله بعد از خاتمه آزمایش از روی اشیاء پاک نمایند) .

جستجوی نقره در آلیاژها (Vérification de L'existence de L'argent — Test for

Silver) گوشه ناپیدائی از جسم مورد آزمایش را با سوهان پاک میکنند تا لایه سطحی کاملاً از بین برود (این لایه ممکنست آب طلا یا فلز دیگری باشد و یا مربوط بترکیبات شیمیائی یکی از فلزات موجود در آلیاژ مورد آزمایش باشد) سپس قطره کوچکی از محلول جوهرشوره بر محل سوهان شده میگذارند ، اگر عیار نقره بیشتر از میزان «استاندارد» باشد (عیار نقره استاندارد نهصد و بیست و پنج در هزار است) رسوب خاکستری کم رنگی (کرم رنگ) ظاهر میشود و هر چه مقدار نقره در آلیاژ کمتر از میزان استاندارد باشد رسوب حاصل شده تیره تر بنظر میرسد فلزات غیر قیمتی (مانند مس) رنگ سبزی تولید مینمایند که با «کف» توأم میباشد . (حالتی نظیر جوشیدن Effervescence) بعد از خاتمه آزمایش باید بلافاصله شیئی مورد نظر را بشویند تا آثار آسید کاملاً پاک شود (برای تشخیص آلیاژهای نقره از طلا و همچنین از اجسامیکه از فولاد زنگ نزن (Stainless Steel) ساخته میشوند در شماره‌های قبلی به «آزمایش طلا» رجوع فرمایند) .

جستجوی کلرورها در آب (Recherche de la Présence des Chlorure — Test for

the Presence of Chloride) معمولاً در تمام آبهای طبیعی حتی آبهاییکه خوب تقطیر نشده باشند مقداری نمك طعام کلرورسدیم (Sodium Chloride) وجود دارد برای تعیین وجود کلرور در آب یا جسم مورد نظر مقداری از آب یا محلول ماده مورد نظر را در لوله امتحان میریزند (کمی از جسم مورد آزمایش را در آب مقطر مورد اطمینان حل میکنند) و چند قطره از محلول سنگ جهنم نیترات نقره (Silver Nitrate یا Nitrate D'argent) در آن میچکانند اگر رسوب سفید شیرمانندی در لوله امتحان دیده شد چند قطره جوهرشوره آسید نیتریک بدان میفزایند . در صورتیکه رسوب سفید تولید شده حل نگردد وجود کلرور در ماده مورد آزمایش تأیید میشود (سنگ جهنم را باید در آب مقطر حل نمایند و محلول آن پوست بدن را سیاه رنگ میکند) .

چرخ پرداخت (Buffing Wheel) چرخشی است نظیر چرخ سمباده که روی آنرا پارچه پیچیده‌اند یا اساساً چرخ را از پارچه تهیه کرده‌اند و برای پرداخت کردن از آن استفاده میکنند - معمولاً قبل از استعمال مقداری گرد از يك ماده ساینده نرم مانند گرد گل سفید بر روی چرخ میپاشند. **چرخ خراطی یا چرخ تراش (Le Tour-Lathe)** امروزه انواع چرخهای خراطی را از فلز یا چوب تهیه می‌نمایند و در صنایع دستی از آن‌ها استفاده میکنند - چرخ را گاهی بكمك موتور الکتریکی و گاهی بوسیله اهرمهای مکانیکی مانند رکاب (Treadle) بحرکت در می‌آورند این وسیله در اکثر کارگاهها یکی از لوازم بشمار می‌آید.

چرخ سمباده (Abrasive Wheel) صفحه مدوری است که از سنگ سمباده تهیه میشود و بكمك موتور یا اهرمهای مخصوصی میتوان آنرا بسرعت چرخانید برای بریدن اشیاء یا تیز کردن ابزار و گاهی پرداخت کردن از آن استفاده میکنند .

چرم (Cuir-Leather) چرم را از پوست حیوانات تهیه میکنند. برای این منظور بیشتر پوست گاو یا گوسفند را بکار می‌برند ولی گاهی نیز از پوست حیواناتی نظیر اسب ، خوک ، بز ، بزغاله و آهو استفاده میکنند - در ازمنه قدیم پوست بدن انسانرا مخصوصاً در کشورهای اروپائی

برای صحافی بکار میبردند در مناطق حاره پوست سوسمار را بچرم تبدیل مینمایند .

چرم یکی از مواد آلی است بهمین جهت با سانی فاسد میشود و اگر در نگهداری آن سهل انگاری شود میگذرد - برای جلوگیری از گندیدن ، لازمست گاهیگاهی آنرا با ماده چربی مانند وازلین ، روغن کرچک ، لانولین (Lanoline) یا روغن پشم گوسفند) یا روغن بالن چرب کرده و پرداخت نمایند اگر مواد روغنی را گرم نمایند بهتر جذب چرم میگردد .

در کتبی که جلد چرمی دارند طرفین عطف (لولاها) و شیرازه آن سریعتر از سایر قسمتها آسیب می بیند و بهتر است آنها را با مخلوطی بفرمول زیر پرداخت نمایند :

موم زرد (Bees-Wax) پانزده گرم ، روغن سدر (Cedar Wood Oil) سی گرم ، لانولین (Anhydrous Lanoline) دویست گرم ، بنزین هواپیما یا هگزان (Hexane) سیصد گرم این مخلوط بسیار قابل اشتغال است و در موقع استعمال آن باید احتیاط کامل مراعات گردد چند روز وقت لازم است تا کتابهایی که باین ترتیب پرداخت میشوند خشك گردند .

برای ترمیم اشیاء چرمی فاسد شده از مخلوط روغن کرچک در الکل که به نسبت شصت گرم روغن در چهل گرم الکل تهیه میشود استفاده میکنند و بعد از بیست و چهار ساعت بروغن کرچک خالص آغشته مینمایند .

برای معالجه چرمهایی که شروع بگندیدن کرده اند ، جلوگیری از پیشرفت فساد ضروری میباشد و برای این منظور آنها را در الکل رقیق که مقداری فنل (Phenol یا Carbolic Acid) بدان اضافه کرده اند فرو میبرند سپس در وازلین مذاب غوطه ور مینمایند - گاهی اعمال مزبور را با فرو بردن در پارافین مذاب تکمیل میکنند (این عمل از گندیدگی مجدد جلوگیری مینماید) .

برای دوختن و وصله کردن قطعات چرمی از نخ که بموم آغشته شده است استفاده میکنند - برای محافظت اشیاء چرمی از هجوم و آفت حشرات آنها را با محلولی از سوبلیمه (Corrosive Sublimate) در الکل سمپاشی مینمایند (این محلول بسیار سمی و خطرناک است) .

چسب (Colles-Cements, Adhesives) این اسم بتمام موادی که قدرت الصاق و چسبانیدن دارند مانند صمغ (Gomme-Gum) سریشم (Glue) یا چسب (Colle-Paste) اطلاق میگردد و انواع آنرا برای ترمیم اشیاء مختلف بکار میبرند البته در هر مورد از نوع خاصی استفاده میکنند. تشریح علل و چگونگی چسبیدن دو جسم بیکدیگر با سانی مقدور نیست ولی در هر حال لازمست سطوح مورد نظر کاملاً با یکدیگر مجاور شوند و تماس کافی میان آنها برقرار گردد ، غالباً مشاهده میشود که اگر دو صفحه شیشه ای را بدون بکار بردن چسب رویهم بگذارند بطوری بیکدیگر «جذب» میشوند که گاهی در موقع جدا کردن می شکنند (در این موارد برای جلوگیری از شکستن کافی است دو صفحه شیشه ای را با آرامی و بموازات سطح مشترک روی یکدیگر بلغزانند) - در حقیقت هنگام چسبانیدن دو جسمی که سطوح آنها کاملاً با یکدیگر تماس نمیشوند ماده چسبناک این وظیفه را بعهده میگیرد و با پر کردن پست و بلندیها - سطوح کاملاً همواری بوجود می آورد (اگر سطوح متقابل دو صفحه فلزی را با دقت کافی تراشیده و صیقل دهند ، سپس بدون چسب روی یکدیگر بگذارند طوری بهمیدیگر متصل میشوند که جدا کردن آنها با سانی میسر و مقدور نمیگردد) بهمین جهت لازم است چسب را بحداقل لازم و بصورت يك لایه بسیار نازك و غیر منفصل روی سطوح مورد نظر بکشند تا نتیجه حاصل رضایتبخش گردد - استعمال بیش از اندازه چسب سبب میشود که فاصله زیادی میان سطوح باقی بماند و اتصالی که باین طریق بوجود می آید معمولاً سست و ضعیف میباشد - بعد از اینکه دو سطح چسب دار را رویهم قرار دادند باید آنها را برای مدت کافی تحت فشار قرار دهند تا چسب کاملاً «سفت و سخت» شود البته در اثر فشار مقداری از چسب که غیر ضروری است از محل اتصال خارج میگردد ، برای چسبانیدن اشیاء باید با حوصله تمام اقدام شود و هرگز قبل از سفت شدن چسب ، نباید جسم را حرکت دهند تا اتصال سست نگردد .

بهر است چسب بحدا کافی روان و سیال باشد مثلاً اگر سریشمی تهیه نمایند که در موقع استعمال بسیار غلیظ و چسبنده باشد برخلاف انتظار نتیجه رضایتبخشی عاید نمیگردد - معمولاً

در هر مورد جسمی که متناسب با مشخصات جسم مورد نظر میباشد بکار میبرند ولی در تمام موارد نکته‌ای که در زیر بیان میشود باید توجه نمایند تا نتیجه بهتری عاید شود.

سطوح مورد نظر را باید قبلاً کاملاً تمیز و پاک نمایند و اگر آثاری از چسب خشکیده بر آن دیده شود بکلی بزدایند و این منظور نیز با سانی با استفاده از حلالهای مناسب میسر میگردد مثلاً آثار سریشم‌های ژلاتینی را با آب گرم یا بخار آب میزدایند و چسبهای رزینی را بوسیله الکل و اکثر چسبهای جدید را که منشاء سلولوئیدی دارند بوسیله آستن* (Acetone) یا آستات آمیل* (Amyl Acetate) پاک میکنند (مشخصات این دو ماده در شماره‌های گذشته بتفصیل ذکر شده‌اند). امروزه در اکثر موارد از چسبهای استفاده میکنند که در لوله‌هایی (Tubes) شبیه لوله‌های خمیر دندان پر شده‌اند و انواع آن بنامهای مختلف در بازار یافت میشوند مثلاً برای چسبانیدن قطعات سفالی، چینی، چوبی و نظائر آنها از چسبهای بنام (Duco)، (Durofix) و غیره استفاده میکنند - چسبهای مزبور از انحلال سلولوئید در آستن یا آستات آمیل تهیه میشوند و مانند تمام چسبهای سلولوئیدی شفاف (حاکی ماوراء شفاف) (Transparent) میباشد و بهمین جهت آنها را غالباً برای چسبانیدن اشیاء شیشهای شکسته بکار میبرند، در این مورد بهتر است قبلاً لپدهای قطعات شیشه را با کاغذ سمباده یا سنگ سمباده (سنگ سخت تیره رنگی است که از کربورسیلیم (Carborundum) تهیه میشود و چون درجه سختی این ماده در حدود الماس میباشد لذا آنرا برای سائیدن مواد سخت مانند شیشه بکار میبرند) بسایند.

اگر در هنگام شکستن ظرف شیشهای قطعات کوچکی از آن مفقود شده باشد. جاهای خالی را میتوان با چسبهای نامبرده در بالا پر کرد ولی غالباً استحکام محل متصل شده باندازه حالت اصلی نمیشود بهمین جهت این قبیل اشیاء را بعد از چسبانیدن نباید زیاد دستکاری یا جابجا نمایند - برای تهیه چسب خوب میتوان مقداری سلولوئید درمایی که به نسبت مساوی از آستن و آستات آمیل تشکیل یافته است حل نمایند تا بقلطت شربت برسد، اگر با افزودن مقدار بیشتری از حلال مخلوط را روانتر و سیالتر نمایند و رنی شفافی بدست میآید که ممکنست آنرا بکمک دستگاهی شبیه عطریاش (Pulverisateur-Atomiser) بر سطوح اشیاء مورد نظر میپاشند.

در هنگام استعمال فقط حاشیه‌های سطوح مورد نظر را بمقدار نسبتاً زیادی از این چسب آغشته میکنند و با فشار کافی زیادی چسب را از محل اتصال خارج مینمایند و دو قطعه را از یکدیگر جدا کرده میگذارند که چسب روی آنها کاملاً خشک شود، سپس حاشیه‌ها را مجدداً چسب زده و تحت فشار قرار میدهند تا خوب بهم متصل شوند - آب اثری بر این قبیل اتصالها ندارد و در آنها نفوذ نمیکند (Waterproof) ولی بوسیله مقدار کمی آستن یا آستات آمیل از هم گسیخته میشوند چسبهاییکه بنامهای (Seccotine) یا (Groid) بازار عرضه میشوند از ژلاتین تهیه میشوند و برای چسبانیدن اشیاء چوبی و قطعات سفالی بسیار مناسب میباشد ولی بسبب محلول بودن ژلاتین در آب اتصالها ضد آب یا (Waterproof) بشمار نمیآیند بعلاوه محل اتصال نیز نمایانتر از مواردی است که از چسبهای سلولوئیدی مانند (Durofix) استفاده کرده باشند در هنگام استعمال این چسبها بهتر است قبلاً سطوح مورد نظر را بقدر کافی گرم نمایند تا چسب بمقدار بیشتری در خلل و فرج جسم نفوذ نماید و در ضمن خاصیت چسبندگی آن نیز افزایش یابد.

چسبی که بنام (Fortafix) در بازار یافت میشود برای چسبانیدن قطعات سفالی و چینی بسیار مناسب است لکن لازم است دستور العمل کارخانه سازنده را بدقت مراعات نمایند تا نتیجه مطلوب بدست آید.

غیر از چسبهاییکه در بالا ذکر شدند و موارد استعمال وسیعی دارند، مواد دیگری نیز وجود دارند که موارد استعمال آنها نسبتاً محدود است و در موارد خاص بکار میروند از جمله رزینی بنام (Canada Balsam یا Baume de Canada) از درختان کاج و صنوبر قاره امریکا بدست میآورند که بعد از خشک شدن بسیار شفاف است، بهمین جهت آنرا برای چسبانیدن اشیاء شیشهای بکار میبرند ولی این رزین اگر مدتی در مجاورت هوا بماند ترك برداشته و کمی کدر

میشود، بهمین جهت توصیه میشود بجای آن از چسبهای سلولوئیدی که سریعتر خشک میشوند استفاده شود.

سریشم (Glue) را که خود نوعی ژلاتین میباشد بمقدار زیاد برای چسبانیدن قطعات چوبی، چرمی و کاغذ بکار میبرند (طرز تهیه و خواص سریشم و ژلاتین در فصول بعد ذکر خواهد شد) - اگر سریشم گرم شده مقداری روغن دانه کتان اضافه کنند چسبی (Waterproof) بدست میآید و برای این منظور معمولاً يك قسمت روغن به هشت قسمت سریشم میفزایند و اگر بهر کیلو گرم سریشم در حدود سی گرم جوهر شوره* (آسید نیتریک) مخلوط کنند چسبی که حاصل میشود بحالت مایع باقی میماند.

چسبی بفرمول زیر را میتوان بخوبی برای چسبانیدن کاغذ بکاربرد. کلرال یدراته* (Chloral Hydrate) پنج قسمت، ژلاتین سفید هشت قسمت، صمغ عربی دو قسمت و آب سی قسمت - ابتدا مواد جامد را در ظرفی چینی کاملاً بایکدیگر مخلوط کرده سپس آب جوش را بآن میفزایند و در مدت بیست و چهار ساعت گاهی آنرا تکان میدهند.

چسب نشاسته یا (Dextrine) برای چسبانیدن عکس و نقشه بسیار مناسب میباشد و مانند اکثر چسبهای دیگر کاغذ را جمع نکرده و چین دار نمیکند (طرز تهیه این چسب جداگانه بیان میشود). اشیاء مرمری شکسته را ممکنست با خمیری که از اختلاط چهار قسمت گچ سولفات کلسیم (Sulfate of Lime) و يك قسمت صمغ عربی بدست میآید مرمت نمود (این دوماه را قبلاً در هاونی سائیده و با محلول براكس* (Borax) می آمیزند) سطوح شکسته را باین مخلوط آغشته کرده و چند روز بدون حرکت میگذارند تا کاملاً خشک شوند.

سیلیکات سدیم (Sodium Silicate) را میتوان برای چسبانیدن قطعات چینی یا شیشه ای بکار برد ولی محلول رقیق آن که در تجارت با سم شیشه محلول (Water-Glass) عرضه میشود برای این منظور مناسب نمیباشد (از این ماده برای نگاهداری و محافظت تخم مرغ استفاده میکنند) - هنگام استعمال، لبه های قطعات شیشه ای را قدری گرم کرده و سیلیکات سدیم می آمیزند و بلافاصله روی یکدیگر قرار داده و می فشارند و بكمك حرارت کافی بیکدیگر جوش میدهند.

غیر از این جسم مواد دیگری نیز در تجارت یافت میشوند که با استفاده از آنها میتوان قطعات شیشه ای یا چینی و سفالی شکسته را بكمك حرارت بیکدیگر جوش داد ولی باید توجه داشت که لعاب اشیاء چینی و سفالی حتی در درجات حرارت کم نیز صدمه می بینند بهمین جهت استفاده از چسبهای تکیه بحرارت نیازمند میباشد مخصوصاً در مورد مرمت اشیاء لعابدار پرارزش و منحصر بفرد باید توسط کارشناس آزموده انجام گیرد، در غیر اینصورت با احتمال خیلی زیاد لعابها در اثر ناموزون بودن حرارت بیرنگ میشوند.

چسبی که از اختلاط کازئین (Casein یا شیر دلمه شده) و (Water-Glass یا شیشه محلول) بدست میآید برای چسبانیدن قطعات شیشه ای بسیار مناسب است.

برای چسبانیدن قطعات بلوری و کریستال و همچنین اشیاء عاجی یا سنگهای پربها، میتوان چسبهای مخصوصی ساخت لیکن چون تهیه مواد خام آنها از قبیل کائوچوی خام (Rubber Latex) و گوتا پیرکا (Gutta Perca) باسانی میسر نیست لذا از ذکر فرمول آنها صرف نظر میشود و در این قبیل موارد در هنگام ضرورت میتوان از چسبهای موجود در بازار که نام بعضی از آنها قبلاً ذکر شد استفاده کرد.

فرمولهای مختلفی را میتوان برای تهیه انواع چسب ذکر نمود مثلاً از اختلاط سفیده تخم مرغ (یا ماده آلبومینی دیگر) با آهک آب دیده چسب محکمی بدست میآید (صدف گرد شده را نیز ممکنست بجای آهک بکاربرد).

برای چسبانیدن اشیاء چرمی بچوب خمیری با فرمول زیرین بسیار مناسب است. يك کیلو گرم آرد گندم، سی گرم صمغ عربی و سی گرم زاج سفید با مقدار کافی آب مخلوط کرده و در روی آتش بهم میزنند تا هیچ نوع دلمه ای در آن باقی نماند سپس مخلوط را که بشکل خمیر

غلیظی است در ظرف سرپوش داری میزنند و میگذارند سرد شود .

برای چسباندن نقشه بمقوا خمیری بفرمول ذیل میتوان تهیه نمود . یکعدد ویبست گرم صمغ عربی را در سیصد و شصت گرم آب جوش حل کرده و سی گرم گلیسرین بدان میفزایند و خوب بهم میزنند تا مخلوط یکنواختی بدست آید .

در هنگام چسباندن اشیاء لازم است وسائلی در دسترس باشد که بتوانند محل اتصال را بیحرکت کرده و در ضمن تحت فشار نگاهدارند - برای ایجاد فشار میتوان از نوارهای لاستیکی یا نوارهای پلاستیکی که بنام (Scotch Tape) یا (Selotape) مشهورند و همچنین از سیم ، نخ ، سنجاق و نظایر آنها استفاده کرد در مورد مبلمان و صندلیها انواع گیره های فلزی یا وزنه های نسبتاً سنگین را بکار میبرند - برای بیحرکت نگاهداشتن قطعات مورد نظر در هنگام ترمیم ممکنست از جعبه ای پر از شن یا از گچ قالبگیری و یا بالشتکهای پارچه ای و یا از (Plasticine)* استفاده کنند . در هنگام ترمیم اشیاء شکسته معمولاً در یک و هله بیش از دو یا سه قطعه را یکدیگر نمی چسباندند و اگر تعداد قطعات بیشتر باشد پس از چسباندن دو قطعه صبر میکنند تا محل اتصال کاملاً خشک شود سپس عمل را ادامه میدهند .

در موقع جفت کردن قطعات شکسته باید منتهای دقت مبذول گردد که بریدگی ها و لبه ها کاملاً با یکدیگر «جور» و «درگیر» شوند زیرا خطائی در حدود یکدهم حتی یک بیستم میلیمتر در اول کار منجر بظهور اختلاف نسبتاً فاحش و زشتی شیئی مرمت شده میگردد .

مقدار چسب باید باندازه ای باشد که کاملاً در خلل و فرج سطوح مورد نظر نفوذ کند و زیادی آنرا باید پس از سفت شدن محل اتصال بدین طریق پاک کرد : قطعه ای از پنبه را با حلال مناسبی فقط بطور مختصر نم میزنند (مثلاً در مورد چسبهای سلولوئیدی از آستن یا آستات آمیل استفاده میکنند) و زیادی چسب را که روی محل اتصال جمع شده و خشکیده است با آرامی پاک میکنند (اگر پنبه را در حلال خیس کنند ، مقداری از حلال در ضمن عمل بداخل اتصال نفوذ کرده و آنرا سست میکند) .

اتصالی که بکمک چسب حاصل میشود برای اشیائی که جنبه نمایشی و زینتی دارند کافی است ولی در مورد اجسام سنگین و مخصوصاً اشیائی که مورد احتیاج روزانه میباشد بهتر است بچسباندن قناعت نکرد ، بلکه در صورت امکان بکمک سیم یا گیره ، سنجاق دوخت و نظائر آنها باشیاء مرمت شده استحکام بیشتری بدهند .

چسب نشاسته (Gomme Indigène - Starch Gum - Flour Paste) این ماده که بنام کلی «چسب» در همه جا یافت میشود برای چسباندن اوراق کاغذی بسیار مناسب است - معمولاً برای تهیه آن مخلوطی از یک کیلو گرم آرد گندم و بیست و پنج گرم زاج را در مقدار کافی آب جوش ریخته و بهم میزنند تا غلظت لازم بدست آید بهتر است کمی هم سوبلیمه بخمیر مزبور میفزایند تا از گندیدن آن جلوگیری نماید .

برای کارهای ظریف تر از فرمول زیرین استفاده میکنند: نشاسته یا آرد گندم نیم کیلو گرم ، زاج هفت گرم ، فرمالین* (Formalin) هفت گرم و در حدود دو لیتر ونیم آب - ابتدا نشاسته را در مقدار کمی آب خمیر کرده و زاج را بدان میفزایند و پس از اضافه کردن باقیمانده آب در یک ظرف دوجداره ریخته و میجوشانند و مرتباً بهم میزنند تا صورت خمیر بخود بگیرد - فرمالین را برای جلوگیری از گندیدن بدان میفزایند .

تاریخ کتاب و کتابخانه در ایران

(۱۷)

رکن‌الدین همایونفرخ

۲۸۰ - کتابخانه رستمخان شاملو : رستمخان شاملو از امرای بنام دوران صفویه است و مردی فضل‌دوست بود کتابخانه معظمی ترتیب داده بود و محمدامین عقیلی شاگرد مولانا محمدحسین تبریزی جلی و خفی‌نویس مشهور کتابدار کتابخانه او بوده است .

۲۸۱ - کتابخانه شاه‌عباس ثانی : شاه‌عباس ثانی نیز مانند شاه‌تهماسب و شاه‌عباس بزرگ بنقاشی و کتاب علاقه وافر داشت و در زمان او کتابخانه سلطنتی رونق و شکوهی تازه گرفت و محمد امین مشهدی که از شاگردان میرعماد بود تصدی کتابخانه او را به عهده داشته است .

۲۸۲ - کتابخانه شاه سلیمان صفوی : کتابخانه شاه سلیمان صفوی را هم باید یکی از کتابخانه‌های مهم ایران بشمار آورد زیرا پانزده هزار جلد کتاب دستنویس و نزدیک به پانصد جلد کتابهای آلمانی - فرانسوی - هلندی داشته است .

شاردن فرانسوی که بایران مسافرت کرده در سفرنامه‌اش متذکر کتابخانه شاه‌صفی شده و چنین مینویسد : « . . . در کنار عمارت شاه تالاری وجود دارد که بتالار طویله شاهی معروف است و آن چندین اوتاق بزرگ دارد در این اوتاق‌ها کتابخانه شاهی جای دارد و ریاست کتابخانه بر عهده میرزا مقیم‌کنابدار محول است .

کتابهای کتابخانه شاهی پانزده هزار جلد است و بیشتر کتابهایش بزبانهای فارسی ، عربی ، ترکی است و در این کتابخانه دوصندوق هم از کتابهای بزبانهای اروپائی است یکی از صندوق‌ها ۷۶ جلد کتاب دارد و صندوق دوم محتوی کتابهایی است که پس از تصرف هرمرز از طرف سپاهیان شاه‌عباس از کلیسای آن بغنیمت گرفته شده است ، کتابهای این صندوق‌ها بیشتر بزبانهای آلمانی و فرانسوی است و قسمتی از کتابهای خارجی از غارت خانه سفیر هلستن در هفتاد سال قبل از این بدست آمده است »^۱ .

۲۸۳ - کتابخانه میرزا نظام‌الملک . رشت : میرزا آقاییک‌بن میرزا نظام‌الملک وزیر گیلان در زمان شاه‌عباس ثانی بود . این وزیر دانشمند افاضل زمان را بسیار معزز میداشت و آنان را بتألیف و تصنیف آثار مشوق بود ، از جمله میتوان از عبدالوحید واعظ‌گیلانی استرآبادی یاد کرد کتاب دم دنیا را بنام این وزیر تحریر کرده است ، این وزیر دانش‌دوست کتابخانه‌ای در رشت فراهم آورد که مرجع افاضل و دانش‌پژوهان بوده است . در کتابخانه نویسنده چند نسخه از کتابهای کتابخانه این وزیر موجود است که تاریخ ۱۰۷۲ را دارند .

۲۸۴ - کتابخانه مدرسه آقا کافور . اصفهان : آقا کافور گرچه مردی زشت‌روی بود اما طینتی پاک‌داشت . او مردی متدین و امین بوده و از همین نظر سمت صاحب‌جمعی خزانه شاه‌عباس دوم با او بوده است . آقا کافور در اصفهان نزدیک بازار محمدامین‌خان مدرسه‌ای ساخت و شاردن در سفرنامه‌اش از مدرسه او یاد میکند و از او شرح حال بدست میدهد^۲ . مدرسه آقا کافور کتابخانه قابل توجهی برای استفاده طلاب علوم دینی داشته است .

۱ - سفرنامه شاردن ج ۱ ص ۵۹ .

۲ - ص ۷۱ . کتبه این مدرسه بخط محمد رضا امامی خطاط شهر سال ۱۰۶۹ هجری شده است .

۴۸۵ - کتابخانه مدرسه عباسی . اصفهان : در جنوب شرقی محن مسجد شاه اصفهان قرار دارد . این مدرسه را شاه عباس بزرگ در اواخر دوران سلطنتش ساخته بود که طلبه‌نشین بوده و برای مطالعه طلاب کتابخانه بزرگی داشته است . این مدرسه در زمان شاه عباس ثانی بموجب کتیبه‌ای که دارد یکبار تعمیر شده و در زمان ناصرالدین شاه نیز بار دیگر تعمیر گردیده و از این لحاظ بغلط بمدرسه ناصری معروف شده است .

۴۸۶ - کتابخانه مدرسه فاضلیه . مشهد : بانی این مدرسه فاضلخان ملقب به علاءالملک تونی بوده که سال ۱۰۶۰ ساختمان آنرا آغاز کرده و براساس نوشته کتیبه آن به ثبت مطلع الشمس^۳ بنای آنرا سال ۱۰۷۵ بنام شاه عباس دوم با تمام رسانیده است . این مدرسه نیز مانند دیگر مدارس قدیمه ایران^۴ کتابخانه داشته و کتابخانه آن بسیار غنی و معظم بوده است . فاضلخان گذشته از اینکه کتابخانه شخصی‌اش را وقف مدرسه کرد تا زنده بود نیز کتاب می‌خریده و وقف کتابخانه می‌کرده . مطلع الشمس به نقل از فریزر سیاح انگلیسی که کتابخانه این مدرسه را بازدید کرده بوده است مینویسد : « . . . کتابهای آن هفتاد هزار تومان قیمت داشته است » .
بر طبق فهرستی که مرحوم عماد تهرانی برای کتابهای مخطوط کتابخانه مدرسه فاضلیه در سال ۱۳۰۸ ش. ترتیب داده در آن زمان کتابهای بازمانده آن کتابخانه بزرگ فقط ششصد جلد بوده است !!

متأسفانه بنای مدرسه فاضلیه را بمنظور تعریض فلکه برابر محن مطهر خراب کردند و آنچنان بنای عتیق و زیبا را که کاشی‌کاریهای آن از شاهکارهای دوران صفویه بود از میان برداشتند ، پس از خرابی بنای مدرسه کتابهای آن در بر شد . نخست کتابها را بکتابخانه مدرسه میرزا جعفر بردند و پس از چندی از آنجا بکتابخانه مدرسه نواب منتقل ساختند و قسمتی از آنها را هم بکتابخانه آستان قدس رضوی منتقل کردند فاعتبرو یا اولیالبصار .

۴۸۷ - کتابخانه مدرسه میرزا جعفر . مشهد : این مدرسه نیز از بناهای دوران شاه عباس دوم بوده و کتابخانه مفصل و قابل توجهی داشته است . در سال ۱۳۱۲ کتابهای این مدرسه را بکتابخانه مدرسه نواب منتقل ساخته‌اند و بنای آن به ادارات دولتی (اوقاف) اختصاص یافته است .

۴۸۸ - کتابخانه مدرسه نواب . مشهد : براساس کتیبه‌ای که در سردر مدرسه موجود است بانی آن میرزا صالح نقیب رضوی بوده است که آنرا در زمان پادشاهی شاه سلیمان صفوی از سرمایه خود بنا کرده و تاریخ بنای آن ۱۰۸۶ هـ . نوشته شده است . مطلع الشمس شرح حال او را بدست میدهد و مینویسد^۵ : « . . . مادرش فخر النساء بیکم حمیده شاه عباس ماضی بوده و خود او در عهد شاه عباس ثانی بصدر الممالکی کل ایران مفتخر بوده است » .

میرزا صالح نواب که صدر الممالکی کل ایران را بر عهده داشته پس از اینکه بنای مدرسه‌اش پایان رسید کتابخانه بزرگی نیز برای مدرسه تأسیس کرد و بطوریکه نوشته‌اند^۶ میرزا صالح تا زنده بوده است (در حدود هیجده سال پس از اتمام بنای مدرسه) تعداد قابل توجهی کتب مخطوط و نفیس برای کتابخانه مدرسه خریداری و وقف کرد .

در سال ۱۳۱۲ ش. مدرسه نواب بصورت دبیرستان معقول و منقول تغییر وضع میدهد و کتابهای مدرسه فاضلیه نیز بکتابخانه مدرسه نواب منتقل میگردد و تالاری برای مطالعه و کتابخانه نیز احداث می‌کنند . پس از شهریور ۱۳۲۰ که شادروان نوقانی بتولیت مدرسه تعیین میگردد بوضع کتابخانه مدرسه نواب سرو صورتی میدهد و کتابخانه را بداخل مدرسه منتقل میکند طبق آماری که در دست است هم‌اکنون مخطوطات این کتابخانه در حدود هزار مجلد است و نسخه‌های

نفیسی نیز در میان کتابهای کتابخانه یافت میشود. بقرار اطلاع فهرسنی نیز برای کتابهای این کتابخانه تهیه کرده‌اند.^۷

۲۸۹ - کتابخانه منشار . در مشهد : شیخ علی منشار ، همسر دختر شیخ بهائی بوده است او نیز مردی دانشمند بود و مدتی در هندوستان می‌زیست و از آنجا کتابهای نفیسی با خود بایران آورد پس از اینکه درگذشت همسرش (دختر شیخ بهائی) کتابهای کتابخانه او را وقف کتابخانه آستان قدس رضوی کرد و برگزیده کتابهای آستانه افزود .

۲۹۰ - کتابخانه مدرسه سلیمانیه . اصفهان : این مدرسه قرینه مدرسه عباسی در جوار صحن مسجد شاه اصفهان قرار دارد و براساس کتیبه آن از بناهای شاه سلیمان صفوی است . این مدرسه طلبه‌نشین بود و هنوز غرفه‌های کاشی کاری آن که کاشی هفت‌رنگ است پابرجاست و نماینده شکوه و جلال این مدرسه در دوران گذشته است .

۲۹۱ - کتابخانه مدرسه جده بزرگ . اصفهان : دل آرام خانم جده بزرگ شاه عباس دوم بانی آن بوده و براساس کتیبه آن سال ۱۰۵۷ بنا گردیده است و باید گفت پس از ساختن این بنا جده کوچک هم باو تأسی جسته و مدرسه‌ای هم او ساخته است . این مدرسه حجراتی دارد و طلبه‌نشین بوده است .

۲۹۲ - کتابخانه مدرسه جده کوچک : بانی این مدرسه طبق کتیبه آن که بقلم محمدرضا امامی است سال ۱۰۵۸ ه . ساختند شده و بانی آن جده کوچک شاه عباس دوم بانوئی نیکوکار و خیراندیش بوده است . این مدرسه دو طبقه است و حجرات آن برای سکونت طلبه ساخته شده و کتابخانه این مدرسه از کتابخانه‌های معتبر زمان خود بوده است .

۲۹۳ - کتابخانه مدرسه ملا عبدالله . اصفهان : این مدرسه در زمان شاه صفی ساخته شده و موقوفات بسیاری هم برای اداره امور آن وقف شده بود . در زمان فتحعلیشاه قاجار تعمیرات اساسی شده است . کتابخانه آن در تاراج افغان از میان رفته و مجدداً کتابخانه آن دائر گردیده و هم امروز نیز آثاری از این کتابخانه در مدرسه مذکور باقی است .

۲۹۴ - کتابخانه شاه نعمت‌الله باقی : شاه نعمت‌الله باقی نوه شاه نعمت‌الله کرمانی و از امرای دوره صفوی است که در یزد می‌زیسته . کتابخانه بزرگی در یزد ترتیب داده بود که مرجع دانشمندان و عارفان و اهل حق بوده است .

ملاحسین یزدی متخلص به مؤمن که از شاگردان میرزا جان شیرازی بوده است تصدی کتابخانه او را برعهده داشته است .

۲۹۵ - کتابخانه عبدالله بن اسکندر بن جانی بیگ : در سال ۹۶۵ ه . که عبدالله خان بن اسکندر خان سلطان ماوراءالنهر ملازم سعیدخان شد . تصدی کتابخانه‌اش را به مولانا عبدالرحمن مشفق بخارائی که از شاگردان کوبی شاعر بوده واگذاشت . این کتابخانه در سمرقند بوده و از کتابخانه‌های ممتاز ماوراءالنهر بشمار میرفته است .

۲۹۶ - کتابخانه مدرسه سهراب مکری . مهاباد : در دوران سلطنت شاه سلیمان ، سهراب خان مکری که از اعظم مردم مهاباد بود سال ۱۰۸۹ مدرسه بزرگی ساخت این مدرسه کتابخانه بزرگی داشته که بیشتر کتابهای آن مربوط به فقه شافعی بوده است .

۲۹۷ - کتابخانه شیخ نجیب . اصفهان : شیخ نجیب‌الدین رضا متخلص به نجیب از مشایخ سلسله ذهبیه است که تألیفات متعددی دارد . از جمله کتاب نور الهدایه اوست که بچاپ هم رسیده . شیخ از معاصران شاه سلیمان صفوی بود . این دانشمند نامی کتابخانه معظمی در اصفهان فراهم آورده بود که مورد استفاده و مراجعه پیروان سلسله ذهبیه بوده است . کتابهای متعلق بکتابخانه او در کتابخانه‌های خصوصی بسیار است^۸ . این دانشمند سال ۱۰۸۰ ه . درگذشت است .

۷ - اینهم مورد مستند دیگری است از اینکه مدارس قدیمه کتابخانه داشته‌اند .

۸ و ۹ - از کتابهای متعلق باین دو کتابخانه نسخه‌هایی در اختیار نویسنده است .

۳۹۸ - کتابخانه کمال الدین خضر شاه دزفولی . شوشتر: خضر شاه ازدانشمندان اواخر قرن نهم است در شوشتر کتابخانه قابل توجهی فراهم آورده بوده و کتابخانه او در دسترس استفاده دانشمندان و اهل تحقیق بوده است. کتابهای متعلق بکتابخانه خضر شاه تاریخ ۱۰۰۳ را دارند.^۹

۳۹۹ - کتابخانه مدرسه مریم بیگم . اصفهان : این مدرسه نزدیک محله خواجو در کنار چهارسوی نقاشی قرار داشته که آنرا مریم بیگم دختر شاه صفی سال ۱۱۱۵ هـ بنا کرده و برای آن موقوفاتی نیز اختصاص داده بوده است. مدرسه مریم بیگم تا زمان فرصت الدوله شیرازی پابرجا بوده است . زیرا فرصت الدوله در آثار العجم مینویسد : « . . . يك طلبه در آن ندیدم مگر در بعضی اوقات آنها سگ بچه گذاشته و در دالانش تاپو می ساختند » .

در اثر عدم توجه این مدرسه ویران شد و موقوفات آن به تصاحب افراد درآمد و اکنون در محل آن دبستانی بنا کرده اند و دولوح سنگ مرمر که حاکی از وقف نامه مدرسه بوده است بموزه ایران باستان انتقال داده اند . مطالب این لوح ها حاوی اطلاعاتی است از اداره امور مدرسه و شرایط پذیرفتن طلاب که قسمتی از آن را برای مزید فایده در اینجا نقل می کنیم . « . . . از جمله شروط اینست که سکنه مدرسه مذکوره مشغول تحصیل علوم دینی که فقه و حدیث و تفسیر و مقدمات آنهاست صالح و متقی و پرهیزکار و از اهل قناعت باشند و از زمره ارباب بطالت و کسالت و شرارت نبوده حجره خود را معطل و مقفل نگذارند . بلکه شب و روز در حجره خود بمباحثه و مطالعه و عبادت مشغول باشند و اگر یکسال بر احدی بگذرد که ترقی در حال او به حسب علم و عمل نشده باشد و یا مظنون مدرس شود که قابل ترقی نیست از مدرسه اخراج نماید و جماعتی که در عرض یکسال به حسب علم و عمل ترقی و مظنون نشود و قابلیت ترقی باشند باید که زیاده از پنجسال در آن مدرسه ساکن نشوند . اگر احياناً حرکت بعضی از اشخاص بعد از مدت پنجسال متعذر یا متعسر باشد یا آنکه در عوض ایشان جمعی متصف بصفات مذکوره حاضر نباشد باید که تا برطرف شدن عذر در مدرسه باشند و نهایتش تا هفت سال . اما بعد از هفت سال البته باید که بدر روند و بر مدرس آنکه سعی بلیغ کند که جمعی دیگر که متصف بصفات مذکور باشند تحصیل نموده بجای ایشان ساکن سازد و حجره ها را خالی و معطل نکند و هر که بعد از هفت سال یکروز بماند غاصب باشد و به غضب خدا و رسول گرفتار شود و باید که کتابهای علوم و همیه یعنی علوم مشکوک و شبهات که بعلوم عقلیه و حکمت مشهور و معروف است مثل شفا و اشارات و حکمت العین و امثال ذالک به شبهه دخول در مقدمات علوم دینی نخوانند !! و وجه معاش خواه و وظیفه و خواه تعلیم و خواه غیر آنها از هیچ ممری نداشته باشند و باید که مدرس در تمشیت و اجرای امور مزبور اهتمام ورزد . شروط سکنی مدرسه از جمله شروط سکنی مدرسه مزبوره آن است که باید زوجة یا خانه یا پدر صاحب خانه یا مادر صاحب خانه در شهر اصفهان یا دور و حوالی شهر تا چهار فرسخ شرعی نداشته باشد و هرگاه یکی از آنچه مذکور شد یعنی زوجة یا خانه یا پدر صاحب خانه یا مادر صاحب خانه در چهار فرسخی شهر یا زیاده بر چهار فرسخی داشته باشد باید که ماهی زیاده بر دوشب در آنجا نماند . . . »^{۱۰}

۴۰۰ - کتابخانه مدرسه خالصیه . اصفهان : بانی این مدرسه بر اساس کتیبه ای که داشته است میرزا تقی نام بوده که مدرسه را در سال ۱۰۷۱ هـ . بمنظور توطن سید نعمت الله جزایری صاحب کتاب انوار نعمانیه در اصفهان نزدیک حمام شیخ بهائی ساخته بوده است . سرپرستی این مدرسه را به سید نعمت الله جزایری وا گذاشته . تاریخ بنای مدرسه را چنین ثبت کرده اند^{۱۱} :

این بنا را سه نام نامی آن	که فرح بخش شاب و هم شیخ است
اولین . مدرسه . دویم طینه	سیمین . خالصیه . . تاریخ است

این مدرسه کتابخانه قابل توجهی داشت و کتابهای آن کتابهای علمی و حکمی بوده است .

۱۰ - به ثبت روزنامه سرنوشت چاپ اصفهان شماره ۲۴ سال اول .

۱۱ - گنجینه تاریخی اصفهان ص ۶۰۹ .

۳۰۱ - کتابخانه محمد مکی عاملی . اصفهان (شهید اول): محمد مکی بن شمس‌الدین عاملی معروف به شهید اول است و در اعیان الشیعه شرح حال کامل او آمده است . این دانشمند کتابخانه معظمی داشته است که در کتابخانه‌های اختصاصی و معروف نسخه‌های بسیاری از آنها درست است از جمله مجموعه شماره ۹۰ کتابخانه دانشکده ادبیات تهران^{۱۲} و نسخه‌ای از آداب الفلاسفه و نوادر از اسحق بن حنین شماره ۲۱۰۳ کتابخانه دانشگاه ولغت‌نامه‌ای عربی و فارسی و درمان چهارپایان و پرندگان متعلق بکتابخانه نویسنده و کتابخانه مجلس شورای ملی . این دانشمند تا ۱۱۷۸ هـ . حیات داشته است .

۳۰۲ - کتابخانه مدرسه آقا کمال خازن . اصفهان : آقا کمال خزاندار شاه سلطان حسین صفوی بوده است و در اشعاریکه در مدرسه چهارباغ اصفهان کتیبه شده از او یاد گردیده است . این مرد از شیفتگان علم و ادب بود و در سال ۱۱۰۸ هـ . مدرسه‌ای در جنب مزار شاهزاده ابراهیم ساخت و به تشویق او شاه سلطان حسین بسال ۱۱۱۶ هـ . بساختن مدرسه چهارباغ همت گماشت متأسفانه بنای این مدرسه را ویران کردند و سپس امنای خیر از مصالح آن مسجد رحیم‌خان را ساختند . این مدرسه نیز کتابخانه‌ای بزرگ همانند کتابخانه مدرسه چهارباغ داشت که در فتنه افغان از میان رفت .

۳۰۳ - کتابخانه مدرسه حکیمیه نیم‌آورد : این مدرسه را امیر محمد مهدی حکیم‌الملک اردستانی بسال ۱۱۰۵ هـ . ساخته و کتیبه آن بخط ثلث اثر عبدالله رجال موجود است . جابری انصاری در تاریخ اصفهان^{۱۳} درباره بانی این مدرسه مینویسد که بانی مدرسه کاسه‌گران حکیم‌الملک اردستانی است که آن را مدرسه حکیمیه نیز میخوانند . حکیم‌الملک در زمان اورنگ زیب بهندوستان رفت و در آنجا موفق شد بیماری صعب‌العلاج اورنگ زیب را معالجه کند و در نتیجه از انعامات آن شاه برخوردار گردید و پس از مراجعت باصفهان او و همسرش دو مدرسه از سرمایه‌ای که آورده بودند ساختند و برابر هزینه‌ای که صرف ساختمان مدرسه‌ها شد مستغلاتی نیز خریده و وقف اداره آن کردند . این مدرسه طلبه‌نشین بوده و در حال حاضر نیز دائر است . کتابخانه حکیم‌الملک نیز وقف این مدرسه شده بوده است .

۳۰۴ - کتابخانه ابراهیم بن محمد نصیر مدرس . مشهد : ابراهیم بن محمد نصیر ، مدرس دانشمندی بود و از جمله خدام آستانه قدس رضوی بشمار میرفت . کتابخانه مفصلی داشته است که مهر کتابخانه او در پشت کتابهای کتابخانه‌اش با تاریخ ۱۱۱۰ هـ . مشخص است . مجلداتی از کتابهایش را وقف آستانه قدس رضوی کرده که هم‌اکنون در کتابخانه مذکور موجود است .

مدارس دیگری نیز در اصفهان بوده که بطور فهرست از آنها یاد میشود : ۳۰۵ - مدرسه جلالیه ، ۳۰۶ - مدرسه شمس‌آباد ، ۳۰۷ - مدرسه عربان ، ۳۰۸ - مدرسه ترکها ، ۳۰۹ - مدرسه حاجی کرباسی ، ۳۱۰ - مدرسه اسماعیلیه ، ۳۱۱ - مدرسه درکوشک ، ۳۱۲ - مدرسه حاج شیخ محمدعلی ، ۳۱۳ - مدرسه ساروتقی ، ۳۱۴ - مدرسه نوریه ، ۳۱۵ - مدرسه میرزا مهدی .

۳۱۶ - کتابخانه مدرسه چهارباغ - مدرسه سلطانی : کتابخانه مدرسه چهارباغ از کتابخانه‌های معظم و بسیار غنی دوران صفویه بوده است . چگونگی بنا و افتتاح این مدرسه که در تاریخ وقایع‌الاسنین والاعوام ، که هم در آن ایام نوشته شده است به تفصیل آمده و تلخیصی از آن را در اینجا می‌آوریم^{۱۴} .

بر طبق نوشته این کتاب شاه سلطان حسین بنای مدرسه را در سال ۱۱۱۶ آغاز کرده و در سال ۱۱۱۸ ساختمان آن باتمام رسیده و تا سال ۱۱۲۶ هـ . تزئینات و کاشی‌کاریهای آن بطول انجامیده است . این مدرسه یکصد و پنجاه حجره برای سکونت طلاب دارد و در سال ۱۱۲۰ هـ . برای سکونت رئیس مدرسه که آقا میر محمد باقر بوده است خانه‌ای در جوار مدرسه بمبلغ سیصد

۱۲ - فهرست کتابهای خطی دانشگاه ص ۱۶ و ۵۰۶ .

۱۳ - ص ۳۰۷ .

۱۴ - نسخه خطی مجلس شورای ملی تألیف سید عبدالحسین خاتون‌آبادی اصفهان که گمان میرود نسخه منحصر بفرد باشد .

تومان صفوی میخرند .

وقایع السنین والأعوام در ذیل وقایع سال ۱۱۲۲ مراسم و تشریفات روز افتتاح مدرسه را چنین ثبت کرده است : « مسکون شدن مدرسه جدید سلطانی که واقع است در جنب چهارباغ اصفهان در جمعه دهم شهر رجب المرجب سنه ۱۱۲۲ و در آن روز در مدرسه مذکوره حسب الامر پادشاه مجمعی منعقد شد از امراء و ارباب منصب و علمای اعلام و مدرسین و طلبه مدرسه در آن روز مدرس مدرسه مذکور اعی زبدة العلماء المتبحرین علامة العلماء مجتهد الزمانی آمیرزا محمد باقر اسلمه الله خلف مرحوم مبرور ازهد اهل زمانه میر محمد اسمعیل خاتون آبادی شروع بدرس نموده و تهذیب حدیث و شرح مختصر اصول و شرع لمعه را شروع فرمود - و محمد سلیم خان ایشیک آقاسی باستی و عمله مجلس پادشاهی در خدمت بودند و هیچیک نه نشستند در آنروز دویست خوان از تنقلات و دویست خوان ماحضر و دویست قاب طعام از سرکار پادشاه صرف شد و در مدرسه و اعتماد الدوله شاه قلی خان بعثت آزار نیامده و پنجاه خوان شیرینی فرستاد و پنجاه خوان شیرینی دوفتر دیگر فرستاده بودند » .

استاد فقید اقبال آشتیانی به نقل از نسخه علامه آقا سید شهاب الدین مرعشی نجفی صورت علما و رجالی را که در آن روز بوده اند بدست میدهد از جمله آقا جمال فرزند آقا حسین خونساری آقا میر محمد صالح شیخ الاسلام و ملا بها، الدین مشهور بفاضل هندی ، ملا محمد جعفر و ملا محمد هادی و^{۱۵}

شاه سلطان حسین صفوی کتابهای نفیس و ارزنده ای که در کتابخانه سلطنتی بود بکتابخانه سلطانی منتقل کرد و تا زمانی که واقعه افغان رخ نداده بود آنچه ممکن بود کتاب فراهم میآورد و بکتابخانه سلطانی اهدا میکرد . اینک بشرح سرنوشت کتابخانه نفیس مدرسه سلطانی به نقل از جغرافیای اصفهان می پردازیم^{۱۶} :

« سلاطین صفوی انار الله برهانهم کتب هر علمی را تمحیح و تنقیح کرده سه دسته از کل آنها را بخط خوش نویسانده وقف فرموده یکدسته را در کتابخانه مبارکه امام ثامن حضرت رضا علیه آلاف التحید و الثنا و نیز یکدسته در کتابخانه شاه صفی قدس الله سره باردیبل فرستاده بودند ، دسته دیگرش را در کتابخانه دولتی مدرسه چهارباغ اصفهان ضبط و محفوظ میداشتند و از نسخ آنها بعضی دین بعضی در کتابخانه های مدارس و لایات و مملکت بود^{۱۷} ، کتابهای مدرسه چهارباغ اصفهان را هم مدرسش در زمان غلبه افغان احتیاط کرد و در خانه خود بسر دای ریخت و در آن را مسدود نمود و هشت نه سال اغتشاش این طایفه و غیره سرکشی نشد . بسیاری از این کتب بگرد وید و موریانه ضایع شد و پس از آنهم الی الآن در همان سردابه ها مانده و بسرور دهور موریانه آنها را از حیز انتفاع انداخته است !! »

۳۱۷ - کتابخانه میرفندرسکی . اصفهان : صدرالدین میرفندرسکی از دانشمندان و علمای بنام ایران و معاصر با شاه طهماسب دوم صفوی بوده است . کتابخانه میرفندرسکی شهرت و معروفیت بسزائی داشته و این کتابخانه گرانقدر را بنا بر وصیتش بکتابخانه آستانه شاه صفی منتقل و وقف کردند و چنانکه گذشت به سرنوشت کتابهای کتابخانه شاه صفی الدین اردبیلی دچار شد و بغارت رفت .

۳۱۸ - کتابخانه مدرسه غازی . قزوین : مولی خلیل بن غازی قزوینی که در سال ۱۰۸۹ در گذشته بانی مدرسه غازی در قزوین است . غازی قزوینی تألیفات متعدد در معقول و منقول دارد^{۱۸} . این مرد دانشمند در مدرسه اش کتابخانه ای بزرگ و غنی فراهم آورد که آثار آن باقی است .

۳۱۹ - کتابخانه ملا نصیر معروف به نصیرای همدانی : نصیرای همدانی از دانشمندان بنام قرن یازدهم و شاگرد نامدار میرداماد شهر است . کتابخانه او را افندی شخصاً دیده و مینویسد

۱۵ - مجله یادگار سال سوم شماره سوم ص ۵۷ .

۱۶ - جغرافیای اصفهان چاپ تهران ص ۸۸ .

۱۷ - اینهم مورد مستند دیگری از اینکه کلیه مدارس کتابخانه داشته اند .

۱۸ - یک نسخه از تألیفات غازی قزوینی بخط مؤلف در کتابخانه نویسنده محفوظ است .

که کتابهای کتابخانه مالنصیرا اکثر نسخه‌های نایاب و نادر و قیمتی بوده و نصیرا درخواستی آنها بخط خود تعلیقاتی نوشته است.

۳۴۰ - کتابخانه خاندان آل مشعشع . حویزه : خاندان آل مشعشع یا موالی از ۸۴۰ -

۱۰۲۵ در اهواز و حدود آن حکومت داشتند . شرح حال این خاندان بطور تفصیل در جلد چهارم آثار الشیعه آمده است . این خاندان مردمی فضل دوست و دانش پرور بودند و کتابخانه مهمی در حویزه بنیاد نهادند سیدعلی خان معروف بوالی حویزه که خود از دانشمندان ایران و آثار متعددی نیز تألیف کرده است بر مجد و عظمت کتابخانه دودمان خود افزود .

عبدالله افندی شرح این کتابخانه را بدست میدهد و متذکر است که کتابخانه آل مشعشع در غائله سال ۱۱۱۷ از میان رفته است .

۳۴۱ - کتابخانه خاتون آبادی . اصفهان : امیر اسماعیل خاتون آبادی سردودمان خاندان

معروف خاتون آبادی کتابخانه معظمی در اصفهان فراهم آورد و اکثر افراد این خاندان که همه از رجال شیعه هستند بر کتابهای آن افزودند و هنوز نیز از این کتابخانه آثاری در خانواده خاتون-آبادی برجاست .

۳۴۲ - کتابخانه ملامحسن فیض کاشانی . اصفهان : ملامحسن فیض از اعظم دانشمندان

شیعی است عبدالله افندی متذکر است که این دانشمند کتابخانه معظمی در اصفهان داشته است .

۳۴۳ - کتابخانه سیدنورالدین جزایری : سردودمان خاندان جزایری دانشمند عالیقدر

سیدنورالدین جزایری هم عصر علامه مجلسی بوده است . جزایری کتابخانه بزرگی فراهم آورد و پس از او فرزندان و نوادگانش نیز بر کتابهای آن افزودند .

عبدالله افندی از کتابهای کتابخانه او یاد میکند و در زمان سیدعبدالله بن سیدنورالدین

کتابخانه جزایری را بازدید کرده و کتابهایی را که سیدعبدالله جزایری مؤلفان آنرا نمی شناخته او برمی شمرد و فهرست می کرده است . افندی غلظت کتابخانه جزایری را ستوده است . هم اکنون نیز در خاندان جزایری از کتابهای کتابخانه سیدنورالدین موجود است .

۳۴۴ - کتابخانه آستانه شاهزاده عبدالعظیم . ری : در دوران سلطنت صفویه شهرری

باردیگر بمناسبت مشهد مبارک شاهزاده عبدالعظیم علیه السلام اعتبار و شهرت یافت و پادشاهان صفویه بدانجا توجهی مخصوص مبذول میداشتند و آستانه شاهزاده عبدالعظیم مدرسه‌ای معروف داشت که مولی خلیل بن غازی قزوینی در زمان صفویه مدرس آن بود . عبدالله افندی مؤلف شهیر ریاض العلماء و فیاض الفضلاء در شرح حال عبدالکافم بن عبدالعلی گیلانی از معاصران شیخ بهائی و میرداماد از او نقل میکند که او گفته است : « رساله اثنی عشریه را در کتابخانه شاهزاده عبدالعظیم دیده و مطالعه کرده است » . این کتاب بعدها بکتابخانه آستان قدس رضوی منتقل گردیده و هم اکنون جزو ذخایر آن کتابخانه است . باید گفت ، پس از اینکه مدرسه حضرت عبدالعظیم از رونق افتاد کتابهای کتابخانه آنرا بنابر اسنادی که بدست است بکتابخانه آستان قدس رضوی منتقل کردند . هم اکنون نیز باردیگر کتابخانه‌ای برای آستانه ترتیب داده اند که نسخه‌های نفیسی نیز دارد .

۳۴۵ - کتابخانه ملامحمدباقر مجلسی : مجلسی یکی از پرکارترین نویسندگان ایران است

تنها کتاب بحار الانوار او ۲۴ جلد است . مجلسی بنوشته سیدمحمد نورالدین جزایری در کتاب اجازات برای تألیف کتاب بحار الانوار کتابخانه عظیمی فراهم آورد و حتی برای نسخ نادر و کمیاب که بدان احتیاج داشت به شاه سلطان حسین صفوی متوسل می شد و آن پادشاه برای او فراهم می آورد از جمله مینویسد : مجلسی نیازمند بکتاب مدینه العلم شیخ صدوق بن بابویه بود و نسخ این کتاب در دسترس نبود پس از تفحص و تجسس بسیار معلوم شد نسخهای از آن در کتابخانه پادشاه یمن موجود است نیاز خود را با اطلاع شاه سلطان حسین رسانید و پادشاه با ارسال تحف و هدایا از پادشاه یمن آنرا بخواست و پس از دریافت در اختیار مجلسی قرارداد .

کتابخانه مجلسی از جمله کتابخانه‌های غنی و قابل توجه بوده است و تألیفات او نشان دهنده این حقیقت است که چه مقدار مآخذ و معادیر معتبر در اختیار داشته است .

عکاسی رنگین

دکتر هادی

ضعیف بنظر تیره میآید در زیر نور آفتاب روشن‌تر دیده خواهد شد.) از لحاظ «کیفیت» نیز تغییر میکند. و بدین ترتیب مسئله‌ی مهمی پیش میآید که عبارت از «حرارت رنگ» میباشد. (بعداً در این باره بیشتر توضیح داده خواهد شد). وقتی از یک موضوع رنگی عکسی گرفته میشود رنگهای آن تحت تأثیر «حرارت رنگ» بطور متفاوت روی ماده حساس فیلمها اثر میکند. عواملی که در این تغییرات مؤثر است عبارتست از:

جنس و طبیعت منبع نور (نور خورشید یا نور مصنوعی) سایه یا زیر آفتاب، فصل، ساعت روز، وضع آسمان، وضع جغرافیائی و غیره.... اشکال کار در اینجاست که چشم انسان اگر هم قادر به تخمین «شدت» نور باشد از تجزیه و درک «کیفیت» آن عاجز است.

انعکاس‌های مزاحم

یک چیز دیگر که اغلب بی‌اهمیت تلقی میشود و بعضاً قابل کنترل نیز نبوده و تعادل رنگهایی را که بزحمت برقرار گردیده بهم می‌زند انعکاس رنگهای همجوار است بروی یکدیگر و مخصوصاً روی رنگهای موضوع اصلی.

مثلاً اگر از شخصی روی چمن‌ها و یا کنار برگهای درختان عکسی بگیریم رنگ سبزی‌ها روی رنگ صورت و لباس تأثیر نامطلوبی خواهد کرد.

دید رنگی چشم انسان

بهمدی آنچه که گفته شد باید علاوه کرد که اکثراً چشم ما رنگهارا خوب و صحیح تجزیه نمیکند و بعلت نداشتن ممارست

رنگ، چنانکه هست و آن چنانکه ما می‌بینیم. در اولین قدم عکاسی رنگی نخستین سؤالی که پیش میآید اینست:

— رنگ چیست؟ آسمان چرا آبی است؟ فلان گل چرا قرمز است؟
جواب:

— آسمان آبی است چونکه فقط اشعه‌ی آبی را منعکس میکند. گل قرمز است بدلیل اینکه جز اشعه‌ی قرمز اشعه‌ی دیگری را منعکس نمیکند.

چنین جوابی وقتی کاملاً صحیح میتواند باشد که در دنیا فقط یک قرمز وجود داشته باشد، اما میدانیم که اینطور نیست گلی که از آن بحث میکنیم حتماً بهتر از سایرین اشعه‌ی قرمز را منعکس میکند ولی اشعه‌ی سبز، زرد، آبی را کاملاً جذب نمیکند و به نسبت کم و زیادی آنها گفته میشود که این قرمز مایل به نارنجی، بنفش و غیره است.

بدین ترتیب نتیجه میگیریم که در طبیعت رنگ خالص وجود ندارد و آنچه که می‌بینیم ترکیبات و انواع مختلف رنگها میباشد.

رنگ و نور

باین موضوع خوب باید توجه داشت که «رنگ بدون نور معنی ندارد» و درحقیقت یکی بدون دیگری نمیتواند وجود داشته باشد.

از آنجاییکه نور دائم در حال تغییر است مسئله‌ی عکاسی رنگی پیچیده و مشکل میگردد، زیرا «مواد حساس فیلم‌ها» توانایی و خاصیت تغییر و تفسیر چشم انسان را نداشته آنچه را که در حقیقت وجود دارد عیناً ثبت میکنند.

هرگاه نور از لحاظ «شدت» تغییر کند (گلی که در نور

خاص اغلب آنها را بطور ساده و ناقص ثبت مینماید .

نه تنها کسانی که تازه اقدام به عکاسی کرده اند حتی عکاسان با سابقه و پر تجربه بیکه تازه شروع بکار رنگی میکنند در برابر موضوعات رنگی عمیقاً به تجزیه و تحلیل آنها نمی پردازند (اگرچه در مورد انعکاس رنگها بخاطر داشته باشند که در طبیعت مثلاً تنها يك قرمز خالص وجود نداشته انواع مختلف آن رنگ موجود است که این تنوع بستگی بمقدار رنگهای مرکبه دارد) در حالیکه اهمیت این کار در عکاسی رنگی خیلی زیاد است . زیرا تجزیه و تفکیکی را که چشم ، نکرده بود فیلم انجام می دهد و در نتیجه ، ما را به تعجب و شگفتی وامیدارد .

برای مثال میتوان در عکسهای منظره رنگ «آبی» دورها را در نظر گرفت که اغلب به فیلم های رنگی ایراد گرفته میشود . در صورتیکه آزمایش های دقیق و عمیق صحت آنرا ثابت میکند .

ما معمولاً در مورد عکس رنگی که میگیریم بدون تعمق قضاوت کرده و رأی میدهیم در صورتیکه نه تنها قدرت تجزیه ای چشم ما بلکه حافظه ای رنگی ما اکثراً خالی از عیب و نقص نمیشد . بارها پیش آمده که رنگ حقیقی موضوعات مختلف را در شرائط زمان عکسبرداری از یاد برده ایم و بدفعات اتفاق افتاده که برخلاف نظر ما حق با عکس رنگی بوده است

حرارت رنگ

در فیزیک گفته میشود اگر جسمی را حرارت دهند بر حسب مقدار حرارتی که بآن برسد رنگی بخود میگیرد (مانند بخاری که خیلی گرم شود یا قطعه آهن که در آتش بگذارند . هرچه حرارت بالاتر برود رنگ از قرمز به نارنجی و زرد و سفید متمایل میگردد و در حقیقت مقدار رنگ آبی آن اضافه میشود) با توجه باین مطلب ، در مورد کیفیت و چگونگی نور و رنگی که منابع مختلف نورانی دارند میتوان نظری صحیح و قطعی داشت .

همین است که «حرارت رنگ» نامیده میشود و با درجدهایی که بنام فیزیک دان انگلیسی «کلوین Kelvin» مشهور است سنجیده میشود .

تغییرات قابل ملاحظه ای (که تأثر آن در مورد بوجود آوردن رنگها در عکاسی رنگین اهمیت دارد) بر حسب فصول ، ساعتهای روز مناطق مختلف ، شرایط جوی و غیره میتواند رخ دهد .

اگر بطور مثال نور خورشید را در هوای روشن در نظر بگیریم ملاحظه میشود که اگر عکسی در وسط روز گرفته شود اغلب رنگ حاکم «آبی» در آن بچشم میخورد در حالیکه اگر در همان محل صبح اندکی بعد از طلوع آفتاب یا عصر در موقع غروب

عکس بگیریم رنگ حاکم «قرمز» خواهد بود .

این موضوع بدین شکل توجیه میشود که حرارت رنگ در حوالی ظهر ۵۰۰۰ تا ۶۰۰۰ درجه کلوین است در حالیکه صبح و عصر بین ۳۰۰۰ و ۴۰۰۰ میباشد .

دستگاه سنجش حرارت رنگها

ترموکولریمتر Thermocolorimetre

اختلافی در حدود ۱۵۰ - ۲۰۰ درجه کلوین در حرارت رنگها در روی صفحات حساس رنگی (فیلم) بطور محسوس اثر میگذارد .

از آنجاییکه پیش از هر عکسبرداری رنگی سنجش دقیق حرارت رنگ لازم میباشد کارخانجات نورسنج سازی دستگاهی بنام ترموکولریمتر ساخته اند که نباید آنرا با نورسنج اشتباه کرد . این دستگاه «کیفیت» رنگ را میسنجد و آنرا با درجه کلوین نشان میدهد و همچنین نوع فیلتر اصلاح کننده یی را (از حیث رنگ و شدت آن) تعیین میکند که با فیلم مورد استفاده ثبت صحیح رنگهای موضوع را ممکن میسازد .

حرارت رنگ چند منبع نور

نور روز

خورشید در موقع طلوع و غروب ۲۰۰۰ تا ۳۰۰۰ درجه کلوین .
نور صبح و عصر در هوای آفتابی ۳۰۰۰ تا ۴۰۰۰ درجه کلوین .
نور وسط روز در هوای آفتابی ۵۰۰۰ تا ۶۰۰۰ درجه کلوین .
آسمان پوشیده از ابر ۷۰۰۰ تا ۸۰۰۰ درجه کلوین .

نور مصنوعی یا نور چراغ

لامپ های خانگی ۲۰۰۰ تا ۳۰۰۰ درجه کلوین .
لامپ های عکاسی ۱۰۰ ساعتی ۳۲۰۰ درجه کلوین .
لامپ های عکاسی ۶ ساعتی ۳۴۰۰ درجه کلوین .
لامپ های سفید فلاش ۳۸۰۰ درجه کلوین .
لامپ های آبی فلاش ۵۰۰۰ تا ۶۰۰۰ درجه کلوین .
فلاش الکترونیك ۶۰۰۰ درجه کلوین .

این درجات وقتی صحیح است که لامپ ها نو بوده و ولتاژ جریان برق درست مطابق قدرت لامپ باشد . در لامپ های کار کرده و یا موقعی که جریان برق ضعیف بوده و ولتاژ کامل نرسیده باشد رنگ نور آنها زرد یعنی درجه کلوین شان پائین تر است .

این کتاب را به مناسبت سالروز ولادت حضرت مهدی (عج) تقدیم می‌نمایم
 و امید است که با مطالعه آن، روحیه مبارزه با استکبار و دفاع از حقوق
 مردم را در شما تقویت نماید. این کتاب در ۱۸۲ صفحه به زبان فارسی
 و به خط نستعلیق تدوین شده است. در این کتاب به بررسی سیرت و صفات
 اخلاقی و علمی آن بزرگوار پرداخته شده است. امید است که این کتاب
 مورد توجه و استفاده شما قرار گیرد. (مکتب اهل بیت)

برای تهیه شماره‌های مختلف مجله
 هنر و مردم لطفاً در تهران به نقاط زیر
 مراجعه فرمایند :

شعبه‌های کتابخانه امیر کبیر

کتابخانه جردن

خیابان اسلامبول ساختمان پلاسکو

کتابخانه چهر

روبروی دانشگاه

کتابخانه سنائی (شماره ۱)

خیابان شاه‌آباد

کتابخانه سنائی (شماره ۳)

خیابان آذر روبروی دادگستری

دفتر مجله هنر و مردم

خیابان حقوقی شماره ۱۸۲

www.KetabFarsi.com